

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه زلزال (جله اول)

نتم منومى استاد اخوت ۱۴۰۱/۰۹/۱۱

این هفته متعلق به حضرت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) است، برای این که جلسات مان به نور ایشان منور شود، صلواتی عنایت بفرمایید.

برای این که هر حاجتی که مسلمین دارند به هدف اجابت برسد و مشکلاتشان به احسن وجه مرتفع شود، صلواتی عنایت بفرمایید.

برای این که در حق هر کسی که کم کاری و ظلم و اجحافی انجام دادیم، خدا به برکت اهل بیت (علیهم السلام) آن را جبران کند، صلواتی بفرستید.

امروز بناست که سوره مبارکه زلزال را بخوانیم، در ابتدا سوره را قرائت کنیم و از خدا بخواهیم که این سوره برای ما جاری شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱)
وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)
يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵)

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّرِوَا أَعْمَلَهُمْ (٦)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (٧)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (٨)

آیه اول بحث زلزله سنگین است که در آیه دوم می‌فرماید ثقل‌های زمین از آن خارج می‌شود. آیه سوم بحث اقرار به تعجب از ناحیه انسان است. در آیه چهارم فضا عوض می‌شود و در مورد خبرهایی است که حدیث می‌شود. آیه پنجم حاکمیت وحی در این رخداد را بیان می‌کند. در آیه ششم، بحث صدور ناس به صورت شتی (اشتاتاً) برای رویت اعمال آمده است. آیه هفتم بحث قاعده عمل خیر است و آیه هشتم، قاعده عمل شر است.

این کلیتی است که در سوره هست، حالا بدون مقدمه وارد سوره شویم:

(١) بخشی از مطالب سوره مربوط به مجموعه‌ای از رخدادهاست؛

(٢) به علاوه مجموعه‌ای از قوانین است که حالت شرط دارد و روی قوانین می‌رود؛

(٣) یک سری علت رخداد است مثلاً آیه پنجم؛

(٤) بحث قانون رویت عمل.

این کل سوره بود که همه شما می‌دانستید و جهت یادآوری گفته شد. به جهت اشراف دوستان بر این سوره، چندان قصد بسط دادن نداریم. همین‌طور که سوره را نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که نفس انسان چیزی فرض شده است که گویی مستقل از عملش است، گویی، عمل عارض بر انسان می‌شود. این که می‌گوییم «گویی» از سبک و سیاق آیات است و این نکته به نظرم خیلی مهم است و بر همین دو نکته دقت شود. عمل وقتی عارض بر انسان باشد، یعنی انسان مستقل است و خیلی نکته مهمی است.

نکته بعدی این است که عمل در واقع وزن دارد. یعنی به گونه‌ای قابل وزن شدن است و براساس سنگینی خیر یا شرّ مثل سوره قارعه نیست. ثقل روی خیر و شرّ می‌رود یعنی ممکن است کسی کفه شرّش بیشتر باشد. مثل قارعه نیست که بگوید که خفت میزانه. بحث سنگینی خیر و شرّ سرنوشت انسان را معین می‌کند و این جالب است که خیر و شرّ روی مفهوم می‌آید، وقتی می‌گوییم که کفه شرّ سنگین است یعنی خفت موازین، و با این که سنگینی شرّ است اما خفت موازین می‌شود و کفه خیر اگر سنگین باشد، ثقلت موازین است و مثقال ذره قابل محاسبه است.

نکته بعدی این است که رویت عمل در هر موقعی امکان‌پذیر نیست و از مقوله‌های امور مخفی است و به نظر خیلی اهمیت دارد زیرا خیلی از اعمال، ما را فریب می‌دهد، ممکن است خوب یا بد باشد اما فکر می‌کنیم که نیست، عمل هست و سرنوشت را تغییر می‌دهد اما ما متوجه نمی‌شویم، حرفی به کسی زده‌ام و نمی‌دانم که چه آثاری دارد. واکنش‌هایی که انجام می‌دهم مخفی می‌شود. زیرا می‌گویید که «إذا زلزلت الارض» ...

غیب بودن با مخفی بودن متفاوت است، چیزهایی که جنس‌اش غیب است، مشخص است اما مخفی کردن جنس‌اش غیب نیست. غیب را ما در عرف قرآن در هر جایی به کار نمی‌بریم، مثلاً آخرت از جنس غیب است و قانون است، اما عمل ممکن است که جسمیت و قابلیت رؤیت داشته باشد و مخفی باشد مثلاً در یک مسجد ده‌ها هزار نفر مشارکت داشته باشند اما مخفی باشد.

بنابراین مخفی بودن آدم را فریب می‌دهد و هرچه که در این لایه‌ها مخفی شود، انسان از آن ضربه می‌خورد اما از آن طرف هم هست که کارهای خوب کسی زیاد شود. هرکاری که رویش حساب نکرده، مخفی است و این‌ها مطالبی است که از ظاهر آیات می‌توانیم برداشته کنیم.

نکته سوم هم اینکه امور به خیر و شر تفکیک‌شدنی است و انسان از مواجهه با یکی از این دو حالت خالی نیست، یا امری که با آن مواجه می‌شود شر است یا خیر است. خنثی نداریم، چون اگر حالت دیگری داشت، خدا آن را بیان می‌کرد.

نکته چهارم؛ با این که خیر و شر در ذاتشان صفت هستند و موصوف می‌خواهند، مثلاً بگویند امرا خیرا، یا عملاً خیرا...، و صفت به ذات خودش معنا ندارد و صفت بودن آن‌ها، یعنی موصوف می‌خواهد، که یا امر یا عمل است. و با این حال مستقل عمل کرده است. این حذف دو دلیل می‌تواند داشته باشد: یا به دلیل عظمت صفت است، یعنی خیر و شر در خودشان بسیار عظمت دارند (عظمت صفت). یا به دلیل عینیت یافتن خیر و شر در امر یا عمل (هر امری که می‌بینید یا جنبه خیر یا جنبه شر دارد).

وقتی برای یک موصوف، صفت‌هایی می‌آورید که مطلق باشد و صفت دیگری نداشته باشد، می‌توانیم بگوییم که آن موصوف در انحصار تنها این صفات است. خود امور در عالم لیست کلی کارهای خیر و شر محدود و معلوم است، هر چند به نسبت افراد نیز می‌تواند متفاوت باشد، این خیلی مهم است که امور (نه فقط مواجهه‌ها) خیر و شر می‌شوند. مثلاً کلاس قرآن رفتن برای کسی خیر و برای کسی شر است اما در مجموع خیر است. امور هم وقتی

احصای کلی می‌شوند، خیر و شرشان مشخص می‌شود. در نتیجه بالاخص در امر تربیت باید به این مبنا توجه داشته باشید، که هر چند به نسبت افراد متفاوت است اما خیر و شر کلی هم وجود دارد.

وقتی خیر صفت باشد، به ویژه افعَل تفضیل باشد، به نسبت مواجهه است اما وقتی به صورت مصدر باشد، قاعده است و ما می‌توانیم اعمال خیر را بشناسیم.

می‌گویند مؤمن کسی است که برای انجام هر عمل خیری دستی زنده دارد یعنی هر کار خیری باشد، در آن شریک است. مثلاً هر خیری، دری دارد که مومن در آن را می‌زند.

خیر و شر مانند این است که بگوییم این مجموعه خیرات و آن مجموعه شرور است، نه این که فقط مواجهه‌ای باشد.

نکات حضار در کلاس:

استمرار در اعمال خیر و شر موجب تشخیص یافتن افراد در خیر یا شر می‌شود. لذا به فرد می‌توان اختیار یا اشرار گفت.

در قرآن داریم که «خیرات الحسان»، که راجع به زنان بهشتی است. شاید هم راجع به تمام بهشتیان است.

سعی کنید راجع به سوره گزاره در بیاورید.

دنیا ظرف رؤیت همه اعمال نیست، شما مقداری از خیر و شر را در دنیا می‌بینید.

در واقع در قیامت با خارج شدن اثقال هر چه در زمین مخفی بوده است را، رو می‌آورد.

خوب دقت کنید:

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱)

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)

چرا؟

بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵)

چه می شود؟

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَلُهُمْ (۶)

«الناس» را به یاد بیاورید.

«اشتات» در سوره لیل

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

تعجب انسان از این وضعیت همراه می شود با حدیث شدن خبرها. زمین خبرهای خودش را حدیث می کند. یعنی خبرها حادثه ساز می شود. یعنی خبر، کاری جدید می کند و خبر جدید است، مثل این که بگویند آن روز اخبار را «حدث» می کند.

در تحدث باید امر جدید ببینید، یعنی خبری عادی نیست، چرا این اتفاق می افتد؟ به خاطر وحی الهی است. زمین اخبارش را تحدیث می کند. خبری است که حادثه آفرین است یعنی اگر گفت که این ظلم کرده، او را در دسته ظالمین می برند و اگر گفتند عادل است، در دسته عادلان قرار می دهد. یعنی این خبر آدمها را نو می کند و این طبق وحی الهی است.

خصوصیت آن روز چیست؟ مردم در گروه های مختلف صادر شدند. مثل سوره لیل. در لیل (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى) در دنیا است و این در آخرت است. «اشتات» هم روی خیر و شر طیفی می شود.

گزاره درجه اول:

- هرکسی در آن روز که یومئذ است، خود خیر بودن و شر بودن عمل خود را می فهمد، خیر و شر به قدری مبرهن است که خیر و شر را می فهمد.

خیر و شر بودن، مقدمه میزان است.

زمین باید از قبل قدرت شهادت داشته باشد، قدرت مخفی کردن داشته باشد. قدرت مخفی کردن و شهادت همه در مقوله وحی است. یعنی قدرت زمین در ضبط و حفظ اعمال خیر و شر انسان یا ناس براساس قدرت ضبط و حفظ و شهادت براساس وحی است و این به دلیل ماضی بودن فعل «اوحی» است. یعنی به ۳ مرحله اشاره می کند. یعنی اگر قدرت ظرف نداشت، حفظ نداشت یا بازگو نمی کرد، این وحی اتفاق نیافتاده بود.

قیامت هم اکنون هست، منتها دو ساحت برایش در نظر می گیریم، یکی قاعده ملکوتی و یکی قاعده ملکی. به هر حال زمین از بین می رود و «الشمس کورت» می شود و ... البته همه این ها همین الان هم هست و همه صحنه های قیامت دیدنی است، شخصی مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معراج تمام این وقایع را دید.

تمام سوره های قیامتی مثل زنجیره اند و دارای «اذا» هستند، مثل «اذا وقعت الواقعة» و «اذا زلزلت ...» و دسته دیگر «اذا الشمس کورت» و ... که اول اسم و بعد فعل است. آن هایی که اول اسم هستند، ناگهانی و مترقبه بودن اهمیت دارد و آن هایی که با فعل بیاید مثل «وقعت» و «زلزلت»، خیلی شبیه هم اند. «اشتاتا» سوره زلزال، شبیه «کنتم ازواجاً ثلاثه» سوره واقعه است، در واقع وقتی در این دسته سوره ها هستیم، ناگهانی بودنشان مدّ نظر نیست بلکه وقایع شان مهم است. تردیدی در این نیست که همه این موارد راجع به قیامت است و اگر دستتان را در دست رسول یا امام بگذارید می توانید قیامت را ببینید، پس هست، لازم نیست که روزی بیاید که بشود، منتها این «هست»، برای رسول است؛ هر کسی در آن روز می بیند و مثلاً من که چشم ملکوتی ام باز نیست، باید بمیرم و برزخ را پشت سر بگذارم و من را از به بیرون زمین پرت کنند و همه در محشر حاضر شوند.

در قیامت هر کوری بی نا می شود، بینایی آن جا پیدا می شود که بیکران عمل می بینند، چه خوب و چه بد.

شما در مورد قیامت، حرف کلی دارید، که قیامت هست، این درست است و انسان اگر چشم ملکوتی داشته باشد همین الان می تواند جایگاهش در بهشت و جهنم را ببیند اما وقتی سوره زلزال یا سوره واقعه یا هر کدام را می خوانید، باید بگویید که رخدادی است و علتی دارد و قوانینی در آن حاکم است و اتفاقاتی در آن رقم می خورد. یعنی من نمی توانم غیر سیاق ظاهر به هستی شناسی سوره دلالت دهم، بلکه باید بگویم که انسان در یک موطنی که خاصیت

زمینش این می‌شود این چنین می‌شود، اگر بگویند که الان این طور نیست؟ می‌گوییم مگر الان زلزله‌ای دیده‌ای؟
خیر. پس نمی‌توانید از سیاق ظاهر سوره خارج شوید.

خدا انسان را به حیات بعد از مرگ دلالت می‌دهد. حیات جاودان برای آن طرف است. من به آن قسمت نگاه می‌کنم.

اگر کسی بخواهد چشم ملکوتی‌اش باز شود، دیگر هیچ چیزی برایش معنا ندارد مثلاً می‌گویند برو جهاد، می‌گویند که چه معنا دارد. ملکوت ثابت است، این همه انبیاء و اولیاء آن‌جا هستند، ما در کنار عارفی بودیم که بعد از رحلت امام(ره) ایشان می‌گفتند اتفاق خاصی نیفتاده است و این‌ها همه در ملکوت هستند. ما اگر این دو بحث را مخلوط کنیم، دیگر کاری انجام نمی‌دهیم.

دنیا ما را لحظه به لحظه می‌برد تا به مرگ برسیم و بعد بیدار شویم و به بهشت و جهنم وارد شویم. این سیر باید طی شود.

اگر رخدادی در عالم بخواهد جریان داشته باشد، هر خدای و در هر سطحی، لاجرم باید مبتنی بر ثابتی یعنی قانونی یا طبق قرآن حقی باشد. پس اگر رخداد قیامت در سوره زلزال بیان می‌شود، قانون آن مقدم بر آن است که سوره بر آن دلالت می‌دهد. این قاعده عقلی است و غیر این ممکن نیست، پس این موضوع در مورد همه سوره‌ها جاری است و به عنوان اصل ثابت در قرائت قرآن باید در نظر گرفته شود اما آن‌چه ما را به غرض سوره دلالت می‌دهد، مضمون جاری در زندگی است که همراه با شرایط انسان و ناس قابل مشاهده می‌گردد.

چون اگر بالا بیایی، دیگر پایین نمی‌آیی و اگر پایین بیایی، دیگر بالا نمی‌روی و انکار می‌کنی! پس باید بین این دو در حرکت باشید. مثلاً می‌گویند اگر کسی فلان سوره را بخواند بهشت و نهرها برای اوست، باید دید شهودی داشته باشید و بین ملک و ملکوت رفت و آمد کنید.

برای تحلیل سوره مهم آن است که:

(۱) نسبت به اعمال خیر راغب‌تر و نسبت به اعمال شرّ با کراهت‌تر باشد.

(۲) ملاک خیر و شر برای عمل خود پیدا شود.

۳) قدرت رؤیت خود را نسبت به اطراف خودم (زمین و متعلقاتش) که مصادیق زمین‌اند، افزایش دهم یا هشیاری خودم را نسبت به حضورم در زمین که یک حضور موقت است، بیشتر کنم. یعنی الان حس کنم که زمین دارد من را می‌بیند.

وقتی پایم را روی چشم زمین گذاشتم، چشم‌های زمین هست که روی آن راه می‌روم.. یک باشعور ساکت است که بعدش هرچه دارد بیرون می‌ریزد. البته نمی‌خواهد خبر ما را بدهد!، بلکه چون به او گفته‌اند، می‌گوید. زمین حافظه‌اش بسیار است.

«تحدیث اخبار» یعنی گزارش دادن اخبار.

نکته‌هایتان را در ذهنتان داشته باشید، می‌خواهیم سوره زلزال را در این جلسه تمام کنیم و یکی دو مورد از ادعیه صحیفه فاطمیه در مورد عمل را بخوانیم و بعد وارد سوره زلزال شویم. می‌خواهیم ببینیم بعد از دعا چه نکاتی از سوره متوجه می‌شویم. ببینیم که راجع به عمل، حضرت صدیقه (علیها السلام) چه نظری دارند. مطالب را از دعای حضرت صدیقه (علیها السلام) راجع به عمل خیر بخوانیم، چون در سوره زلزال، عمل خیر را دیدیم.

نکته: دعا را به سوره ربط ندهید، این دو را مستقل بخوانید و بعد یک‌سری قوانین از سوره و یک‌سری قوانین در دعا پیدا کنید و در نتیجه اشتراکات آن را پیدا کنید. نگویید که این دعا در شرح سوره است. مراقب این موارد باشید.

ساعت دوم

در سوره مبارکه قارعه در مورد عمل به طور مفصل بحث شد. چند گزاره در مورد عمل گفته شد که آنها را مرور می‌کنیم:

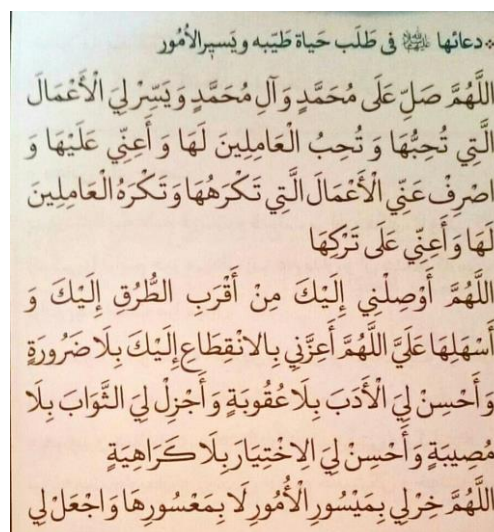
- تولیدی از طرف مخلوق که قابلیت تولید دارد.
- فعل توان این تولید است و معادل حول و قوه است.
- عمل تنها در دنیا اتفاق می‌افتد و از ویژگی‌های عالم متغیر است و نه ثابت.
- انسان بر اساس عمل جزا داده می‌شود.
- عمل از انسان جدا می‌شود و امکان دارد رابطه او با عملش قطع شود.

- عمل حتما با عالم اسباب ارتباط دارد.
- عمل خودش از مصادیق مخلوق است و قوانین مخلوق در آن جاری است.
- عمل از مصادیق مصنوع است و قوانین در آن جاری است.
- عمل مانند گیاه است و در دنیا حالت رشد و نمو دارد.

در کتاب «عمل»، مباحث بنیادی آن آمده است.

دعای در طلب حیات طیبه و تیسیر امور از صحیفه فاطمیه

این دعا شاید برای اولین بار است که از ابتدا تا انتهای آن در جلسه‌ای عمومی خوانده می‌شود. اولین‌ها خاص هستند و جوایز خاصی دارند. این دعا خیلی عجیب است و بسیار عمیق و پرمطلب. عمل خیلی خطرناک است، رشد می‌کند، مثبت می‌شود، منفی می‌شود و... عمل خیلی عجیب است. سیستم اعجاب‌انگیزی دارد. عمل در ساحت انسان است. عمل چسبیده به انسان است و در عین حال جدا و مخلوق انسان است و قواعد مخصوص به خود را دارد.



فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ
 اللَّهُمَّ وَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ وَيَسِّرْ لِي لَهُ وَأَعِنِّي عَلَيْهِ وَ
 اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا
 تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَلَكَ ذَاكِرًا وَلَكَ حَامِدًا
 وَإِلَى طَاعَتِكَ عَامِدًا وَبِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَعَنْ سَخَطِكَ
 نَائِيًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ
 لَيْلِكَ وَإِذْبَارِ نَهَارِكَ وَحُضُورِ صَلَاتِكَ وَأَضْوَاتِ
 دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ
 اخْتَرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى
 آلِهِ وَسَلَّم تَسْلِيمًا
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى وَلَدِهِ الْحَسَنِ التَّقِيِّ وَالْحُسَيْنِ
 الشَّهِيدِ وَعَلَيْ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدِ
 بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ وَعَلِيٍّ
 بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضِيِّ وَعَلِيٍّ

بِنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ
 وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلَفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

«اعمالی که دوست داری را برایم ساده کن و آن اعمالی که انجام دهنده اش را دوست داری نیز. کمک کن آن
 اعمال را انجام دهم و اعمالی انجام ندهم که ناخوش می داری عاملشان را و کمک کن ترکشان کنم و مرا از
 نزدیکترین راه به خودت متصل کن.

خدایا عزت بده بلاضرورت. بدون از دست دادن و بدون هزینه و ادب را برای من نیکو گردان بدون پرداخت
 عقوبت (تا جریمه نشود). ثواب را برای من فراوان کن بدون مصیبت و از دست دادن و اختیار خیرگزینی را در من
 به حسن جاری کن.

کار خیر را راحت انجام دهم. خدایا خیر را در مسیرم قرار ده و توجه مرا به آن جلب کن. خیر جوری باشد که خودش را به من نشان دهد.

مرا اهل خیر قرار بده و حسن ادب و حسن عبودیت را در آنچه به آن توجه کرده‌ای به من عنایت کن.

قوانینی که بر من جاری کرده‌ای بر همه آنها راضی باشم.»

بسم الله الرحمن الرحيم

شب می‌آید که تو را بخوانم. خوشا صله‌هایی که حاضر می‌شود و دعا‌هایی که جاری می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

دعا را بار دیگر می‌خوانیم و دعا را نموداری می‌خوانیم. چینش عبارت‌ها نمودار را ایجاد می‌کنند. چینش منظم مؤلفه‌های بدون گزاره‌ها با نمودار صورت‌بندی دعا کشف می‌شود. این صورت‌بندی، شاکله دعاست.

بحث ما اعمال است که باید فرآیند انجام عملی یُسَر باشد.

این عمل عاملی دارد و خدا بر آن احاطه دارد که می‌تواند «تُحَبَّ» کند اعمال و عاملشان را.

نیاز به اعانه هم دارد. دوتا اعانه داریم؛ اعانه بر ترک و اعانه بر انجام. کاری جای کار دیگری را می‌گیرد. یکی باید تو را نگه دارد و یکی باید تو را به سمت جلو هدایت کند.

بناست غایت اعمال اقرب الطرق باشد. «طریق» می‌شود مسیر رسیدن یک عمل تا غایت. طرق وقتی می‌گویند باید «سهل» باشد. عملی که «یُسَر» باشد و راهی باشد که «اقرب» و «اسهل» باشد.

یک سری لوازم را مطرح می‌کند که به «وصل» برسد. یکی از این وسایل «انقطاع الی الله» است. عامل علی سیر و قرب و سهل می‌شود. انقطاعی حاصل شود که بدون ضرر باشد.

ادب می‌خواهیم بدون عقوبت. بدون تجربه کردن، راه درست را فهمیدن. منظور از تجربه، تجربه تلخ است.

راه خدا برای ما سخت است در حالیکه مسیر «تقوا» و «ایمان» از دیدگاه معصوم «سهل» است و «آسان».

خیر بودن برای امر، می شود غایت. «حبّ» را در این جا قرار می دهیم. امر را با خیر یکی می کند و فاصله اش را نزدیک تر می گیرد. خیر را غایت می گیرد و می شود محل «توجه»، قواعد اعانه و یسر را هم برای خیر و امر بکار می برد. عمل می شود فرایند پرداختن به موضوعات و امر می شود خود «موضوعات» و «مسائل».

«ذاکر»، «شاکر»، «حامد»، «عامد» و «راضی» در مقام «فعل» قرار می گیرد و مهیمن بر «عمل» است.

یک قاب پایین قرار می گیرد و «لیل» و «نهار» می شود بستر وقوع.

حضور «صلّات» و «اصوات» دعا در یک قاب قرار می گیرد که بعد این می شود «شفاعت». صله ای بعد از این جریان می شود شفاعت. شبیه خروجی است.

وجوه خیر را می گوید.

وجه امیر المؤمنینی: حکمیت، امریت، نظام بایدها و نبایدها

وجه حسنی: تقوا / مراقبیت

وجه حسینی: شهادت

وجه زین العابدینی: زینت

وجه باقری: علم

وجه صادقی: صدق

وجه کاظمی: کظم (کنترل در جامعه)

وجه رضایی: رضایت

وجه زکی: زکی (وجه تزکیه شدنی)

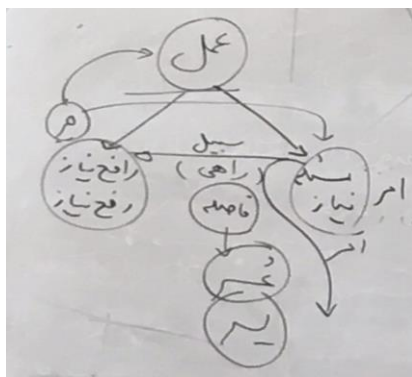
وجه عسکری: سوری (منظومه ای)

وجه قائمی: قیامی و هدایتی

هر عمل خیری از این وجوه بهره‌مند است؛ مثلاً مسواک زدن.

وجه امری، وجه تقوایی (کی، چه وقت)، وجه شهادتی (گواهی می‌دهد خراب نشدن دندان را، اثرات عینی)، وجه زینتی (این که خود کار با زیباترین وجه انجام شود)، وجه علمی (با علم انجام شود)، وجه صدقی (منطبق با حق و نیت خالص)، کظم (پدر سیستم جامعه نظامش بررسی شود)، رضایی (بررسی خرسندی)، زکی (بتواند انسان را پاک کند)، سوری (این عمل با خیلی کارهای دیگر مثل خوردن و خوابیدن در ارتباط است)، قیامی (کاری می‌تواند در جهت هدایت باشد و با عملی می‌تواند فرد بلند شود و هدایت گردد).

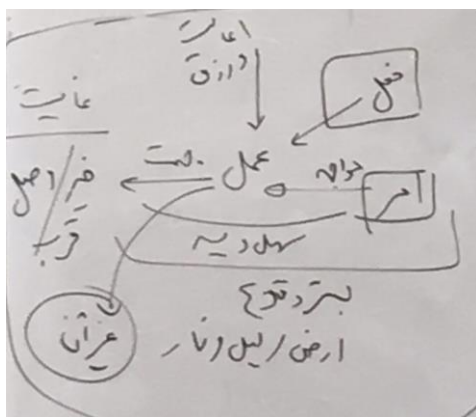
مؤلفه اول عمل یک «مسئله» است و بعد «نیاز» است. فرایند پرداختن به مسئله و رسیدن به رافع نیاز که در طی فاصله - ای نیازی برداشته می‌شود. اگر این فاصله برداشته شود، امر هست اما عمل نیست. عمل فرآیند است و حتماً باید «از» ، «تا» داشته باشد. قرآن عمل را سیل می‌گذارد. این فاصله می‌تواند «عسر» باشد یا «یُسْر» باشد. رسیدن به خیر می‌تواند عسر باشد یا یُسْر باشد. خیر را می‌توان به عمل و امر و غایت نسبت داد.



چون یُسْر با عسر است روزگار طی می‌شود. (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) است. این مربوط به سوره انشراح است و ما با این آیه در این جا کاری نداریم.

آن چه در این جا مطرح می‌شود مربوط به سوره لیل است. (فَسَنِيسِرُهُ لِّلْیُسْرِی) است.

هر عملی یک جهت پیدا می‌کند که می‌شود «ارض»، «لیل و نهار» و یک یُسْر «اعانه و رزق» پیدا می‌کند و هر عملی یک فعل می‌خواهد و یک امر که نظام مواجهه ایجاد شود.



از بالا به پایینی دارد که مربوط به انسان نیست و می شود توفیق ربانی. درونی دارد که مربوط به انسان است که اگر نباشد شکل نمی گیرد و مجموعه کاری دارد که بر اساس آن عمل شکل می گیرد و جهتی دارد که می تواند خیر، وصل و قرب باشد.

و یا غیر آن باشد که می شود عسر.

دعا را بار دیگر سریع می خوانیم؛ گاهی باید دعا را با سرعت خواند و گاهی باید آهسته. این تند خواندن صورت بندی می آورد.

ثمره بحث ما این باشد که:

هر عملی به اندازه ای به خیر نزدیک است که در آن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا امام زمان (عج الله تعالی فرجه) وجه داشته باشند. این که می گویند ما میزان هستیم، معنایش الان واضح می شود. هر عملی کاملاً مشخص است چه قدر «وجه» دارد.

و «فاطمه» فاصله ها را کم می کند. «فاطمه» پاک می کند ما را از رجس و تفکر و تعقل را احیا می کند. «فاطمه» فرقان می دهد، با «ف» و «الف» شانس با حیات حقیقی می دهد، «ط» ماء طهور را برای انسان آماده می کند، «میم» آروزی دستیابی به ملک فنا نشده را فراهم می کند، «ه» کرامت و ارزش انسانی را تا بی نهایت بالا می برد.

عمل بر اساس یک برنامه ریزی (که در واقع همان فعلیت) ثقل ایجاد می کند و به انسان درجات می دهد و نیازی را برطرف یا برآورده می کند و به باور علمی می رسد.

سوره های مختلف بخش های مختلف پیرامون عمل را توضیح می دهند.

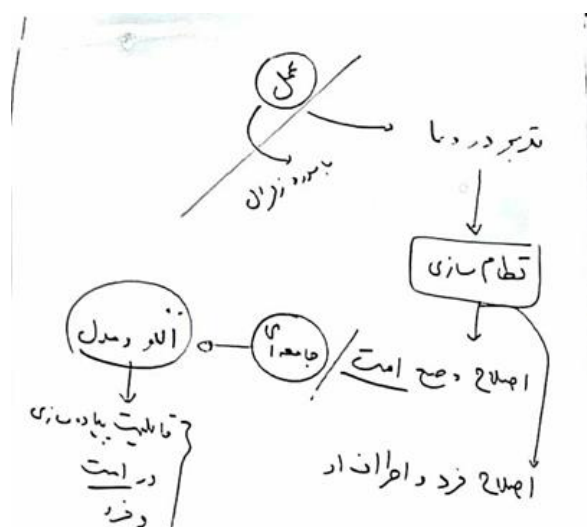
برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

جهت برآورده شدن نیازها و رسیدن به درجات اعلیٰ، صلوات دیگری بفرستید.

در باب سوره مبارکه زلزال با توجه به مباحثی که قبلاً مطرح شد، به ویژه در مورد «عمل»، مطالب زیادی را بررسی کرده‌ایم. برای این که سیر تدبرمان کامل شود از تدبر در دعا استفاده می‌کنیم.

در سیر روشی تدبر در دعا به سمت و سوی «نظام‌سازی» می‌رود. برخلاف آنچه افراد می‌پندارند، دعاها فردی نیست و اکثر قریب به اتفاقشان بحث نظام‌سازی دارند. اصلاح وضع امت، اساس نظام‌سازی است. حتی کلمات به کار رفته هم بر مدار امت است و در وهله بعدی شامل اصلاح فرد و محیط اطراف او می‌شود. ثمرات دعا جامعه‌ای است. وقتی می‌فرمایند «اللهم غفر لی الذنوب..»؛ یعنی خودشان را در امتی قرار می‌دهند و گناه امت را گناه خود می‌دانند. مثل خانواده‌ای که پدر و مادر برای فرزندانشان این شأن را قائل هستند که همه تقصیرهای فرزندان را بر عهده خود می‌گیرند.

الگو و مدلی به ما می‌دهد که قابلیت پیاده‌سازی در امت و فرد را دارد. بدلائیل مختلفی به نظر می‌آید که این سوره را می‌توان در تدبر دعا دید. گزاره‌هایی را بدست می‌آوریم که بسیار مهم هستند و دقت بر روی آنها کمک‌کننده است.



طبق دعای «فی الطلب حیات طیبه و یسیر الامور» یک سری گزاره‌ها بدست آمد که آنها را مرور می‌کنیم.

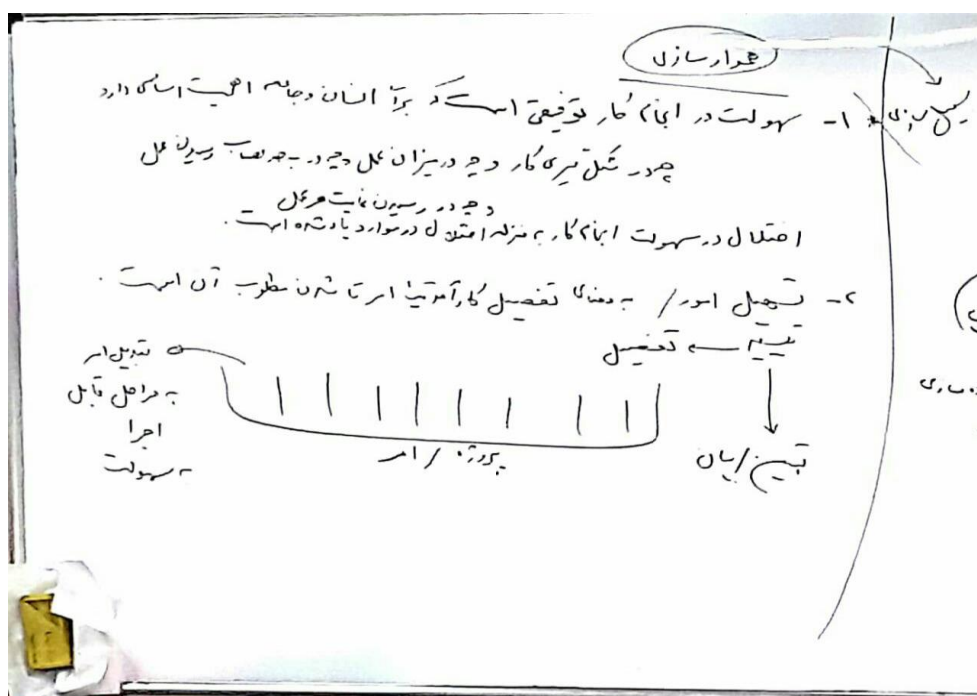
۱- «سهولت» در انجام کار توفیقی است که برای انسان و جامعه اهمیت اساسی دارد، چه در شکل‌گیری عمل و

چه در میزان عمل و چه در حد نصاب رسیدن عمل و چه در رسیدن به غایت هر عمل.

اگر سهولت انجام کار مختل شود و اختلال در سهولت انجام کار به منزله اختلال در موارد یاد شده است. شکل عمل مختل می‌شود. باید این گزاره‌ها را وارد نظام‌سازی کرد. باید سهولت در انجام کار اصل مهمی باشد در نظام‌سازی. تسهیل در انجام کار از مهم‌ترین توفیقات است. سهولت را در نظام‌ها قرار می‌دهیم. عمل خیر و عمل صالح باید انجام دادنش ساده شود. این می‌شود **محور اول**.

کلمه «سییل»، کلمه مناسبی برای این کار است. «سییل‌سازی» یعنی ایجاد سهولت در کارها برای دیگران. مثلاً برای انفاق کردن به سراغ خاfragد یرها می‌روی و به آنها اعتماد می‌کنی و کمک خود را از طریق آنها در اختیار قرار می‌دهی.

هر چیزی در جامعه به معضل می‌خورد یعنی در آنجا کارها سهل نشده است و عده‌ای باید در آنجا سییل‌سازی کنند. مباحث نظام‌سازی با زندگی فردی متفاوت است نظام‌سازی از مسائل کلان است. در بحث فردی و کلان مسائل متفاوت می‌شود.



۲- تسهیل امور به معنای تفصیل کارآمد یک امر تا شدن مطلوب آن است.

فرضا پروژه‌ای دارید که به آن «امر» می‌گوییم که می‌توان آن را به مراحل قابل انجام به سهولت تبدیل کرد. تبدیل امر به مراحل قابل انجام به سهولت می‌شود تیسیر که به آن خرد کردن، برداشتن سوالات اساسی و روش‌سازی و رفع ابهام است. «تیسیر» با «تبیین» از جهت روشن‌سازی ارتباط دارد و «تفصیل» فرایند تسهیل آن مهم است. در تیسیر امور، مرحله‌بندی برای رسیدن به غایت امور مهم است و این عدل سهولت انجام امور می‌باشد. سهولت انجام کار به عامل مربوط است و تیسیر امور به کار برمی‌گردد.

مثلا امر: آموختن زبان انگلیسی

تسهیل این امر می‌شود این که برای آن کتاب‌هایی فراهم شده است و سی‌دی‌ها آماده است و اگر در روز دو ساعت بخوانی در نهایت می‌شود با ۲۰۰ ساعت زبان را یاد بگیری. حالا کسانی که اهل این کار هستند، فشرده‌سازی می‌کنند و تسهیل در امور ایجاد می‌کنند.

در امور مادی برای جلب مشتری مردم خیلی خوب بلد هستند که تیسیر در امور ایجاد کنند. مثل ایجاد خریدهای اینترنتی که با ساده کردن کار جلب مشتری می‌کنند.

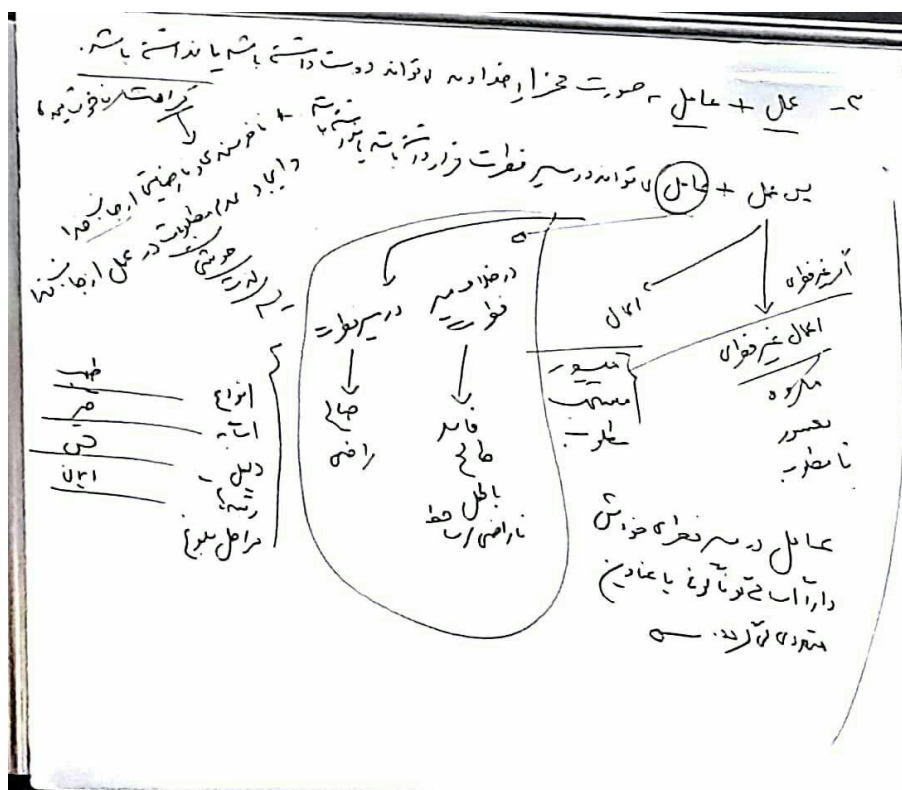
حالا فرضا ما می‌خواهیم بچه‌ها را راغب کنیم به نمازخواندن. باید نماز خواندن را تسهیل کرد. در روایات آمده که فرزندان را از هفت سالگی وادار به نماز خواندن کنید. نگو بچه است و او را رها کنید. تا سن بلوغ او را به هر طریقی وادار کن، پول خرج کن، پارک ببر و ... تا او نمازخوان شود. در فجر اول به دختر که نه سال دارد، سخت نگیر. اگر نماز نخواند به روی او نیاور. بگذار به همان طریق ادامه دهد و فکر کن که نمازش را خوانده است. اما در فجر دوم که دوازده سالش شده است، باید به سراغ اصول دین برود و تحقیق کند تا نمازخوان شود. بعد از این دیگر رهایش کن. الان وقت اصرار نیست چون او لج می‌کند و او را به جهنم سوق داده‌ای. کار کردن با بچه‌ها القایی است. گاهی می‌توان با القاء به بچه، او را نمازخوان کرد. در هفت سال اول و نیمه اول هفت سال دوم، القاء خیلی مهم است و بعد از آن القاء حالت دروغ گفتن را در بچه تداعی می‌کند. ایجاد ترغیب به نماز برای کودکان دوره دوم رشد این امری است که باید تیسیر شود. مردم در این موضوع خیلی گرفتار هستند. ما باید فرایند انجام کارهایی که در جامعه برای مردم سخت است را تیسیر کنیم.

۳- خداوند برخی اعمال را دوست دارد و از برخی اعمال ناخوشایند است. عمل همراه با عامل به صورت معجزا، خداوند می تواند دوست داشته باشد یا نداشته باشد. (بحث «کراهت» و ناخوشایندی)

می توانست «سخط» بکار ببرد اما وقتی «کراهت» به کار می رود، در خودش ناخرسندی و نارضایتی از جانب خدا و ایجاد عدم مطلوبیت (خوشی، لذت، یسر و راحتی) در عمل از جانب خداست. هرکاری را که خدا گره داشته باشد ناخرسندی و نارضایتی و گره در درون آن کار است و خودش هم مطلوب عامل نیست و عسر است و خوشی ندارد. چون جنس انسان خدایی است خوشی در این امور برایش نیست.

بنابراین «عمل» و «عامل» می تواند در مسیر «فطرت» قرار داشته باشد یا نداشته باشد. بنابراین برخی اعمال، اعمال غیر فطری هستند که به آنها «مکروه» گویند یا «معسور» و اگر اعمال فطری باشند، «میسور»، «مستحب» و «مطلوب» می شوند و فرد می تواند با آنها طلب حبّ خدا را بکند. این مکروه، فقهی نیست بلکه ناخوشایندی است.

عامل هم به همین ترتیب به دو دسته تقسیم می شود، در مسیر فطرت و در خلاف مسیر فطرت. فرد در مسیر فطرت را «صالح» گویند و در خلاف مسیر فطرت را «طالح»، «باطل»، «فاسد» گویند. اولی «راضی» و دومی «ناراضی» و «ساخت» است.



علت تغییر اسامی در عامل به علت وجود رتبه‌های مراحل بلوغ ارتباط دارد. دوره اول «طیب» است و دوره دوم «خیر» و دوره سوم «حسن» دوره چهارم «ایمان» است و در مسیر فطرت بودن و رشد، حالت‌های مختلفی پیدا می‌کند. عامل در مسیر فطری خودش دارای اسامی و عناوین متعددی می‌گردد.

۴- خداوند سیر «قرب» انسان را به عمل واگذار کرده است. «عامل» بوسیله «عمل» خود را به «خالق» متصل یا در معرض قطع قرار می‌دهد.

هیچکس نمی‌تواند از خدا قطع شود، وقتی احساس قطع شدن به فرد دست می‌دهد به آن احساسش «کفر» گفته می‌شود. در واقع عمل است که «بساطت» می‌یابد تا «وصل» و «قرب» تحقق پیدا کند. عامل متصل کننده را «رسول» گویند. رسول خودش عمل است. عملی رسیده به خدا. عمل، مخلوق است و از فرد جدا است. عامل و عمل در نهایت به شکل عمل ارزیابی می‌شوند. عمل عینیت دارد، مخلوق است، از فرد جداست. در نهایت عامل و عمل به شکل عمل ارزیابی می‌شوند. عامل و عمل به شکل عمل قابل رویت‌اند.

عالمی را در ذهن بیاورید که عامل به اعمال صالح بوده است. مثل امام خمینی (ره)، ویژگی‌های این عامل، انقلاب کردن بوده است و این که هیچ کس او را در عمل خلاقی ندید، ویژگی‌ها نتیجه اعمال خودش بود و پدر و مادرش و معلمین او. در شکل‌گیری عمل او چندین نفر نقش داشته‌اند. این داستان نه از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، نه از حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) بلکه از حضرت آدم (علیه‌السلام) آغاز شده تا به امام خمینی (ره) رسیده است. روز قیامت وقتی حضرت آدم (علیه‌السلام)، امام خمینی (ره) را می‌بیند می‌گوید او عمل من است. او را سنگینی عمل خود می‌بیند و این مسئولیت فرد را زیاد می‌کند. اعمالی پیدا می‌شود که دیگر عاملش یک نفر نیست. روز قیامت وزن اعمال با عمل است چون به صورت مشارکتی در شکل‌گیری این عمل نقش داشته‌اند.

برای فهم این موضوع یک دوره یک‌ساعته جنین‌شناسی باید گذارند و دید تا فهمید که مولودی که هست، حاصل عمل است و خودش عمل است.

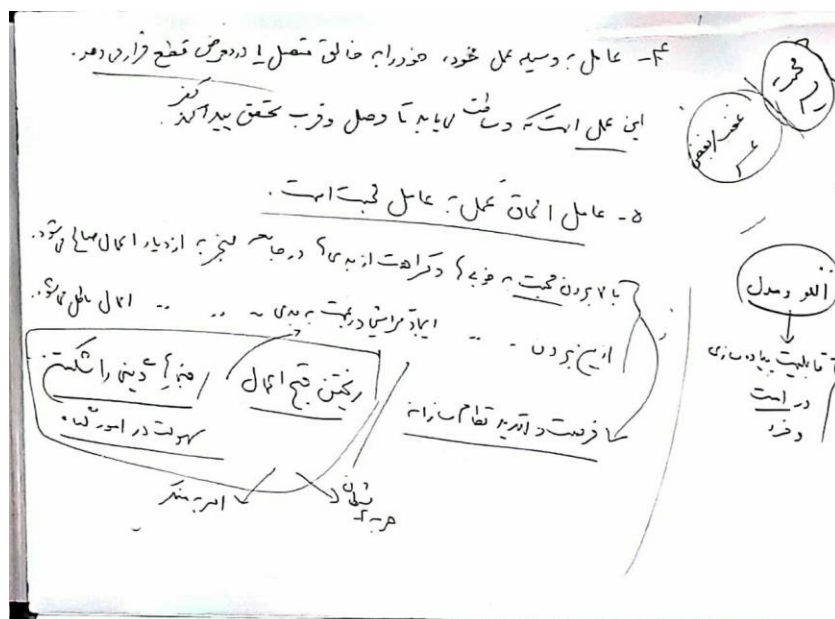
در صحنه قیامت و حشر، انسان‌های متعددی هستند اما وقتی محشور می‌شود فقط آدم می‌بینند. هر جا گرایش می‌بیند؛ یعنی عمل مال اوست و هر جا فرار می‌کند یعنی ارتباطی با او ندارد. مثلاً در صحرای مشعر اگر مومنین را دید به سمتشان می‌رود، یعنی چه که فرار می‌کند؟ از پدر و مادر و بچه‌هایش فرار می‌کند چون با آنها نسبت نمی‌بیند. اگر کسی در آغوش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) قرار گیرد یعنی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جزء عمل او قرار گرفته است. در

ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) چندین عامل دخیل بوده است اما به صرف محبت تو، او می شود عمل تو. باید نسبت خودت را با عمل حفظ کنی و قطع ارتباط نکنی.

۵- عامل الحاق عامل به عمل محبت است. وقتی این گونه نگاه می کنید می بینید که چقدر می توانید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک باشید.

در واقع بالا بردن «محبت» به خوبی ها و «کراهت» به بدی ها در جامعه منجر به ازدیاد اعمال صالح می شود. از بین بردن محبت به خوبی ها و ایجاد گرایش و رغبت به بدی ها منجر به ازدیاد اعمال باطل می شود. این موارد می شوند فرصت و تهدید نظام سازانه.

ریختن قبح اعمال، گرایش به بدی می شود. شکستن هنجارهای دینی و ایجاد سهولت در امور شر و گناه در جامعه از حربه های شیطان است و این می شود «امر به منکر». «امر به معروف» بالا بردن محبت به خوبی هاست و کاری نکنند که انجام کار خوب سخت شود.



محبت و یسر، غضب و عسر محورهای اصلی در نظام سازی در حوزه اعمال می شوند.

طبق قاعده عمل، وحدت اعمال ایجاد می شود ولی وحدت نفوس ممکن نیست. نفس ها تداخل پیدا نمی کنند اما می شود عملی از وحدت چند نفس ایجاد شود.

مبانی فکری صاحب اثر دعا را جستجو می کنیم و از آن مبانی نظام سازی استخراج می کنیم.

استخراج مفاهیم از دعا و نظام دادن به آن نسبت به قرآن سخت تر است ولی کاربردی تر است.

آنچه در ذهن فرد شکل می گیرد تا این مرحله، این است که من نباید اعمال بد را دوست داشته باشم هرچه از اعمال بد بیشتر بدتان بیاید بیشتر دوری می کنید. نباید عملی بد برایم خواستنی شود که میل به عمل پیدا کنم یا انجام آن کارها برای من راحت شود. «سهولت» و «حبّ» نسبت به عمل با هم هستند. یا باید سهولت در عمل منفی را بگیرم یا حب را کنترل کنم. سهولت و حب دو دست هستند که با هم گره ها را باز می کنند.

آدم کارهای خوب را دوست دارد اما برایش سهل نیست و کار بد را دوست ندارد ولی انجام آن برایش سهل است. وقتی میزان «محبت» فرد به کاری زیاد باشد در معرکه آن عمل قرار می گیرد. «مجاهد» شدن، صفت است و «جهاد» کردن، عمل است.

جهاد در راه خدا در صحنه های عینی، امر است. مجاهدت هم، عمل است و مجاهد شدن، صفت است. جهاد در راه خدا در صحنه های عینی، عمل است. این عمل در امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمل شاخص امر جهاد می شود. او حق جهاد می شود. فرد این جهاد را دوست دارد ولی در این مرتبه علمی که خودش هست. در دنیا اگر کسی حق جهاد خودش را ادا کرده است، به آن درجه می رسد. «حبّ» در اینجا حب کاملی است و معادل توان می شود.

فرد این جهاد را دوست دارد ولی در این مرتبه که خودش هست. در دنیا اگر کسی حق جهاد را ادا کرده است به جهاد امیرالمؤمنین ملحق می شوند.

تسیر در فرآیند انجام کار قرار می گیرد و محبت در رویکرد فرد نسبت به کار قرار می گیرد. محبت عاطفی است.

«معروف» می شود کارهایی که انجام آن با سهولت و محبت فطری انجام می شود. «منکر» می شود کارهایی که سهولت و محبت فطری ندارد ولی توسط تبلیغات رسانه ای جلوه کرده است و هم سهل شده و هم محبوب شده است.

ممکن است چیزی در ذات خودش خیر باشد ولی به دلیل شناخت انسان نسبت به آن کره داشته باشد. این یعنی انسان هرچه را خیر می داند ممکن است خیر نباشد. برای خیرشناسی کره و حب فرد ملاک نیست بلکه ملاک حبّ خداست که از طریق «رسول» و «امام» و «عقل» و «فطرت» به فرد اعلام می شود.

فطرت: یکپارچگی توحیدی در موحدین است، عمل مورد محبت همه موحدین.

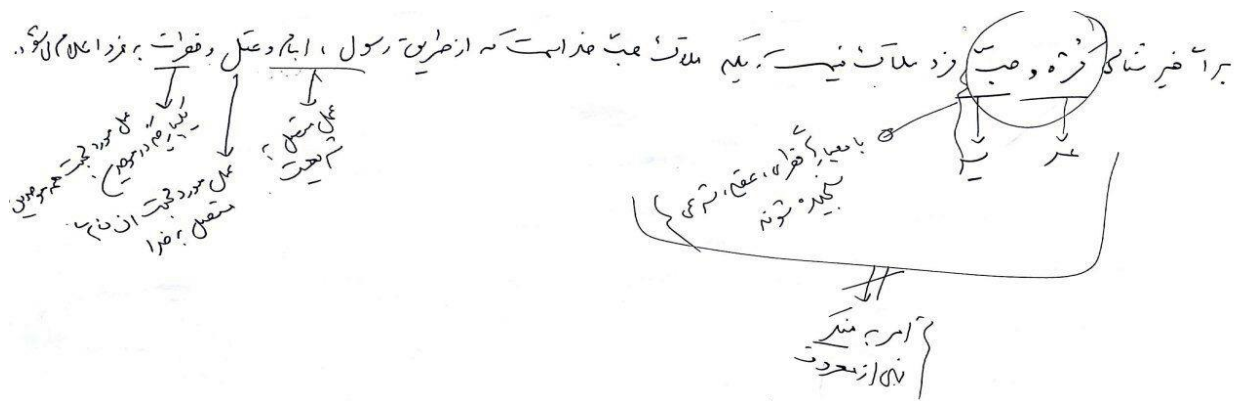
عقل: عمل مورد محبت انسان‌های متصل به خدا

امام و رسول: عمل متصل به شریعت.

این موارد می‌شوند ملاک خیر. اگر غیر از این باشد، اشتباه است.

«کُره»، «حُب»، «عُسر» و «یُسْر» باید با معیارهای «فطری»، «عقلی» و «شرعی» سنجیده شود. در غیر این صورت امر به منکر و نهی از معروف می‌شود. این نشان می‌دهد، می‌شود به منکر گرایش داشت و آن برای فرد امری راحت باشد.

باید امور جزئی و تفصیلی شود. مثلاً راجع به راهکارهای مواجهه سن ۷ تا ۱۴ سال با فضای مجازی بعد همه مراحل کار مشخص شود. بعد همه این موارد معلوم باشد تا بتوان مشکل و مسئله را حل کرد. «میسور» یعنی مشخص واضح تبیین شده، نیازهای نسل جوان امروز باید تفصیلی شود تا از حالت عسر خارج شود.



نظام‌سازی یعنی امور معسور (خیرا) را به یسر تبدیل کنند. این کار در دنیا در حال انجام است.

د خیرا
امور معسور را به یسر تبدیل کنند.

خیلی از حلقه‌های مفقوده ما در فهم به خاطر نبودن دعا در سیستم مطالعاتی مان می‌باشد.

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد

یک راه این است که بگذاریم دعا را خودتان تا هفته آینده بررسی کنید و گزاره‌های مربوط به مسائل نظام‌سازی را استخراج کنید و ما به سراغ دعای بعدی برویم.

یک راه دیگر این که تا جایی که بشود دعا را در جلسه مطالعه کنیم و تا جایی که زمان اجازه داد، پیش برویم.

قبل از اینکه ادامه دعا را بررسی کنیم، لازم است دو نکته مطرح شود.

(۱) ما راجع به امور و اعمال خیلی بحث کردیم و تمایز این موارد مهم است. به مثال دقت کنید: من در امور منزل احتیاج دارم که لوله‌کشی‌های منزل را عوض کنم، این یک امر است. بعد یک فرد را انتخاب می‌کنم که لوله‌کش است، «فاعل» است. اگر مثلاً بنا یا برق‌کار بیاورم، فاعل لوله‌کشی نخواهند بود. امر لوله‌کشی من را به او می‌سپارم (در ازای اجرت یا هر چیزی). این سپردن امر به ازای اجرت است. این فاعل بعد از این که این امر را پذیرفت، همان موقعی که دست به کار شد (لوله را خرید و شروع به کار کرد) این «عامل» می‌شود. این می‌آید در طی عمل‌های متعدد لوله‌های خانه را عوض می‌کند و به عمل می‌رسد. عمل کلی این است، تعویض لوله‌ها و غیره. یعنی این «عمل» می‌شود، انجام شده و عینیت دارد. این لوله است و این اثراتش. این قسمت آثار و نتایج را می‌بینید. پس ما «امر» داریم و «عمل». عمل نهایی با عمل‌های واسطه‌ای فرق دارد. عمل آخر، کلی است و اگر نباشد شما اجرت را نمی‌دهید. مثلاً اگر لوله‌ها اشتباهی وصل شده بود، شما می‌گویید که کار انجام ندادی و به او اجرت نمی‌دهید. در واقع عامل را براساس عمل انجام شده مزد می‌دهید، این مناط «اجر» است. یعنی براساس عمل انجام شده اجر می‌دهید.

همه کارها این گونه است، «امر» و «عمل» دارد. مجموعه عمل‌های واسطه‌ای تبدیل به عمل نهایی می‌شود.

(۲) هر امری وقتی بخواهد به آن عمل نهایی برسد، حتماً نیاز به استمرار و یک‌سری اعمال واسطه‌ای دارد. حتماً «ترتیب» و «موالات» برای رسیدن به این عمل لازم است. البته این که ترتیب و موالات به چه نحوی باشد، به آن کار برمی‌گردد.

پس در عمل، حدنصاب داریم. هم فواصل و هم ترتیب پیدا می‌کند، در آن‌ها تعداد، زمان و مکان است. که اگر این حدنصاب نباشد آن امر به عمل منجر نمی‌شود، مثل فرج امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) است، امر غیبت باید به حدنصاب برسد تا به فرج برسد.

«استمرار» عمل یعنی چه؟ آن لوله‌کش مثلاً ممکن است برای این کار ۲۰ بار مراجعه کند، منظورمان از استمرار همان ترتیب و موالات است. علت این که خیلی از کارهای ما انجام نمی‌شود به خاطر این است.

در ادعیه نوعاً این نکات به انسان یاد داده می‌شود، در فرازهایی از ادعیه، تکرار و استمرار اجرایی شده است، مثلاً ۱۰ بار ذکر تکرار شده، یا باید ۱۰ بار ذکر شود. این‌ها مدل‌های فعال‌سازی این استمرار است و باید بدانیم که برای کارها نیازمند حدی از تکرار است.

در فراز بعدی دعا: «اللَّهُمَّ اعِزَّنِي بِالْإِقْطَاعِ إِلَيْكَ بِمَا ضَرُورَةٌ وَأَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِمَا عُقُوبَةٌ وَأَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِمَا مُصِيبَةٌ وَأَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِمَا كَرَاهِيَةٌ»^۱

(۳) عزت

(۴) ادب

(۵) ثواب

(۶) اختیار

البته می‌توانیم «احسن ادب» بگوییم، اصلش ادب است.

شما برای «یسر» و «حب» بر مدار الهی نسبت به «اعمال» و «امور»، ۴ مولفه دارید. یسر و حبی دارید، امر و عملی دارید. ۴ مولفه داریم که باید ببینیم این‌ها هر کدام کجا قرار می‌گیرند.

عزت: غلبه، قدرت استمرار داشتن به اتمام رساننده غیر قابل شکست. یعنی توانی که کاری را تا غایتش برساند و وسط کار هم نشکنند، بنابراین غلبه می‌گویند؛ غلبه قاطع. وزنه‌برداری که بالا می‌برد را عزت می‌گویند، آن‌که تکان تکان می‌خورد، عزت ندارد! عزت به معنای سهولت در انجام کار (مثل آب خوردن است). این سهولت از واژه بر می‌آید.

^۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۲، ص: ۴۰۷

ادب: یعنی حدّشناسی. این عمل برای حدودی دارد که برای به ثمر رسیدن باید طبق هنجارها باشد. ادب به معنای حدّشناسی است و از تقوا عملیاتی تر است.

لوله‌کشی که کار خانه ما را قرار بود انجام دهد، باید عزت می‌داشت، یعنی امکانات و استمرار داشته باشد، و نیز ادب باید داشته باشد، نباید مثلاً بیرون کار بگذارد؛ لوله درجه ۳ نباید بگیرد؛ یعنی باید و نبایدهایش را به خوبی بداند.

عزت و غلبه مربوط به انجام کار است و ادب مربوط به شناخت حدود و رعایت آن حدود است.

ثواب: در اصل به معنای ما به ازاء است. دریافت ما به ازاء عمل. این ممکن است رزومه فرد باشد. ممکن است اعتبار اجتماعی باشد. این دریافت ما به ازاء عمل، ثواب است و اگر بنده خدا خُلف وعده کند، ثوابش دیگر ثواب نیست. مثلاً دیر آمده یا کم کار کرده است. پس دریافت ما به ازاء عمل ثواب است و جنس آن خیر و خوبی است.

نکته: هر کاری که می‌خواهید انجام دهید «علت فاعلی» دارد و «علت غایی». ثواب محرکِ غایی است.

اختیار: «احسن لی الاختیار». اختیار یعنی فراهم ساختن یا فراهم آمدن شرایط برگزیدن بهترین در بین گزینه‌های مختلف.

لوله‌کش ما برایش کار راحت بود و شبیه آب خوردن! که نحوه کار را به خوبی می‌دانست، واقف هم بود که آن کسی که کار را به او سپرده، چقدر به او اجرت می‌دهد، حالا همان آدم، هر اقدامی که می‌خواهد بکند، بین گزینه‌های مختلف مخیر است و با همان میزان پول می‌تواند جنس عالی بخرد، می‌تواند مثلاً لوله‌ها را منزلش ببرد یا خانه یا محل کار ببرد. می‌تواند صاحب خانه را اذیت کند، می‌تواند ۱۰ سانتی‌متر لوله را چال کند و می‌تواند کمتر و بیشتر.

اختیار روی تک‌تک عناصر می‌نشیند.

در واقع اختیار، «حُسن» ایجاد می‌کند. کار را قشنگ و قشنگ‌تر می‌کند و اگر این را برداریم، جوهره زینت و حسن را بیرون کشیدید.

تسلط به آن امر، شناخت و رعایت بایدها و نبایدها (قوانین)، در نظر داشتن منفعت‌های عائد از آن کار و توان حسن‌بخشی به کار و زینت‌دهی به کار گزاره‌های به دست آمده از این ۴ مولفه خواهد بود.

کسانی که در کار خودرو کار می‌کنند می‌توانند بگویند که هر خودرو در کدام مورد قوی است. پس این سیر تبدیل امور به اعمال به شایستگی و حسن است.

در نظام‌سازی، این ۴ مولفه در نکات تربیتی ۷ ساله‌ها ضرب می‌شود. مثلاً شما در ۷ سال دوم می‌خواهید خواندن و نوشتن به کودکان یاد دهید، پس امر، سواد خواندن و نوشتن است، ما باید کاری کنیم که فرزندان عزت‌مند بتوانند خواندن و نوشتن را بیاموزد، یعنی درجا نزنند، باید خیلی خوب و آرام و مستمر بدون وقفه این امر را یاد بگیرد.

نکته: اول روی توان باید بروید، بعد روی باید و نباید.

هر چند این ۴ مولفه خیلی نزدیک‌اند اما قابل تمایزدهی هستند. مثلاً از این به بعد می‌خواهم تست بگیرم که هر کسی مهارت انجام کدام کار را دارد.

ادامه مثال خواندن و نوشتن:

ما می‌خواهیم به این بچه نمره دهیم، استرس شود و هول شود خلاف عزت است. وقتی شروع به خواندن کرد، آیا پاراگراف و ویرگول و ... را می‌فهمد؟ این‌ها یعنی ادب خواندن را می‌داند. در مرحله بعدی باید بداند که این خواندن و نوشتن به چه دردی می‌خورد؟ باید چشم‌انداز داشته باشد و این متناسب سنش باشد و این یعنی ثواب. این که بداند کجا، چطور بخواند، دکلمه‌ای بخواند، جدی بخواند یا غیره یعنی به آن متن حس داده است و زینت کرده است.

مهارت آشپزی:

آشپزی را به خوبی و بدون انقطاع انجام دهد (عزت)

هر چیزی را با هر چیزی مخلوط نمی‌کنند ولو خوشمزه باشد (ادب)

هر غذایی منفعتی دارد (ثواب).

نکته‌ای از عبارت اول دعا:

«عون» همان نصرت است، نصرت جنبه خارجی عون است و عون در خودش نصرت را هم دارد. در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» عون، نصرت را هم درونش دارد.

و این عون، عون داخلی و خارجی می‌شود، که نتیجه‌اش سیر تبدیل امور به اعمال با شایستگی و حسن می‌شود.

برای این ۴ مولفه هم حضرت (علیها السلام) قیودی را مطرح می‌کند، و این حالت یُسَر است. یعنی «أَعَزَّنِي بِالْإِيكِ بِالْأَصْرُورَةِ...، بِالْأَعْقُوبَةِ، بِالْمَصِيبَةِ، بِالْأَكْرَاهِيَةِ»^۲

در این قیود، یُسَر همراه با حُبّ است. یعنی وقتی چیزی را از دست می‌دهید، هم حالتان بد می‌شود و هم به سختی می‌افتید. وقتی مصیبتی می‌آید هم اصابه است که کار را سخت کرده و هم حال را می‌گیرد. در ناخوشی هم کار سخت است و هم ناخوش می‌شوی. در واقع این‌ها وضع الفاظی است. یعنی یُسَر را با حُبّ باید ببینید.

مهارتی‌سازی: یعنی این ۴ مولفه را در طول هر کار، فرد باید تجربه کند، مثلاً من می‌خواهم نماز اول وقت خوان شوم؛

(۱) باید برایم راحت باشد.

(۲) باید آدابش را بدانم. امر پدر و مادر را مقدم بر نماز اول وقت بدانم.

(۳) نظم پیدا کنم و ارتقاء سطح ثواب بدهم.

(۴) آن کار را زیبا انجام دهم: انتخاب مهر و مسجد و ...

کار کلی و ریز اعمال را دارید، برای ملکه‌شدن نماز اول وقت می‌توانید ده‌ها مهارت پیشنهاد دهید و این‌ها به معنای نظام‌سازی است.

برخی مهارت‌ها عزت‌آفرین، برخی ادب‌آفرین و برخی کارها درک ثواب را بالا می‌برد و برخی موجب ایجاد حسن می‌شود. بنابراین روایات هر کدام می‌تواند بر روی یک مورد بنشیند و موجب تقویت آن گردد.

^۲ صحیفه فاطمیه، دعا در طلب حیات طیبه و تیسیر امور

عون در هر سنی تعیین کننده مقطع سنی است، مثلاً شکلات خریدن در یک سنی عون می شود و در سن دیگری دوچرخه و در سنی دیگر هم بهشت رفتن. شما الان به بزرگسال بگویید که من شکلات می دهم که تو نمازت را اول وقت بخوانی، این برایش عون نیست.

عون می تواند در این ۴ تا باشد، عون در عزت، ادب، ثواب و حسن. عون به نسبت سن متفاوت می شود. هر کسی متناسب با سنش «ایاک نستعینش» متفاوت است.

ضرورت: ضرر

عقوبه: عقاب و تویخ

مصیبت: به دست آوردن ناخوشی

کراهیه: ناخوش داری و نارضایتی

این ها هم بسته بندی دارند که کراهیه روی همه تسلط دارد همانطور که اختیار روی همه تسلط داشت.

می شود برای این معادله طراحی کرد. «حب» و «یسر»، در این ۴ مولفه «عزت» و «ادب» و «ثواب» و «حسن» ضرب می شود و ۴ قید را نتیجه می دهد.

دستاوردهای امروز ما از این دعا:

ما «عمل» و «امور» داریم. امور باید به اعمال برسند و اعمال واسطه ما برای «قرب» هستند و هر کسی به میزان عملش به قرب می رسد و میزان عمل تعیین کننده میزان قرب است.

اولین گام برای اصلاح نفس و اصلاح جامعه «اولویت بندی» است. و این ۴ کار باید با عون های درونی و بیرونی و با سهولت و گرایش درونی و بیرونی انجام دهد.

وقتی ما چنین دعایی داریم باید شکرش را به جا بیاوریم، هر کسی امری در نظر بگیرد، یعنی آن چه که اولویت است و باید تبدیل به عمل شود. فرایند یسرگونه محبت آمیز، یا آدم وار سیر امر به ریز اعمال و عمل اصلی تبدیل کند و برای خودش مهارت های رسیدن به آن را تعبیه کند. یسرگونه محبت آمیز یعنی با دل خوش انجام دادن است.

ما در جلسه بعد «خیر» را وارد می‌کنیم که ببینیم روی کدام می‌آید، یا این که آیا ضرب در همه این ۴ مورد می‌شود.

«اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَا بِمَعْسُورِهَا وَاجْعَلْ لِي فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَجَّهْنِي لِلْخَيْرِ وَيَسِّرْنِي لَهُ وَاعْنِي عَلَيْهِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ»^۳

حضرت (علیه‌السلام) «خیر» را برای عمل انتخاب کردند و یسر را برای امر به کار بردند. عمل و امر را برداشتند و خیر و یسر را گذاشتند مثل سوره زلزال که عمل و امر را برداشته و شر و خیر را گذاشته است.

تکلیف: امری که برایتان مشکل است را انتخاب کنید و با این فرایند به عمل برسید. امورتان برایتان عسر است که انجام نمی‌دهید، اول ببینید که خیر است یا شر. اگر خیر باشد آن را در دستگاه بگذارید و عزت و بقیه را بررسی کنید و بعد عمل کنید. مثلاً عزت انجام کاری را چطور می‌توان تقویت کرد؟ توان به دست آوردن، آگاهی به دست آوردن، تجزیه و مرحله‌بندی و... بدین صورت این را اجرا کنید.

به این فرایند «دعا خواندن» می‌گویند.

برای سلامتی خودتان و همه مسلمانان عالم صلواتی بفرستید.

برای این که ان شاء الله خداوند عنایات خاصش را نصیب ما کند و ذکر خاص امام (علیه السلام) از طریق ادعیه نصیب ما شود، صلواتی ختم بفرمایید.

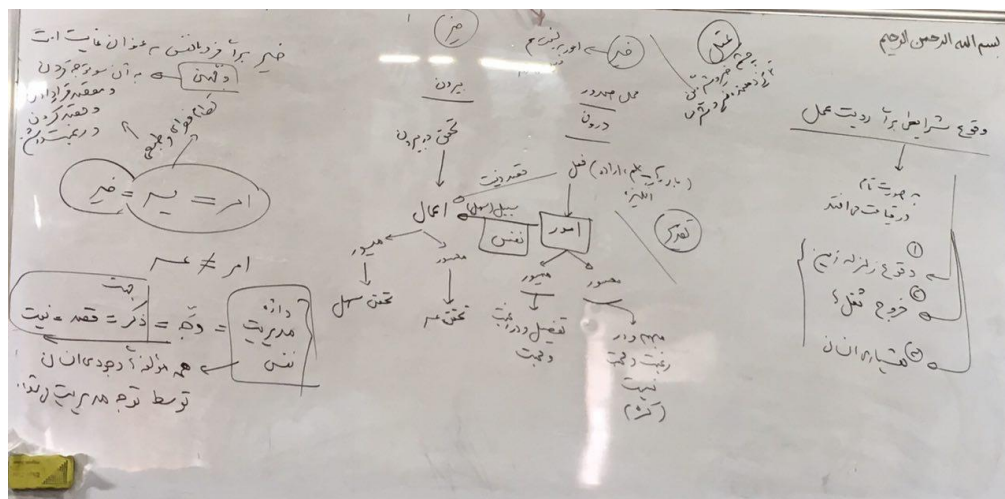
بحث در مورد سوره مبارکه زلزال است. بحث وقوع شرایطی برای رؤیت عمل، مطرح شد. رؤیت عمل و شرایط آن به صورت تام در قیامت اتفاق می افتد و البته هیچ بُعدی ندارد که برای انسان در دنیا هم مطرح شود. شرایط رؤیت عمل وقوع زلزله زمین و خروج ثقل ها و یکی هم هوشیاری انسان است. این سه، شرط رؤیت عمل هستند.

ممکن است این امر به صورت خفیف در موقعیتی از زندگی انسان اتفاق بیافتد اما بطور کامل در روز قیامت این اتفاق خواهد افتاد. هرکسی قبل از قیامت سهمیه ای دارد که یکی دوبار چنین صحنه هایی را جهت اتمام حجت در زندگی می بیند یا در خواب به صورت مکاشفه ای رؤیت عمل انسان اتفاق می افتد. در این حالت قطع نکردن امید از خدا، مهم می شود.

در دعای حضرت فاطمه (علیها السلام) گفتیم یک سری اعمال داریم و یک سری امور. امور به نظام باورها، فعل، اراده و انگیزه ها برمی گردد. هر چیزی برای انسان ها امر نمی شود و برای انسان های مختلف امور متفاوت است که این بخاطر نظام فعلیتی آنهاست. یک نظام فعل در درون و یک نظام فعل در بیرون داریم. محل صدر و محل صدور. در بحث سوره قارعه بطور مفصل در این مورد صحبت شد. طبق دعای حضرت صدیقه (علیها السلام) امور معسور و میسور است و اعمال نیز همینطور. امر میسور حتما باید تفصیل داشته باشد و در رغبت و محبت فرد باشد. امر معسور در رغبت و محبت فرد نیست.

عمل که میسور باشد تحققش راحت است و عملی و اگر معسور باشد تحقق آن سخت می شود. این حالت را «سبیل» گویند. وقتی یک امری به سهولت به عملی تبدیل می شود را «سبیل» گوئیم.

سیر و حبّ دو مؤلفه مرتبط با امر و عمل هستند. هرچند حبّ بیشتر متعلق به امر می شود و سیر بیشتر به عمل تعلق دارد. سیر و حبّ در هر دو وجود دارد.



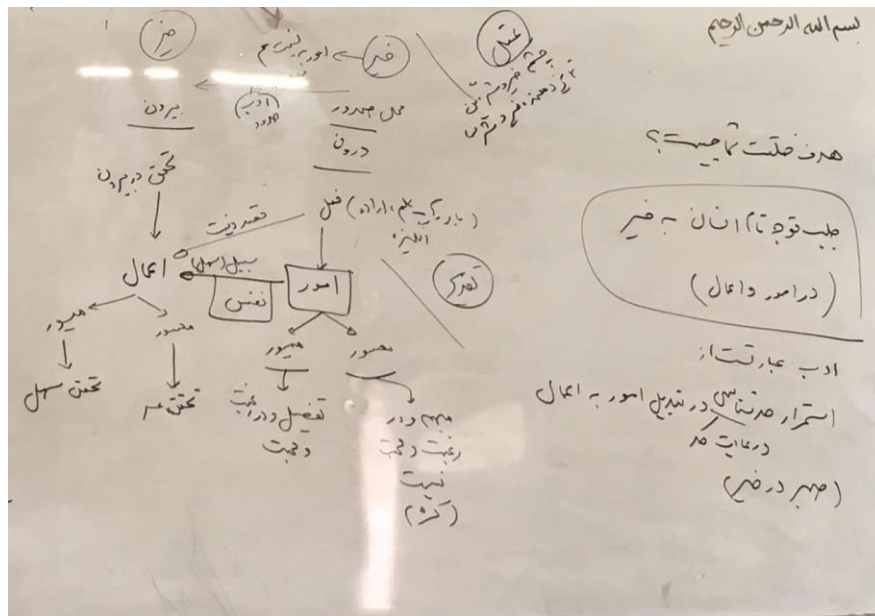
تمایز امر و عمل خیلی مهم است. جهت تحقق یک عمل، ابتدا لازم است امر آن مشخص شود و وزن دار شود. سبک و سنگین کردن امور و اولویت بندی امور و اجرایی کردن آنها در مقوله «تقدیر» قرار می گیرد.

بنابراین واژه «خیر» و «شر» در اینجا ایجاد می شود و امور به نسبت هم دیده می شوند. برخی از برخی پیشی می گیرند و بعضی اولویت بهتر یا بیشتر می گیرند. امری که طبق سیستم عقلی و شرعی و الهی اولویت بالاتری دارد را «خیر» گویند. امر از خیر شروع می شود.

حی علی خیر العمل: امر نماز یکباره بر هر کاری مقدم می شود. امر نماز اهمیت دارد و یکباره مقدم می شود.

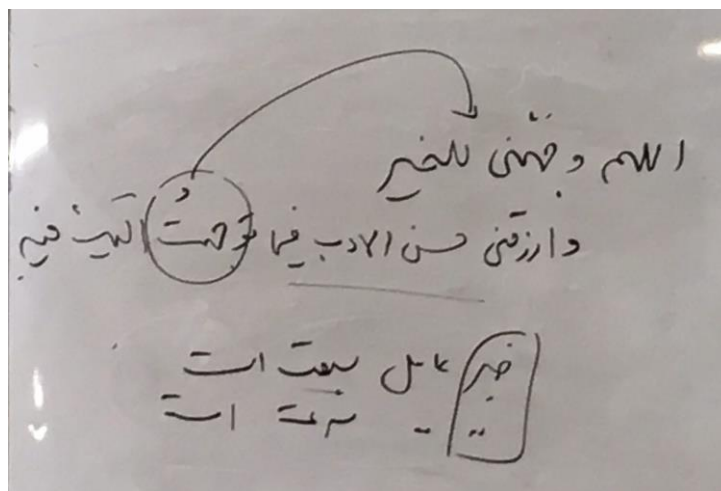
«خیر» زمانی که یکی بر دیگری مقدم می شود اهمیت پیدا می کند. یکی بر دیگری پیشی می گیرد و آن یکی باید حذف شود. وقتی امور به نسبت هم دیده می شوند، خیر و شر به نسبت هم معنا می یابند. از خیر امور، به خیر عمل جریان پیدا می کند. وقتی امری به نسبت امور دیگر ارجحیت پیدا کرد، در عمل هم ارجحیت می یابد.

«امور» و «اعمال» به نسبت هم مطرح می شوند. «خیر» و «شر» حتی به اشخاص هم نسبت داده می شود. هر جا حالت نسبت و اولویت باشد، خیر و شر مطرح می شود و عقل می شود چشم خیر بین و تمایز دهنده خیر و شر که اگر اسیر هوا باشد، خیر و شر را جابجا می بیند. اگر عقل اسیر باشد، توان تشخیص خیر و شر را از دست می دهد.



در ادامه دعا، عبارت‌ها تکرار می‌شود و خیر از امر وارد می‌شود و همان معامله‌ای که با عمل کردند با خیر نیز می‌کنند. خیر به صورت فعل امر آمده است. «خیر لی بمیسور الامور»؛ کاری کن که میسور الامور بالا قرار گیرد. شبیه سوره لیل، امر را با سیر قرین گرفته‌اند. اگر امری غیر فطری باشد یا غیر اقتضای طبع انسان باشد «امر عسر» می‌شود، امری که معادل سیر است معادل خیر است کأنه سیر معادل خیر قرار گرفته است. چرا که در نظام فطری و طبعی انسان قرار می‌گیرد. «طبعی» یعنی سن هم در آن تاثیر دارد و «فطری» نظام باورهای انسان است. طبعی اقتضائات طبیعی انسان است که هم باید نظام طبیعی و هم نظام فطری انسان در نظر گرفته شود. سیر فطری و سیر طبعی منظور است.

«نفس» را بین امور و اعمال قرار می‌دهند. «خیر» برای نفس در امور و اعمال غایت قرار می‌دهد. «نفس»، خود فرد است. «وَجْهَنی» یعنی به آن سو توجه کردن و مقصد قراردادن و در رغبت داشتن. این واژه، واژه عجیبی است. «وجه» معادل ذکر، قصد، نیت و جهت است. مفهوم در هم تنیده‌ای از ذکر، قصد، نیت و جهت است. واژه مدیریت نفس است. وقتی قصد کاری را داریم، مسیر، دست و پا، چشم و گوش و... همگی را برای آن کار مهیا می‌کنیم. در واقع همه را هم سو می‌کنیم برای انجام آن کار. هم راستا و هم جهت کردن همه نیروها برای انجام کار را «وَجْهَنی» گویند. «وَجْهَنی» واژه باشکوهی است. خیر می‌شود مقصد و توجه به خیر در امور و اعمال می‌شود مقصد انسان از زندگی. در حوزه کاربردی از هدف خلقت، جلب توجه تام انسان به خیر در امور و اعمال، می‌شود غایت خلقت.

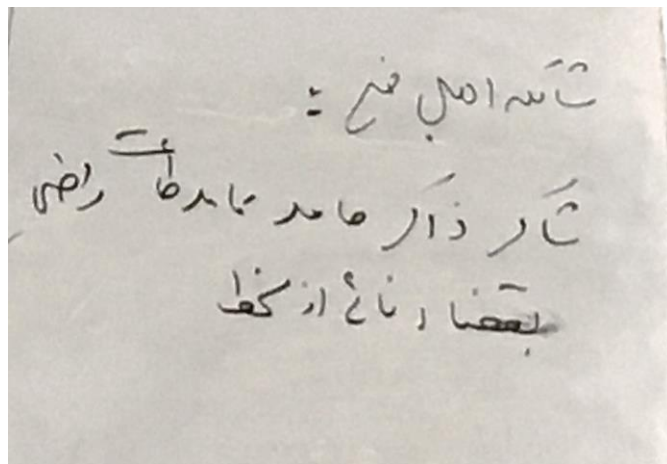


طی کردن امور به اعمال باید طبق یک نظام باید و نباید صورت گیرد. استمرار حدشناسی در تبدیل امور به اعمال و رعایت حد و صبر در خیر را «ادب» گویند. توجه پیوسته به خیر در تبدیل امر به عمل را «ادب» گویند.

در برنامه‌ای ده مورد کار وجود دارد؛ برخی نسبت به برخی دیگر بهتر هستند و در اولویت قرار می‌گیرند و اهمیت بیشتری دارند، پس می‌شوند خیر. در خود انجام اولویت اول به خیر نیاز دارید. امر مقدم بر عمل است. مثلاً تصمیم گرفتم کتابی را بخوانم اما چگونگی به عمل درآوردن آن، برنامه می‌خواهد و در نظام عمل قرار می‌گیرد. می‌توان کتاب را یک ساعت خواند اما بهتر از ده ساعت خواندن شود. یعنی در انجام اعمال، نظام خیر حاکم است. هر بار می‌توان این عمل را بهتر و بهتر کرد.

«خیر» عامل «سبقت» و «سرعت» است، اگر خیر نباشد سرعت و سریع‌شدن در کار معنا ندارد. «حب» خیر شدید دارد اما برای شرور با عقلی که اسیر هواست، اولویت می‌گذارد و در آن امور سبقت می‌گیرد. امر و عمل هر دو خیر شدند.

(اللهم اجعلنی لک شاکراً و لک ذاکراً و لک حامداً و الی طاعتک عامداً و بقضائک راضیا و عن سخطک نائیا یا ارحم الراحمین)



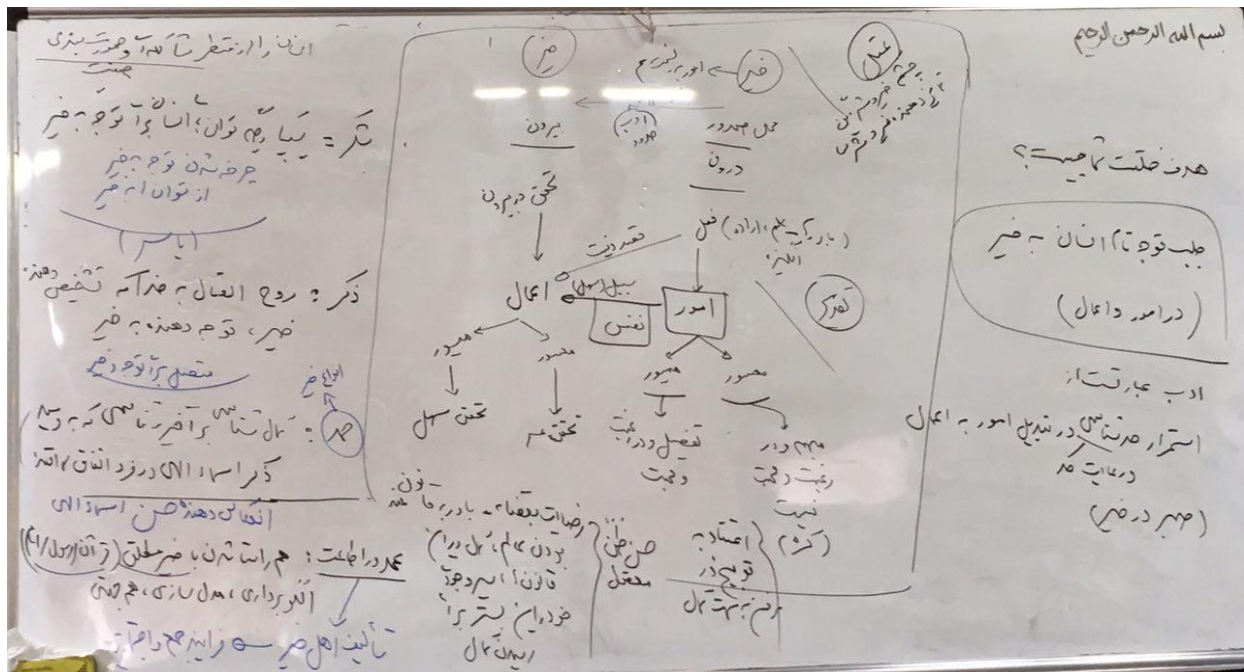
شکر: حالت یک پارچگی توان‌های انسان در توجه به خیر. چرخه شدن توجه به خیر از توان‌ها به خیر، «شکر» گویند. سیر درونی است. کار خیر برایش ساده است و یاسر می‌شود، شاکر.

ذکر: بخشی که انسان به غیب و خدا متصل می‌شود و اگر قطع شود تبدیل به غفلت و نسیان می‌شود. روح اتصال به خدا را «ذکر» گویند که تشخیص دهنده خیر و روح توجه به خیر است. ذاکر یعنی متصل به غیب. متصل به محل تشخیص خیر.

وقتی انسان را از منظر شاکله‌ای و صورت‌بندی و به اصطلاح صفت بررسی می‌کنیم به این واژه‌ها می‌رسیم.

حامد: اخص از ذکر است و تشخیص حسن می‌دهد و انعکاس می‌دهد. کمال‌شناسی برای خیرشناسی است که توسط ذکر اسماء الهی در فرد اتفاق می‌افتد. چون امور و اعمال متفاوت می‌شود، در هر لحظه‌ای به اسمی توجه می‌کند. حامد انعکاس دهنده حسن اسماء است. خداوند در هر امری و عملی به نوعی به انسان توجه می‌کند. کشف این نوع و حسن را «حمد» گویند. تشخیص و کشف انواع خیر.

عامد: عمد در اطاعت، هم راستا شدن با خیر مطلق (قرآن، رسول، امام) منجر به الگوبرداری و مدل‌سازی و هم‌جهتی می‌شود. اطاعت یعنی همه در یک جهت قرار گرفتن، اهل خیر اختلاف ندارند. عامد در اطاعت، تألیف اهل خیر می‌شود، خیر را در ساحت جمع و اجتماع قرار می‌دهد. فردی نیست. اهل خیر عامد در اطاعت می‌شوند و کارهای جمعی شکل می‌گیرد. در این دعا وقتی می‌گوید (و اجعل لی من اهل خیر...) یعنی برای خیر، اهل قائل می‌شود. وقتی می‌گوییم «طاعت» یعنی باید از کسی و چیزی اطاعت کند که او الله و رسول است. در نظام طاعت، الگوبرداری و منطبق شدن با رسول در ذاتش است.



در سوره مبارکه نساء بحث اطاعت خیلی جدی مطرح می شود و در آیه ای می فرماید هر کسی خدا و رسول را اطاعت کند، به طور قطع با کسانی است که.. (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا) ۴

فرد را در نظام اهل خیر قرار می دهد و این نتیجه آن جزمیت و اصرار در بودن است.

«شکر»، «ذکر» و «حمد» نوعاً درونی تر هستند اما «طاعت» اجتماعی می شود. طاعت در قرآن بدون عملیات اجتماعی وجود ندارد. اولین جایی که از نظام فردی به نظام اجتماعی هجرت می کند طاعت است. به دلیل این که انسان یا رسول است یا رسول نیست. اگر رسول باشد باید چیزی بگوید که بقیه اطاعتش را بکنند یا نسبی است یا نسبی نیست. اگر نسبی است باید انبأش را به بقیه خبر دهد، این می شود اجتماعی. طاعت فلق فرد اجتماعی است. فهم مفهوم طاعت، درک مباحث اجتماعی را راحت می کند. اولین جمعی که تشکیل می شود جمع الهی است. تألیف فرد با رسول است. یعنی همه از طریق رسول بهم متصل می شوند. در همه عقود شما عهد بکار می برید، زوجیت باید با صیغه رسول جاری شود. یعنی هر دو در ابتدا وصل به رسول می شوند سپس رسول می گوید من شما را به نکاح در آورده ام. ماهیت صیغه عقد این است که من و او چون مطیع فرد دیگری هستیم به یکدیگر حلال می شویم و اگر او اجازه ندهد، جاری نمی شود. خداوند دوستی زن و مرد را جایز نشمرده است. دوستی به صرف دوستی، عقد آور

۴ سوره نساء، آیه ۶۹

نیست. از اینجا بحث اجتماعی بوجود می‌آید. واژه طاعت واژه‌ای است که فرد برای ورود به مباحث اجتماعی به طور جدی لازم است به آن بپردازد. در تدبر در ساحت جامعه این بحث مطرح شده است.

رضایت به قضا: یعنی فرد اعتقاد دارد در این عالم قوانینی وجود دارد که مهیمن اوست. اعتقاد به قانون‌مند بودن عالم و رضایتش یعنی اینکه قانون‌ها بلاشک در جهت کمال انسان هستند و هر اتفاقی که برای او می‌افتد در مسیر کمال است بلاشک. بنابراین:

۱. نظام عالم قانون‌مند است.

۲. قانون‌ها به سمت کمال است.

۳. لازم است بدانی خدا اصلاً نمی‌خواهد تو را در غیر کمال قرار دهد.

سیر وجودی خود در این بستر برای رسیدن به کمال و داشتن حسن ظن معقولی که از سویی تن به قانون می‌دهد و به همین دلیل حسن ظن دارد. هر اتفاقی افتاد برایش خوب است.

از حالت پیوستگی می‌آید به اتصال می‌رسد، ارتباط با اهل خیر. اعتقاد به قانون‌مند بودن، ممکن است سخط خدا را داشته باشد و مطابق با آن کمال نرفته باشد. اعتقاد به توبیخ در نرفتن به سمت کمال. دانستن این که قانون‌ها برای کمال است، کافی نیست بلکه باید فرد به خلافش هم اعتقاد داشته باشد و بداند که اگر به سمت کمال نرفت توبیخ می‌شود و خدا را ناراضی می‌کند.

«نائی» مثل «ابتر» است. قطع شده، بریده شده است.

مؤلفه‌های یکپارچگی، تنوع، اتصال، تألیف، قانون‌مندی خرسندانه را می‌توان با شاکله نگاه کرد.

خود شاکله را با این پنج مورد می‌توان فهمید. صورت‌بندی انسان یا شاکله عبارت است از ساختاری که؛ یکپارچه باشد یا نباشد، متصل باشد یا نباشد، توان شناخت کمال را به تنوع داشته باشد یا نداشته باشد، هم راستا با خیر مطلق باشد یا نباشد و در نهایت راضی به قضای الهی باشد و تحت عنوان‌ها بداند یا نداند، آنگاه می‌شود شاکله خیر یا شاکله غیر خیر.

این‌ها خصوصیات شاکله اهل خیر است: شاکرا، ذاکرا، حامدا، عامد طاعت، راضی به قضای الهی، نائی از سخط.

اهل جزع و فزع نیست و بدنبال انجام وظایفش است. شاکله اهل خیر این پنج تاست و در این دستگاه بررسی می-شود. واژه‌های صورت‌بندی مثل جنین هستند. که می‌گویند اینجا سر است و بدن و دست و پا بعد می‌گوییم این یک توده سلول است می‌گویند که این کمی رشد کند، می‌شود دست، پا، سر و ... و کم کم شکل می‌گیرد. خیر در هنگام تولد مثل جنین است به همین دلیل نزدیکترین واژه به عمل، نوزاد جنین در رحم است و بچه‌ای اگر بی‌سر متولد شود از حوزه انسانیت خارج شده است.

خیر یک مفهوم نسبی نیست. خیر به شکل نسبی ظهور می‌یابد و به نسبت کار و تشخیص مشخص می‌شود. اگر خیر نسبی بود، امکان تألیف خیر وجود نداشت. اختلاف و تفرقه بین مؤمنین نیست. خیر مطلق نباشد هر کسی هر کاری خواست انجام می‌دهد. خیر، قانون دارد و باید تشخیص داده شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

از اینجا به بعد دعا به دو قسمت تفکیک می‌شود.

شاکله و صورت‌بندی بستر و شاکله و صورت‌بندی انسان.

لیل و نهار و اصوات و... بیرون انسان است و ظرف تحقق خیر هستند. ظرف تحقق امر و امور و اعمال. این خیلی مهم است. مطابق قرآن در این راستاست و خیلی در قرآن به آن پرداخته شده است. محل مطالعه این فراز سوره رعد است یا سوره‌های الر و سوره نحل.

در قرآن وقتی از «شب» و «روز» حرف می‌زنند حالت‌های مختلفی از شب و روز را بیان می‌کند. گاهی «یولج» می‌آورد گاهی از پشت سرهم بودن می‌گوید. گاهی «یگور» (درهم پیچیده شدن) می‌آورد. گاهی محو و پوشیده کردن. هیچ واژه‌ای در قرآن مانند شب و روز به این صورت نیامده است. اختلاف لیل و نهار، خلفه. پوشاندن، وارد شدن، اختلاف، محو و ...

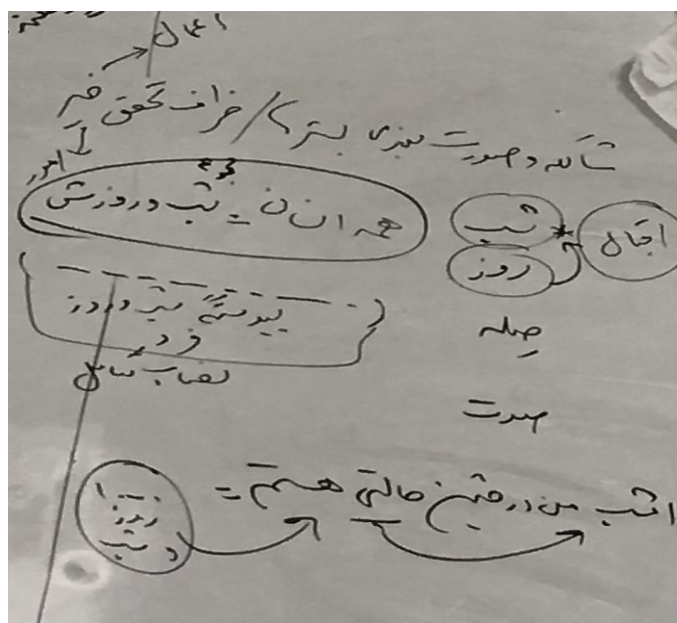
در اینجا بحث «اقبال» آمده است و این واژه به نظر می‌آید مستجمع جمیع حالت‌ها باشد. محل صحبت این موضوع جای دیگری است. در سوره یس می‌گوید شب و روز مثل پوستی که از روی میوه جدا می‌شود. مجموعه عمر انسان مثلاً هفتاد سال است و هر شب و روزی که می‌گذرد پوستی کنده می‌شود تا به انتها برسد. گویی هر انسانی مخلوق

شب و روزش است و هیچ چیزی جز شب و روز ندارد. این چگونگی صبح کردن و شب کردن تا اینکه شاکله انسان را شب و روز می گیرد و با یک نصاب روز و شب به انسان می گویند که شما چند شب و چند روزه هستی.

شب یک تبلور است و روز می شود جایی که این تبلور را ایجاد می کند. می شود سوره مزمل که به شب از این سوره نگاه می کند. برای شناخت مؤمن و کافر کافی است از شب و روز آخرش سؤال شود تا وزن کل عمرش معلوم شود. همه انسان مساوی با شب و روزش می شود. پیوستگی شب و روز، شیء عظیم است و نشان دهنده ثقل است.

«یوم» می شود «شب» و «روز». شب و روز ظرف تحقق اعمال گرفته می شود. یک بار شکل تحقق اعمال است و یک بار نوع تحقق اعمال است.

وقتی شکل و نوع تحقق را در نظر بگیریم، شبیه همین شاکله و صورت بندی انسان است. صورت بندی انسان از منظر درونیات و بیرونیات. گویی شاکله خود انسان است. از منظر بیرونی می شود شب و روز و صلات. صله می شود ورودی ها و رزق ها، حتما مثبت است. ممکن است رزق کسی از ورودی ها کم باشد. انعکاس ها و بروزات می شود.



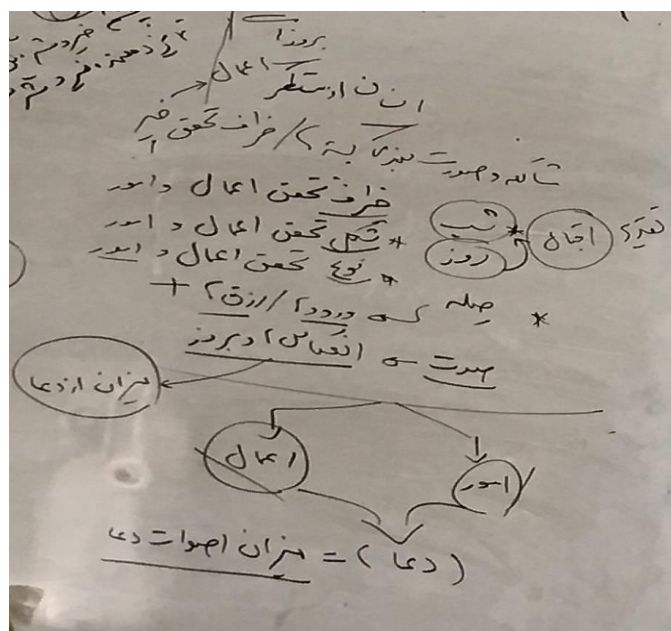
امر ازدواج برای بچه پنج ساله معنا ندارد. شب و روز تقدیر ایجاد می کند. باید ۱۸ سال شب و روز بگذرد. گویی این شب و روز است که فرد را بلند می کند. بخاطر نور در روز و تاریکی در شب، که سمع در شب تقویت می شود و بصر در روز یعنی شاکله سمعی و بصری و خیلی این موضوع جای کار دارد.

(اصوات دعائک)؛ انعکاس ها و بروزات. دعای خدا برای انسان، صلات می شود.

این که «اقبال» را با «صلوات» و «اصوات» همراه کردند حتماً با «امر» و «امور» و «اعمال» ارتباط دارند. شاکله و صورت‌بندی انسان از منظر بروز است که بر اساس صلوات آمده که در ظرف و نوع و شکل تحقق است. یعنی همه امور و اعمال انسان را در واژه‌ای بنام «دعا» می‌بریم و تبدیل می‌کنیم به «اصوات دعا» یعنی چقدر این صوت می‌تواند رو به بالا برود، گویی دعا قدرت می‌یابد میزان اصوات و دعاها قدرت پیدا می‌کند و دریافت آن از شب و روز می‌شود. چقدر بلدید دعا کنید؟ این سن شماست. به میزان اصوات دعاست که امور خیر می‌شود. فرد می‌تواند امری خاص را به اعمالی خاص تبدیل کند. به میزان دعایی که دارد می‌تواند اموری را شناسایی کند و اموری را انتخاب کند و اموری را به سهولت به اعمال تبدیل کند

مؤمن هرچه را دعا کند می‌شود. چون در صله قرار می‌گیرد، فهم می‌کند که باید چه دعایی کند تا بشود.

دعا صوت پیدا می‌کند. خیلی وقت‌ها انسان‌ها به نشدن امری دعا می‌کنند. کسی که غیبت می‌کند، دعا می‌کند که عاقبت به خیر نشود. کسی که تهمت می‌زند، دعا می‌کند که به او هم تهمت بزنند. کسی که نماز نمی‌خواند، دعا می‌کند از عبودیت خارج شود. کسی که به فکر کسی نیست، دعا می‌کند که کسی به فکر او نباشد. عالم پر از اصوات است. ملائکه صوت‌ها را می‌شنوند. ملائکه مأمور هستند و چه می‌دانند که کیست. امر را می‌شنوند و تبعیت می‌کنند. ملائکه هیچ وقت نمی‌توانند وساطت کنند. صوت را می‌شنوند، رزق را بند می‌آورند.



ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از خاصیت‌های شب و روز این است که می‌توانند «خلفه» باشند یعنی کاری که در روز انجام نشده می‌تواند در شب انجام گردد و بالعکس.

شب و روز درگیر یک پیکره واحد درهم تنیده‌اند که با دعا و سلاح همراه‌اند و وقتی فرد بمیرد، همه این‌ها از بین می‌رود. «الانسان ماهو» انسان کیست و چیست؟ روز و شب دیده برخوردار از صلات دارای بروزات به شکل صوت دعا. یعنی شما جنس انسان را روز و شب می‌بینید. به اقتضاء شب و روز، صلات است و به اقتضای صلات، دعا است.

(واحشرنا فی شفاعه محمد)؛ خود این که این ساختار با «شفاعت» محشور شود، یعنی این روز و شب به روز و شب محمد و آل محمد، وصل شود. یعنی مشمول شفاعت آن‌ها شود. مثل این است که من یک شب دارم که ارزشش به اندازه یک شب است اما شب او هزار شب است. یعنی یک مدل شفاعت محمد و آل محمد همان «لیله القدر» است.

از این دعا استفاده‌های بسیار زیادی می‌شود کرد، ممکن است که زیاد حرف‌های بنیادی زده باشیم و خاطر خیلی‌ها مکدر شده باشد؛ این جا یک سری «امور» و یک سری «اعمال» داریم. یعنی هر امری یک مجموعه اعمالی دارد، درستش این است. امور مثلاً دانشگاه رفتن، امور کارهایی است که در برنامه‌ریزی ما مدنظر است، چه کارهایی در هفته یا در ماه داریم و ... اول باید اولویت و خیر بودن امر را تعیین کنید، باید در یک سطحی براساس اقتضائات و سن فرد تعیین شود و این با رجوع به عقل و شرع. امر در ظرف شب و روز فرد است. خیلی از این امور ظرف تحققش شب یا روز است. این که براساس میزان سهولتش، سهل‌ترین کار در نظر گرفته شود، مثلاً برای کسی سهل‌ترین کار خوابیدن باشد و برای کسی سخت‌ترین باشد. یک عمل سهل را که ۱۰۰٪ با موفقیت می‌تواند انجام شود را بنویسید و سایر کارها را به میزان سهل بودن اولی بررسی کنید، در مرحله بعدی میزان محبوبیت کار را بسنجید محبوبیت با سهل بودن متفاوت است. ملاک محبوبیت را باید تعیین کنید، این که براساس چه چیزی این را دوست دارد. مهم است که انسان دلیل انجام کارهایش را بداند؛ دلم می‌خواهد، برای خداست، به خاطر دوستم است و غیره. میزان محبوبیت را هم می‌توانید بیاورید.

این امور مشخص شد، هر کدام از این‌ها که در امور بود را بنویسید، درس خواندن، دانشگاه رفتن و غیره، همان اموری که معیار حق آن بیشتر بود را بالا می‌گذارد و اعمالی که به نسبت آن باید انجام دهد را یادداشت می‌کند. برای انجام هر امری یک‌سری اعمالی وجود دارد که براساس اثر باید اولویت‌بندی کند. وقتی می‌بیند قبل اینکه پیش مطالعه کند و سر کلاس برود، اثر کلاس بیشتر می‌شود، انجامش دهد. یعنی باید ببیند که چه اعمالی اثر آن امر را بیشتر می‌کند. مسلم است اگر کسی اهل دانشگاه و درس باشد، اگر در ترم ۵۰۰ ساعت زمان درس خواندنش باشد با این اولویت‌بندی‌ها به ۲۵۰ ساعت می‌کشد. اولویت‌بندی سبب سهولت کار می‌شود و درصدبندی محبوبیت کار براساس معیار نیز مجدد ساعت آن را کم می‌کند.

[illegible]

مرحله اول: باید زندگی را به امور تبدیل کنید (تقسیم بندی زندگی به امور)

مرحله دوم: اصلاح وضعیت امور (اصلاح اولیه)

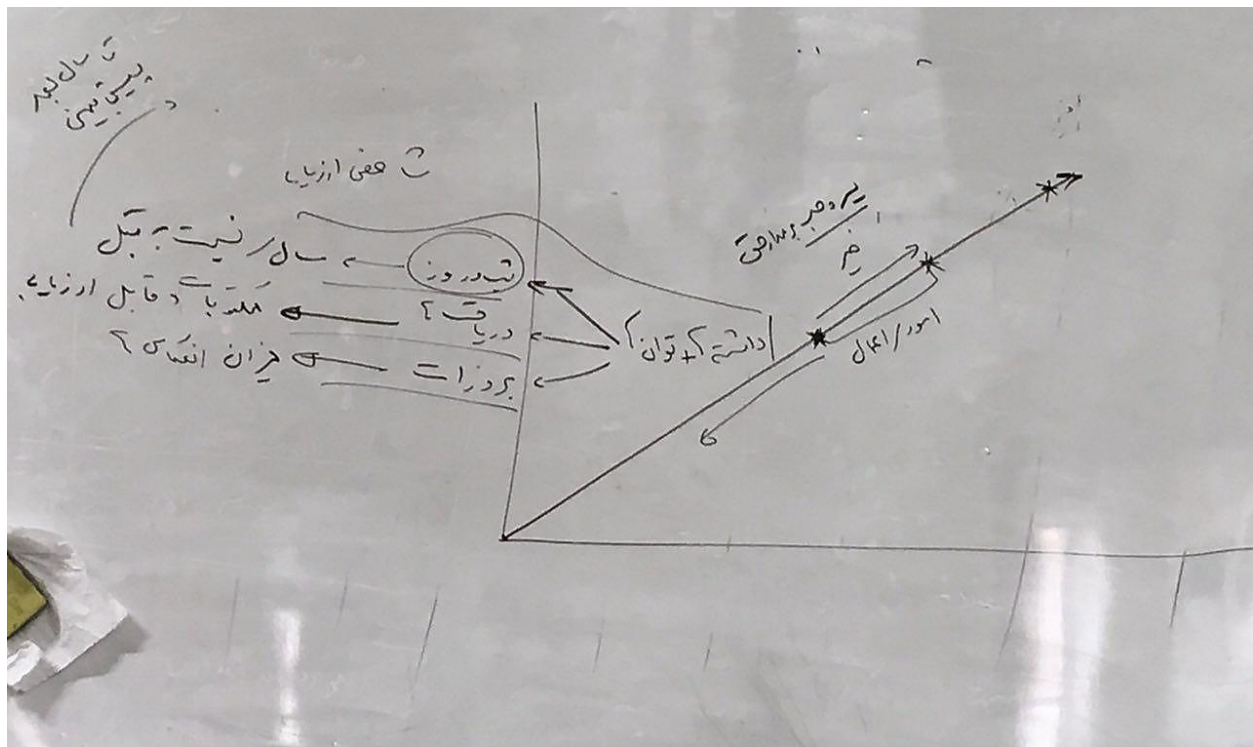
مرحله سوم: تقسیم امور به اعمال

مرحله چهارم: اصلاح وضعیت اعمال به صورت اجمالی

اگر این مراحل به خوبی انجام شود، افراد این را توان پیدا می کنند که کارها را بصورت موازی انجام دهند، یعنی مراحل را روی هم می اندازند. بعضا انسان ها کارها را انجام می دهند ولی چون تا به تا می شود، و امور و اعمال احصاء نمی شود، اعمالشان به کامشان تلخ می شود. در مرحله بعد که معیارگیری است. در واقع این که معیار می دهید، در مرتبه اول اجمالی است. اول شواژها را روشن می کنند و بعد هواگیری می کنند. پس اول به صورت اجمالی باید معیار دهید. بعد از آن باید براساس ۴ معیار، عزت و ثواب و خیر و احسان معیاربندی کنید و این گونه است که هواگیری می شود و مشخص می شود که مشکل دقیقا در کدام یک از این ها است.

احصاء عمل و در واقع احصاء امور و اعمال براساس خیر است که از «وجهنی بالخیر» برای ارتقاء است؛ یعنی شناسایی با آن ۴ معیار است که سبب ارتقاء عمل با شکر می شود.

نمودار عمر انسان این گونه است.



فرد باید داشته‌ها و توان‌هایش را بررسی کند و این یعنی شب و روزش را ببیند و دریافت‌ها و بروزاتش را چک کند و این‌ها شاخص ارزیابی است. مثلاً شما شب ۲۳ ماه مبارک رمضان را شاخص ارزیابی‌تان قرار می‌دهید و کیفیت شب و روزهای سال قبلتان را ارزیابی می‌کنید و شب و روزهای تا سال بعدتان را پیش‌بینی می‌کنید و میزان دریافت‌هایتان را که بهتر است به صورت مکتوبات باشد را ارزیابی کنید، مثلاً دریافت‌های ۵ سال قبلتان را بخوانید و ببینید که عمق پیدا کرده یا نه و میزان بروزات (همه چیزهایی که در جامعه از شما منعکس شده است) را نیز بررسی کنید.

شاخص هم وضعیت قبل و هم وضعیت بعد را می‌سنجد. بعضی‌ها شب اول فروردین به بررسی شب و روزها، دریافت‌ها و بروزاتشان می‌پردازند و هر کسی هر زمانی که می‌تواند.

بهتر است دعای ابوحمزه ثمالی را بخوانید تا به این بررسی‌ها برسید. وقتی می‌خوانید از اول شب و روزها و دریافت‌ها و بروزاتش را بررسی می‌کند. ابوحمزه دعای ماه مبارک است که کارش ارزیابی یک‌ساله است. می‌گوید که من ادب شدم با عقوبتش، یا نه اصلاً عقوبت او نبود و ... می‌شود سالانه این دعا را شاخص قرار داد تا ببینیم که چقدر به آن نزدیک شدیم. مثلاً می‌گوید که نمازم بی‌توجه شد، به خاطر این بود که در مجالس علما نرفتم و

ما نه تحمل تفصیل را داریم و نه تحمل عدم تفصیل و این مشکل ماست. وقتی امام سجاد(علیه السلام) سال خود را بررسی می کنند می شود دعای ابو حمزه: «..بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ وَ... قَرِيبِي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي وَ» .

هدف هم تنظیم می کند: اللهم ارزقني حج بيتك الحرام ...

در واقع، ابو حمزه تفصیل این عبارت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا»^۵ است، و این خاصیت مادر است.

ادامه دعا:

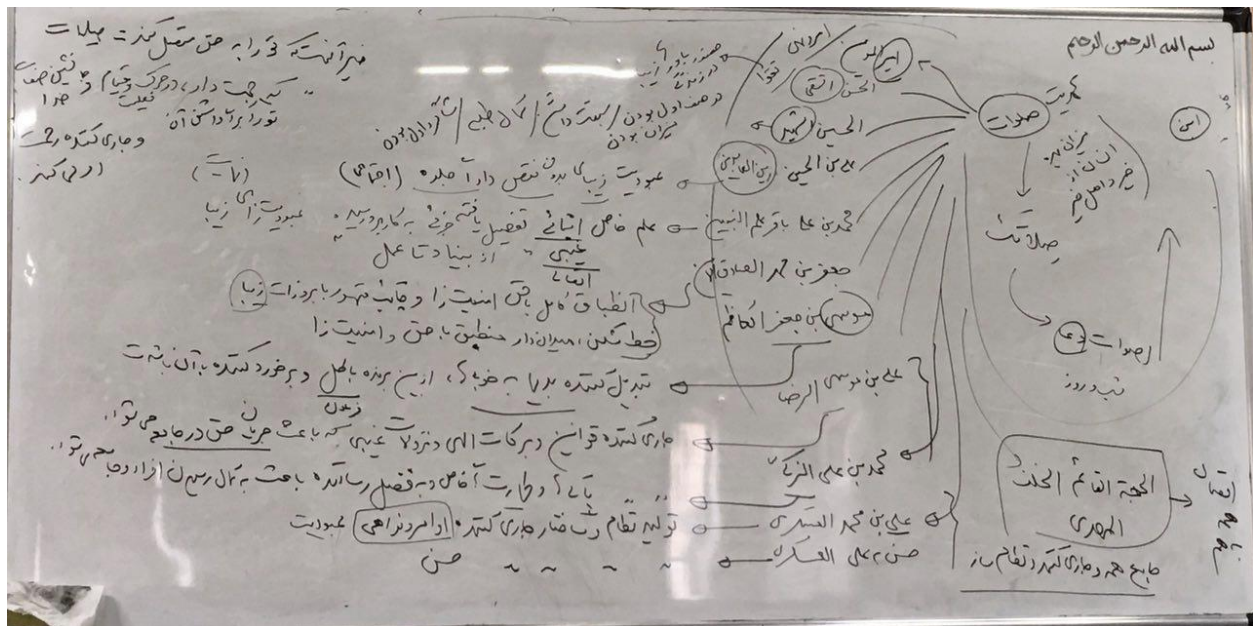
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى وَلَدِهِ الْحَسَنِ النَّقِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ عَلَيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظمِ وَ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ وَ عَلَيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلَفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۶

کل صلوات در بند قبلی، ۱۲ شعبه می شود. که این صلوات هم در طول شب و روز عروج پیدا می کرد. در واقع این طور است که میزان بهره انسان از خیر و اهل خیر، به علاوه تنوع در خیر.

در واقع در این قسمت محمدیت صلوات را توضیح می دهد، صلوات با وجه خیر به ۱۲ شعبه تقسیم می شود. در هر دعایی باید این وجوه را داشته باشد:

^۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۲، ص: ۴۰۷

^۶. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۲، ص: ۴۰۷



• **امیریت امیر المومنین:** امر و نهی الهی باید در آن باشد. اصل خیر، امر و نهی از جانب خداست. آیا این ازدواج خوب است؟ بله خدا امر کرده است. آیا این ازدواج بد است؟ بله ازدواج کافر و مومن نهی شده است.

• **الحسن التقی:** «تقوا» یعنی حضور باورهای زیبا در زندگی. زیبا بودنش به خاطر «حسن» است.

• **الحسین الشهید:** بحث «شهادت» به معنای گواهی است. این در صف اول بودن. سبقت داشتن یا میزان بودن. کمال طلبی و اول بودن. شاگرد اول بودن است.

• **علی بن الحسین زین العابدین:** در این مورد، اسم فقط مطرح نیست، بلکه در آن علی، حسین و ابن مطرح می شود. اینکه عبودیت زیبای (حسین) بدون نقص (علی) دارای جلوه (ساحت اجتماعی) مطرح است.

• **و محمد بن علی باقر علم النبیین:** انسان به این ها مفاهیم نمی رسد اما خوب است که انسان این ها را به زبان و قلم بیاورد. «علم النبیین» یعنی علمی است که انبائی است، یعنی جنسش غیبی است. علم خاص انبائی تفصیل یافته جزئی به کاربرد رسیده از بنیاد تا عمل (باقر) عبودیت (علی) زیبا (محمد).

• **جعفر بن محمد الصادق الامین:** انطباق کامل با حق (الصادق)، امنیت (الامین)، چابک و متهور (جعفر) با بروزات زیبا (محمد)

جعفر مثل عادیات است. حالت خط شکنی دارد. امام صادق (علیه السلام) می شود: میدان داری منطبق با حق و امنیت - ز.

علت این که زیبایی را در همه می گذاریم به خاطر آن است که در همه نظام حسن تاکید می شود و این حامدیت است.

- **موسی بن جعفر الکاظم:** از بین برنده باطل و برخوردکننده با آن با شدت. موسی خودش مقابله با باطل و برخورد با شدت را دارد و تبدیل کننده به خوبی در کاظم است. میدان داری منطبق با حق و امنیت را (جعفر)

این ها زنجیره می شود. یعنی «ابن» آن زنجیر می شود. مثل این است که اگر بنا باشد که شما از سادات باشید، به میزان «ابنیت» توان این کار را پیدا می کنید.

- **علی بن موسی الرضا:** جاری کننده برکات الهی و نزولات غیبی که باعث جریان حق در جامعه می شود. که این جریان حق تمامی موارد بالا را دارد.

«رضا» یعنی آنکه جاری کننده قضا است.

محمد بن علی الزکی: جاری کننده پاکی ها و طهارت های خاص و به فضل رساننده ای که باعث به کمال رسیدن افراد و جامعه می شود (زکو).

- **علی بن محمد العسکری**

- **حسن بن علی العسکری**

تفاوت این دو در اسم است و نه در وصف. «عسکری» یعنی تولید نظام و ساختار.

حالا باید سراغ اسامی بیایید.

علو: جاری کننده اوامر و نواهی در عسکر است یعنی حاکمیت و بازوی جریان حکومت است.

حسن: تولید نظام و جاری کننده حُسن

در نظام گسترش و سهولت بسیار معنا پیدا می کند.

نزدیک ترین کلمه به عبودیت، امر و نهی است و بالعکس.

در اسامی ۵ تن داریم: یا عالی بحق علی ...

از بالا حمد است و از پایین حُسن دیده می‌شود.

علو: عبودیت

فاطر: طهارت

«فاطریّت» یعنی پاکی و طهارت و انقطاع از بدی.

الحجّه القائم الخلف المهدی: جامع جاری کننده (خلف) و نخ تسبیح است. اتصال همه به هم است.

اسم + ابن + اسم + صفت = در تمامی اسامی ائمه این مدل را داشتیم اما در مورد امام مهدی (عج الله تعالی فرجه) این گونه نیست. ابنیت با خلفیت آمده است. در مورد مهدیت که وصفیت را می‌گوید و در مورد قیامش هم در همه آنها علم و عمل جاری دیده می‌شود و در حجیت هم اتصال به خداوند است.

حجیت روی اسامی می‌آید.

قائمیت روی اسم‌های دوم می‌آید.

خلفیت روی «ابن»ها می‌آید.

مهدی روی وصف‌ها می‌آید.

این یک جمع الجمع است: خیر آن است که تو را به حق متصل کند (صلات) یعنی آن است که حجت تو را برای داشتن آن حجت‌دار و در حرکت (قائم)، فعلیت و قیام و جانشین صفات خدا و جاری کننده رحمت او می‌کند.

اگر کسی می‌خواهد میزان صلّاتش بیشتر شود، باید به این جریان متصل شود. «صلّ» در این بند را روی صلّات آوردیم، صلّات را با «صلو» هم ریشه و هم راستا گرفتیم. این اسماء در انتها به خیر و حسن منجر می‌شود. اشکالی ندارد که به گونه‌ای دیگر این اسماء را بنویسید. این‌ها محکّمات هستند یعنی شما هر تعبیری که از آنها بکنید وجهی از خیر در آنها هست. مثل دایره است که هر کاری که بکنید دایره است.

این کار چه نفعی دارد؟

(۱) ایجاد چشم انداز: اگر من جدولی بکشم که اموراتم را بنویسم می تواند هر کدام وجهی از این ها پیدا کند، ممکن است امر و نهی و تقوا داشته باشد اما شاگرد اول نیست، نمی دانم به تفصیل رسیده یا نه، نمی دانم که انطباق کامل با حق دارد یا نه! جاری کننده برکات هم زیاد نیست. یعنی این که من دارم برای خیرم ثقل تعیین می کنم و این برای من درجه تعیین می کند. البته لازم نیست که ما وزن اعمالمان را تعیین کنیم ولی خوب است که آماده باشیم.

در واقع این کار صوت دعا تولید می کند، به اندازه خلائی که در خودمان احساس می کنیم که چرا این ها نیستیم، نیاز به صله و صلوات تولید می شود. ما اعمالمان نهایتاً اولی و دومی می شود و به قیام نمی رسد. یعنی به امر و نهی و تقوا محدود می شود.

انشاءالله که ۱۲ امامی باشیم، حیف است که ۱۲ امام داشته باشیم ولی ۱ یا ۲ امامی باشیم. این ها خط کش خیر می شوند و این بی نظیر است. مشکل دنیای امروز این است که میزان خیر متغیر و مطابق با میل فرد شده است. هر چه که جلوتر می رویم، خیرها بروزمندتر می شود. نظام سازی مهم می شود. من فرزندی دارم که تمامی وجوه خیر را در آن می توان دید، اعمالم فرزند من هستند، فرقی ندارد که کسی مجرد یا بی بچه باشد. مثلاً این فرزند من نامش تقی است. یعنی نظام اعمال را روی نظام تولیدات می آورم و به اسم ها و وصف ها نزدیک می کنم.

خصوصیت اعمالی که در این سیر دیده شود:

(۱) توان رؤیت می دهد.

(۲) توان وصف اعمال را می دهد.

(۳) توان فرزندیت و پدریت اعمال را می دهد، این عمل شجره نامه اش چنین است. مثلاً نماز خواندن من در این شجره نامه است.

به این مثال توجه کنید:

توربینی را نگاه کنید، این توربین یک جایگاه دورانی دارد که برق تولید می کند. این گردونه را شب و روز و مبدل را صلوات و نوری که تولید می شود اصوات دعا می گویند. حالا وقتی بچرخد ولی مبدل نداشته باشد، شب و روزش بدون نور خواهد بود. این مبدل یک بسته ۱۲ تایی است که اگر سر راه شب و روز قرار گیرد، اصوات دعا تولید می شود. ما به این می گوئیم شفاعت. حالا هر قدر این واسطه و شفاعت قوی تر شود، نور شب و روز بیشتر می شود.

منظورم این است که گاهی شما یک سری کار عادی روزانه انجام دهید ولی به مبدل متصل باشید که سبب می شود که بیشترین نور را داشته باشید و گاهی هم ممکن است عامله الناصبه باشید. بنابراین مغز و بنیاد را درست می کنید تا آن شب و روز نورانیتش بیشتر شود.

جهت استجابت هر حاجتی که دارید از جمله استجابت دعای همه مومنین و عاقبت بخیری همه، صلواتی ختم بفرمایید.

خلاصه بحث هفته گذشته: سوره مبارکه زلزال بر اساس تدبیر در دعا و تطبیق با آن دعا خوانده شده است. اعتقاد داریم که تدبیر در دعا ما را به نظام سازی می رساند. اعتقاد کلی این است که وقتی دعا وارد ساختار فکری شما شود، سوره ها امکان جاری شدن در جامعه را می یابند. بر اساس این دعای معروف یک سری از «امور» تبدیل به «اعمال» می شوند. هم امور باید «خیر» باشند هم اعمال. «خیر» به عنوان مقصد امور و اعمال است و در دعا «خرلی» داشتیم و «وَجْهَنِي لِلْخَيْرِ». میسور امور را اختیار کن. هر طوری معنا کنید می شود: مرا در میسور امور قرار بده.

خیر، وجوهی دارد که منجر می شود امری خیر باشد یا نباشد. خیر را به ویژگی هایی می توان شناخت. باید برای خودمان و دیگران، جریانی از خیر برای امور و اعمالشان، ایجاد کرد.

می خواهیم جدولی رسم کنیم. این جدول مربوط به اعمال یا امور است. امری مانند کلاس قرآن آمدن که می تواند عمل هم باشد. وقتی به عنوان یکی از موضوعات زندگی باشد می شود «امر». مثلاً موضوعات زندگی خودتان را می نویسد که در فلان سال دانشگاه رفتن دارم، ازدواج کردن، همسرداری، تربیت فرزند و .. این ها امر هستند، موضوعاتی که با آنها در ارتباط هستیم. «عمل» یعنی همان موضوعات وارد صحنه عمل می شود. امروز می خواهیم با فرزندم بازی کنم. بازی کردن عمل است و در قالب تربیت فرزند قرار می گیرد.

امر خیر باشد یعنی در بین برنامه های زندگی این یک کار موجود باشد. کلاس قرآن آمدن جزئی از امور زندگی شماست. این که کلاس شنبه را می آید یا نه، می شود عمل. می توان به جای کلاس قرآن نوشت؛ قرآن خواندن یا یادگیری قرآن یا قرار گرفتن در معرض قرآن و یا جاری کردن قرآن در زندگی. اعمال و امور را می توان به شکل های مختلف نوشت. هر کدام از این امور را می توان انتخاب کرد اما به شرطی که کاملاً تفصیلی بداند آن امر چیست.

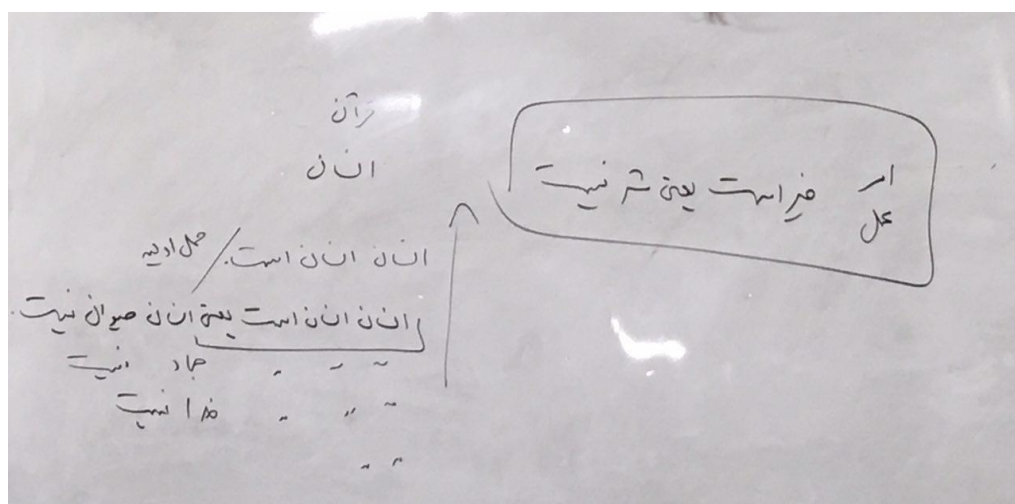
اعمال و امور	کلاس قرآن
امر و نهی	براساس امر الهی است
حضور خدا/ تقوا	ایجاد مراقبت و تقویت تقوا می کند.
کمال	وضعیت قبل و بعد را متفاوت می کند.
زینت	داشتن جلوه و ایجاد آراستگی
وضوح	ایجاد ابهام نمی کند.
وسعت	واسع الحال شدن
جبران	ایجاد قدرت جبران کنندگی
سازگاری	در مسیر یسر و سازگاری باشد
منع از شرور	جدا کننده از شر
سور/هیبت	وجه اعتماد به نفس و توان کلی انسان به خیر هیبت، اعتماد انسان به دیگران منتقل می شود.
حجت	حجت و حکمت کار یعنی وجهی که قابلیت امکان سند شدن و انتقال می یابد.
	پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری کننده خیر در عالم حضرت فاطمه (علیها السلام) قطع کننده از شر

امر آن است که به عمل درآید، نه این که به صورت مبهم در ذهن فرد باشد یا به صورت آرمانی، آرمانی ها را به عنوان امور حساب نمی کنیم. کلاس قرآن را انتخاب می کنم، امری است که به شکل عمل هم در می آید. امور مثل موضوعات هستند. برخی از امرها شکل عمل در می آید. کلاس قرآن می تواند امر باشد و عمل نیز باشد. ممکن است امری خیر باشد اما عمل آن خیر نباشد. مثلاً امر کلاس قرآن رفتن درست باشد اما به جای کلاس «الف» رفتن به اشتباه کلاس «ب» را برود. خیلی وقت ها اختلال آدم ها در تبدیل امر به عمل آنهاست.

یکی از ویژگی های دستگاه ادراکی انسان این است که «انسان، انسان است» را می فهمد و هر بار که این را می گوید، وجهه دیگری را اراده کند.

«انسان انسان است» یعنی «انسان حیوان نیست» یعنی «جماد نیست» یعنی «خدا نیست». گزاره ای را در می آورد و گزاره ها را به خودش می شناسد و هر بار به وجهی که آن را ندارد، می شناسد. حمل های اولیه بهترین حمل ها هستند در شناخت، چرا که بلافاصله شیء را با خودش مواجهه می کنند.

می‌خواهم بدانم که امر یا عمل خیر است یعنی شر نیست. در واقع گزاره‌ای به کار برده می‌شود. عمل یا امر، خیر هستند یعنی غیر خیر نیستند.

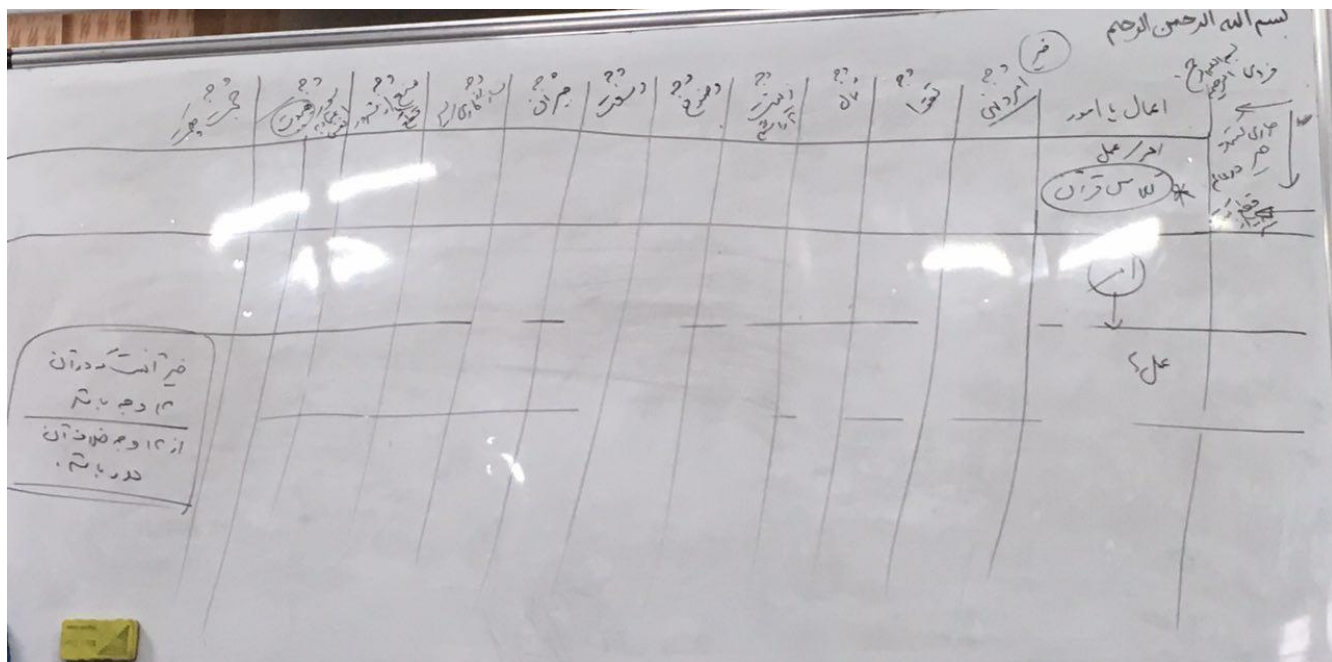


عمل یا امری خیر است، یعنی چگونه است، دوازده وجه را هفته گذشته مطرح کردیم. وجه اول وجه امیرالمؤمنین است یعنی وجه «امر و نهی». یعنی آن امر یا عمل حتما طبق امر و نهی الهی. از وجوه خیر این است که باید امر و نهی الهی باشد. هم می‌توان حمل اولیه‌ای گفت و هم حمل شایع. اما بهتر است این را به خودش بشناسیم. یعنی «خیر» کاری است که طبق امر و نهی دیگران نیست و «شر» آن چیزی است که جامعه آن را حکم می‌کند و به گونه‌ای تحمیل دیگران است. شرّ باید و نباید از جانب دیگران آمده است و خیر این گونه نیست. بهتر است این گونه بشناسیم.

کلاس قرآن آمدن من، تحت امر از جامعه و دانشگاه و خانواده نبوده است.

دومین وجه می‌شود وجه «تقوا»، وجه تقوا یعنی این که این امر یا عمل باعث تقویت تقوا در من می‌شود. اگر کسی آمد و تقوایش کم شد مثلاً دچار حسد شد، یعنی آن عمل یا امر برایش خیر نیست.

وجه سوم وجه «کمال» آن است. اگر جدول هفته پیش را ببینید در واقع از بین لوازم معنایی که برای خیر بدست آورده‌ایم مهم‌ترین آن را انتخاب می‌کنم. مثلاً اگر در آنجا حسین شهید بود، کمالش را می‌بینم. این که چه واژه‌ای را انتخاب می‌کنم خیلی مهم است. کلاس قرآنی که می‌آیم باید در من کمال ایجاد کند. یعنی وضعیت قبل و بعد مرا متفاوت کند و مرا جلو برد.



وجه بعدی «زینت» است. باید جلوه نیز به من بدهد. یعنی کلاس قرآن باید مرا آراسته تر کند. عبودیت را در امر و نهی و تقوا لحاظ کرده ام و زینت را انتخاب می کنم. در امر یا عمل خیر، وجه آراستگی اهمیت دارد.

وجه بعدی امر یا عمل خیر، «وضوح داشتن» است. یعنی مبهم نباشد؛ هم آثارش و هم حدش و هم تکالیفش. یعنی اگر آدم کلاس و گفتند فلان کار را انجام بده یعنی معلوم باشد که دقیقا چه کاری باید انجام دهم. در ابهام نباید قرار گرفت. اگر کلاسی در فرد ایجاد وضوح نکرد یا خودش وضوح نداشت، برایش خیر نیست. فرد تا کی می- خواهد کلاس های مبهم برود و فرد مبهمی باشد؟!

وجه بعدی، «وسعت» است. هفته پیش در مورد جعفر صحبت کردیم. صادق امین، وسعت از جعفر گرفته می شود. وقتی فرد کاری می خواهد انجام دهد آن کار حالش را وسیع کند و وضعیت او را پهناورتر کند، در ضیق قرار ندهد، حالت بسط ایجاد کند. اگر در کاری اجتماعی و نظام سازانه این وجوه را بررسی کنیم از خاصیت های وسعت می- شود، چابکی و سرعت.

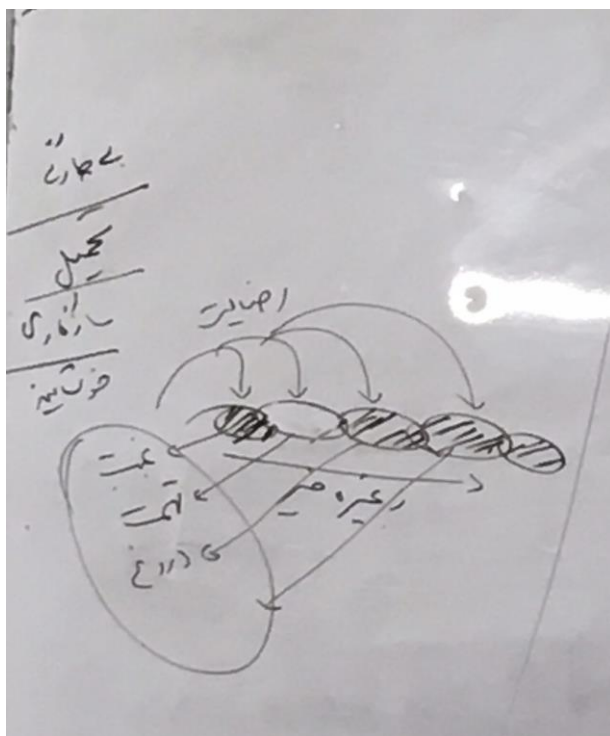
از دلایلی که این موارد را در جدول قرار می دهیم همین تغییر واژه هاست. مثلا می بینید که در کتابی، از تیزی به تیر دیگر واژه ها، تغییر می کند. باید واژه از اجتماعی به فردی نزول یابد.

وجه وسعت یعنی رو به بهبودی و خوشحال تر شدن رفتن است. خصوصیت کار خیر منبسط شدن و خوشحالی است. کار خیری که وسعت ایجاد نکند کار خیر نیست.

وجه بعدی وجه «جبران» است. کار خیر باید جبرانی باشد برای جهالت‌ها.

وجه بعدی وجه «سازگاری» است. کار باید در مسیر یُسَر انسان قرار گیرد. نزدیک‌ترین کلمه به یُسَر، رضا است. خرسندی یعنی سازگاری، بدون سختی و بدون جان‌کندن.

عالم زنجیره‌های در هم دارد. هر کار خیری فردی را در زنجیره‌ای از خیر قرار می‌دهد و منجر به حالت رضایت و خرسندی می‌شود. در شَر نیز همین‌طور همه چیز زنجیره‌ای است؛ فرد دروغ می‌گوید و بعد به سمت تهمت می‌رود و بعد به سمت غیبت می‌رود. در هیچ‌کدام از این‌ها حالت خوشی و رضایت نیز وجود ندارد. فرد می‌گوید چاره‌ای جز این ندارم. این حالت بیچارگی است. برعکس زنجیره خیر که همه امور خیر با طبع انسان سازگار است. خوش اخلاقی با طبع انسان سازگار است.



«زکو» وجه بعدی است، منع از شرور. در زکو حالت منع و قطع از شرور مهم است. زکو حالت جداسازی و ایجاد برائت دارد. دوری او را از کارهای بد بیشتر می‌کند. دو خیر را باید حتما به نسبت هم سنجید. هر عملی برای شما در ۲۴ ساعت خیر نیست.

وجه بعدی وجه «سور» است که دو وجه دارد؛ یکی اعتماد به نفس و دیگری وجه هیبت است. هیبت وضعیت کلی فرد نسبت به دیگران است. اعتماد انسان به دیگران منتقل می‌شود. در فرد قدرتی ایجاد می‌شود و این قدرت به دیگران هم منتقل می‌شود.

ترتیب در اینجا خیلی مهم است. یعنی کسی که دارای هیبت است، حتما دارای زینت و آراستگی نیز هست. سور از عسکر گرفته شده است.

اگر کاری را با اعتماد به نفس بگویید و از راه القاء وارد شوید، تا بخواهید از راه استدلال وارد شوید بقیه می‌پذیرند. آخرین وجه می‌شود وجه «حجت و حکمت». کاری که دارای وجه حجت و حکمت باشد و قابلیت سند شدن یا استناد داشته باشد و بتواند به دیگران منتقل کند.

باید در امری که انتخاب می‌کنیم به صورت ایجابی یا سلبی این دوازده وجه را دید. خیر آن است که در آن این دوازده وجه باشد یا از دوازده وجه خلاف آن دور باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود جاری کننده خیر در عالم و حضرت فاطمه (علیها السلام) هم می‌شوند قطع کننده شرّ در عالم. یعنی اگر کسی امری یا عملی را طبق این دوازده وجه انجام داد، در رحمت خاص قرار می‌گیرند و می‌شوند «بسم الله الرحمن الرحیم» خدا.

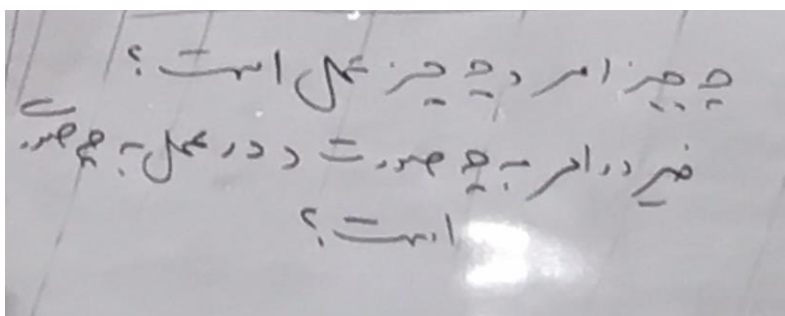
یک امر را در این جدول قرار دهید و همان امر را تبدیل کنید به عملی. ببینید می‌توانید با این وجوه آن امر یا عمل را به عنوان اولویت زندگی خودتان قرار دهید.

با خودتان تعارف نداشته باشید. ممکن است فقط در یک مورد به تشخیص برسید، ایرادی ندارد.

امری را در زندگی انتخاب کنید. برخی از امور مثل ازدواج، عملش ممکن است در اختیار فرد نباشد. باید خواستگار داشته باشد. عملش می شود فراهم کردن شرایط ازدواج. ممکن است نداند که شرایط چگونه ایجاد می شود و این خارج از حیطه امر خود فرد است. باید نصاب کارهای خودتان را بررسی کنید.

هر امری در ظرف وجودی انسان محقق می شود. امور مرحله بندی دارد. وقتی می گوئید امر احسان به والدین، باید بدانید احسان به والدین دقیقا چه معنایی دارد، بعد باید بدانید که دقیقا می خواهید چه کاری انجام دهید. تقریبا همه افراد تفصیل احسان به پدر و مادر را نمی دانند.

اگر کلاس شنبه به عنوان امر باشد، باید تکالیف قبل، بعد و حین کلاس را بگویید. اساس این ها روی امر است. شما بر اساس این ها دارید برنامه ریزی می کنید. اولین کاری که باید انجام دهیم تشخیص این است که چه چیز امر و چه چیز عمل است؟ خیر در امر به چه صورت و در عمل به چه صورت است؟



اگر این ها مشخص نشود، همه چیز به هم می ریزد. می خواهیم نماز بخوانم، اول نماز بخوانم و بعد وضو بگیرم که نمی شود! باید امر را جدا جدا دید تا بشود برنامه ریزی درست داشت.

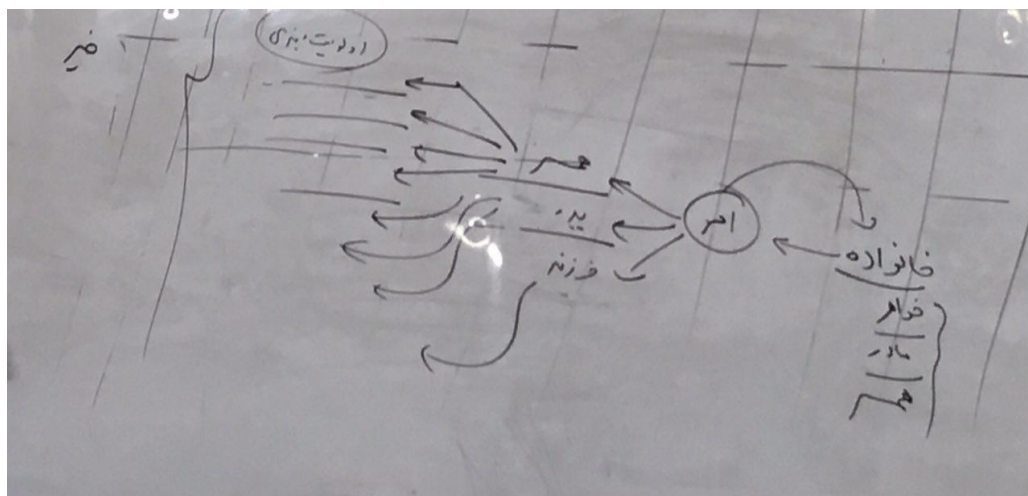
به همین دلیل است که اغلب اختلال ها در برنامه ریزی اختلال در امور است و نه در اعمال. ده تا امر انتخاب کردم که هیچ کدام تفصیل ندارد. مثلا امر تربیت فرزند یعنی چه؟ پارک بردن، بازی با فرزند و... این ها همه ذیل امر تربیت فرزند قرار می گیرد. اگر هنوز یک بازی بلد نیستی که با فرزندت انجام دهی؛ یعنی تو تربیت را برای چه می نویسی؟! امر دانشمند شدن وقتی تفصیلی نشده است، هیچ گاه اتفاق نخواهد افتاد. در امر والدین به این توجه کنید؛ این که چه ساعتی با او تماس بگیری، خیلی متفاوت است.

بین دو امر جهاد و درس می‌خواهیم اولویت قرار دهیم. اول فرضاً اولویت را با جهاد می‌دانیم. تفصیل را در این امر ایجاد می‌کنیم. مثلاً در جبهه خیلی از بچه‌ها شروع کردند به درس خواندن، درس خواندن افتاد در قاب جهاد. اصل کارش جهاد است و کار دوم می‌شود درس خواندن در زمان‌های آزاد.

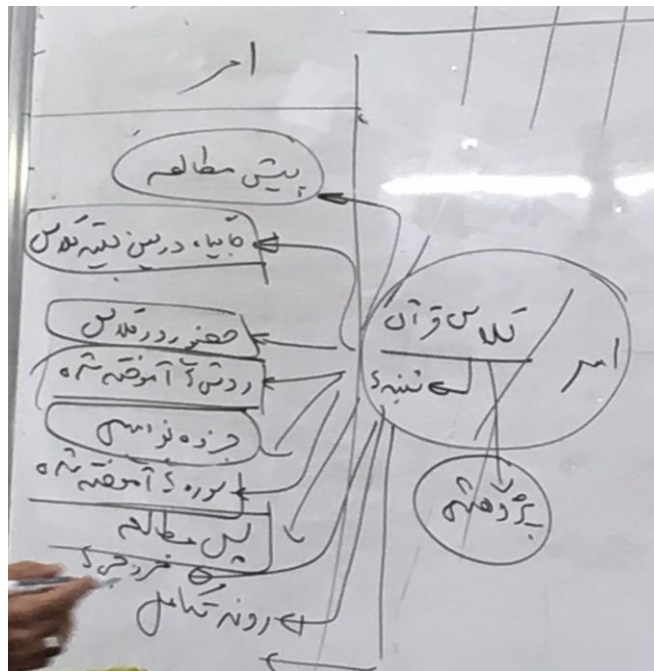
عملیات‌ها نوعاً در زمستان و بهار اتفاق می‌افتاد. فرد می‌خواست رزمنده شود. می‌رفت ثبت نام می‌کرد. هم رزمنده بود و هم بیکار می‌شد. برایش دنیا مثل زندان می‌شد تا وقتی که عملیاتی صورت بگیرد. این که فرد چگونه برنامه‌اش را تنظیم کند جزء آموزش است. برخی از افراد در رفت و آمد بودند و این باعث می‌شد نتوان روی این افراد به عنوان فرمانده حساب کرد.

امور شما زیاد نیست اما تفصیل آنها اهمیت دارد. ما خیلی کارها انجام می‌دهیم اما جابجا هستند. آیه سوره نور آیه عجیبی است که می‌فرماید وقتی وارد خانه‌ها شدید اول تهیت بگویید و کاری کنید که انس و حیاتی ایجاد شود.

اگر امر را خانواده قرار دهیم، هر کدام از اعضا مثل همسر، خواهر، مادر و ... شئوناتی دارند. هر کدام را باید جزئی کرد تا مشخص شود نسبت به هر کدام از این‌ها چه وظایفی دارم. اولویت‌بندی اگر بر مبنای این وجوه باشد با همه امور دیگر همپوشانی ایجاد می‌کند. کاری را برای همسر انجام می‌دهم اما گویی برای فرزندانم و مادرم هم انجام داده‌ام. این خاصیت کار خیر است. یک‌بار باید برای یکی از امور خودمان چنین کنیم تا مشخص شود مشکل کار کجاست.



یک امر را انتخاب می کنیم. مثل حضور در کلاس شنبه ها:



این ها امور کلاس قرآن می شوند و نسبت به یکدیگر جریانی پیدا می کنند. فرض ما این است که بر اساس نظامی در این کلاس شرکت کنیم. هر کدام از این موارد جریانی دارند. پیش مطالعه، جایگاه در بین بقیه کلاس ها، حضور در کلاس، روش های آموخته شده، جزوه نویسی، سوره های آموخته شده، پس مطالعه، خروجی ها، روند تکامل.

سپس این ها را مرتب می کنیم:

۱- انگیزه ها و جایگاه آن در بین کلاس های قرآنی. زمان اختصاصی آن در می آید.

۲- پیش نیازها مانند پیش مطالعه

۳- حضور در کلاس و پیگیری آن

۴- ثبت برداشت ها: آموزش سوره ها، روش ها، آموزه ها

۵- روند تکامل و ایجاد شرایط جدید و خروجی ها

وجه تقوا: شرایطی که لازم است احراز شود. اگر مثلاً کمتر از دو درصد افراد پژوهشی بودند، کلاس تعطیل می‌شود. این می‌شود مراقبت کلی، در لحظه عمل می‌کند و وجه تقوا را چک می‌کند.

وجه کمال: در نظر داشتن تاثیرات این کلاس در بین امور. هر هفته من باید رصد کنم بینم این کلاس نمره قبولی می‌گیرد یا نه.

وجه زینت و آراستگی: باید زینت امور دیگر من باشد. باید جلوه داشته باشد و رو باشد. بطور مجزا باید به زینت این کار نگاه کنم. باید پیشانی کار باشد.

وجه وضوح: حد و حصر کلاس و نقشه آن باید مشخص شود.

وجه وسعت: اثرات آن باید از صرف نفع رسانی در کلاس، به زندگی و موارد دیگر فراتر رود و گسترش یابد.

وجه جبران: چقدر نقص‌ها و عیوب را می‌پوشاند.

وجه سازگاری: احساس خرسندی و رضایت کلی است که به واسطه این کار منجر به تعطیلی کارهای دیگر می‌شود.

وجه منع از شروع: میزان طهارت و نراحتی است که در برنامه‌ها ایجاد می‌کند. نقص در گفتمان‌سازی، نقص در عدم فهم شرایط اجتماعی، نقص از دور بودن از تکالیف الهی که نمی‌شناسیم. میزان دوری را نشان می‌دهد.

وجه اعتماد به نفس: میزان اصرار و عمدی که در انجام آن وجود دارد.

وجه هیبت: القاء این اصرار به طوری که دیگران را به شرکت و استفاده متقاعد کند.

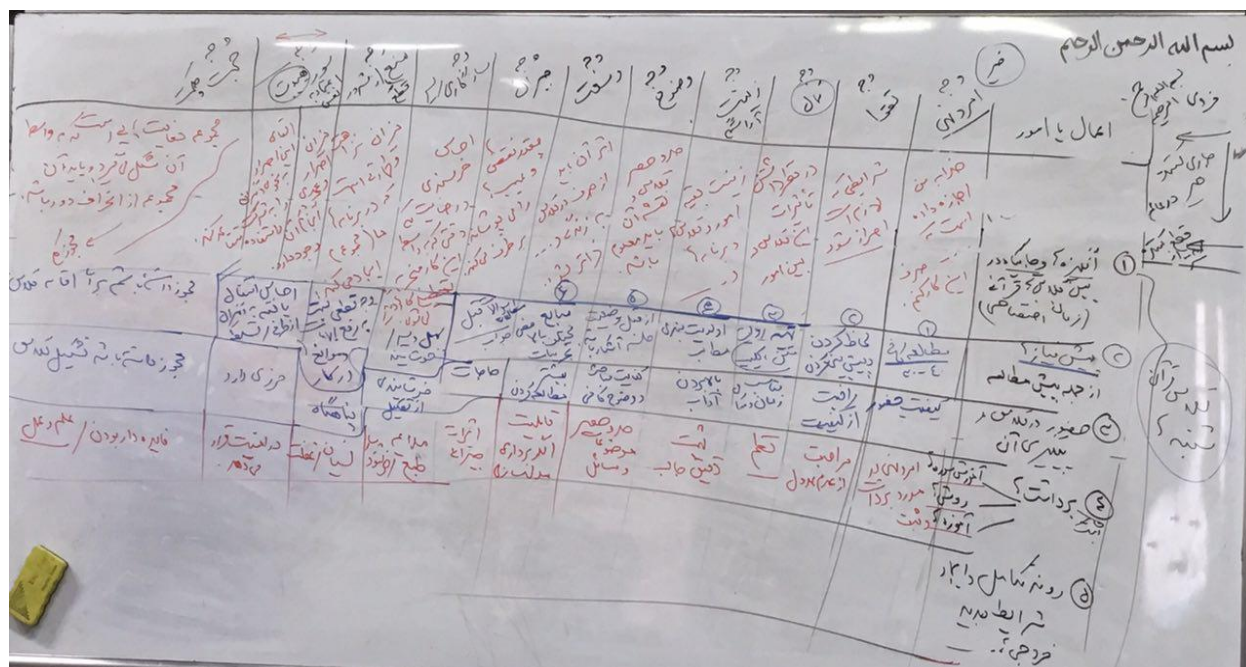
وجه حجت: مجموعه فعالیت‌هایی است که بواسطه آن شکل می‌گیرد و باید آن مجموعه از انحراف دور باشد.

ساعت دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش نیازها (پیش مطالعه)

آن بخشی است که مربوط به همه است، به هر حال همه این موارد برای همه می تواند باشد اما کم رنگ و پررنگ دارد.



در مورد پیش‌نیاز ممکن است، انگیزه کاری را بتوانم پیدا کنم و در روند ارزیابی و تصمیم‌گیری تاثیر بگذارد اما وقتی جزئی‌تر می‌شود که من اهداف و یک‌سری پیش‌نیاز قرار دادم.

وجه امر و نهی: به هر حال برای هر کاری که باید انجام دهم و وقتی را صرف می کنم، باید مطالعه کافی داشته باشم، بعضی وقت ها این مطالعه کافی هفته ای ۳۰ تا ۴۰ ساعت می شود ولو اینکه انگیزه کافی داشته باشم اما نتوانم مطالعه کافی کنم، آن وقت تمام سیستم بنده بر باد می رود!

وجه تقوا: لحاظ کردن و پیش‌بینی کردن است یعنی باید بتوان مباحث کلاس را پیش‌بینی کرد و نمی‌توان گفت که نمی‌دانستم این اتفاق می‌افتد. مراقبت‌ها منجر به حفظ کلی می‌شود.

وجه کمال: در پیش‌نیازها تهیه روایت، تهیه متن، کلیپ یا هر چه هست، البته ما با کلیپ زیاد کار نمی‌کنیم اما با روایت کار می‌کنیم. بعضاً آن چه که ماندگار می‌شود، در وجه کمال می‌آید؛ می‌گوییم که مثلاً این کلاس به این روایت شناخته می‌شود. باید این را از قبل تدارک ببینیم. این برای من است، وجه کمال متفاوت می‌شود.

وجه زینت: اولویت‌بندی مطالب مهم است. خیلی وقت‌ها شده است که من روایت یا مطلبی پیدا می‌کنم اما این متن در انبوه متون گم می‌شد. این که یک یا دو روایت را در وجه کار بگذارید.

وجه وضوح: از قبل وضعیت جلسه آشکار باشد، حتی برای کسانی که جلسات قبلی را نیامده‌اند باید برنامه داشته باشد. یعنی از قبل باید بدانید که عده‌ای مهمان‌اند. بحث وضوح این پیش‌نیازها مهم است، باید بگویند که این‌ها برای این گروه، این‌ها برای آن گروه. ما بعضاً نیم ساعت اول کلاس را روشی می‌گوییم و بعد ادامه را برای بقیه می‌گوییم که عمومی‌تر است. باید این‌ها را از قبل بدانیم.

وجه وسعت: باید وسعت منابع بررسی شود. یعنی وقتی راجع به موضوع عمل و امور بررسی می‌کنم باید از روایت‌های مختلف، تجربه و قرآن استفاده کنم.

این‌ها همه با هم ارتباط دارند، پیشینه با وضوح ارتباط دارد و تک‌تک این‌ها با هم مرتبط‌اند. در واقع برخی از دوستان وقتی کلاس می‌روند بر مبنای الهام می‌روند؛ اما باید از قبل پیشینه داشته باشید، باید وسعت مطالعه داشته باشید، نه اینکه فقط کتاب مقدمات تدبر را بخوانید، بلکه جاهای دیگر و روایات دیگر را هم دیده باشید. باید منابع مختلف را در سطح وسیع کار کرد.

وسعت دادن یک روایت مهم است اما وسعت دادن منبع هم مهم است.

در حال حاضر راجع به کلاس شنبه‌ها صحبت می‌کنیم که باید پیش‌مطالعه کرد. باید همیشه مطلب بیشتری بلد بود و دو یا سه جلسه در دفتر آماده شود. یعنی برای ما تا ۳ جلسه بعد نیز مشخص است زیرا به صورت وسیع مطالعه کردم و ظهورش به این صورت است که میزان حرفی که می‌زنم به دلیل کمبود وقت، کامل به اتمام نمی‌رسد و باقی می‌آورد.

ظهور این وجه وسعت یافتن به چیست؟ این است که میزان مطالعه من باید بیشتر از ساعت کلاس باشد.

وجه جبران: هر جلسه‌ای باید نواقص جلسات قبل را جبران کند. یعنی باید رصد کرد که در هر جلسه‌ای چه نواقصی بوده که در جلسه بعد جبران شود، مطالعه سوالات افراد و بیان بهتر موضوع در این وجه جای می‌گیرد.

وجه سازگاری: این گونه است که مطالعاتی که برای خودم در نظر می‌گیرم، باید استفاده از آن‌ها برایم سهل و سیر باشد و مطالبی که از قبل از کلاس آماده کرده‌ام، برایم خوشایند باشد و احساس نکنم که این‌ها بدون فایده است و کسی استفاده نمی‌کند. اگر کسی این حالت ناخوشایندی را داشته باشد از کلاس می‌خواهد در برود و مثلاً می‌گوید کاش آلودگی یا برف بود که کلاس تعطیل می‌شد! و بعضاً ما نسبت به بسیاری از کارهایمان توجه نیستیم و خودمان با آن‌ها مشکل داریم. مثلاً من که هنوز از پس «رشد یک» برای بچه‌ام برنیامده‌ام، چطور می‌توانم بقیه را توجه کنم؟! حتماً باید حالت سیر در انسان باشد زیرا اگر نباشد در انتقال به انسان‌های دیگر کوتاهی خواهد کرد.

وجه قطع از شروع: در مطالعاتم باید به یک وجه قطعی نسبت به رفع ابهامات برسم. یعنی باید از قبل بدانم که این مطالعه من مخاطب را از موانع و چالش‌هایی دور می‌کند و همین‌طور از بدی‌هایی که هست، دور می‌کند.

هر کدام از این مراحل به ترتیب باید اتفاق بیافتد و پشت سرهم خواهد بود.

بسیاری از این کارها را شما به این ترتیب انجام می‌دهید و این فطری و طبیعی است اما باید در تمام کارها بررسی شود. مثلاً آقای چیت‌چیان تمام این کارها را انجام می‌داده اما به این شکل ثبت نکرده است. اما مثلاً وقتی می‌خواهد کار دیگری انجام دهد چون در ساختار برنامه‌ریزی‌اش نیست، به مشکل می‌خورد. بنظر می‌رسد هر کسی معلم خودش است و ممکن است شما خیلی از این حرف‌ها را قبول نداشته باشید، بیاید هر کدامتان، هر جایی که خیلی موفق هستید، خودتان را در نظر بگیرید؛ مثلاً کسی در آشپزی موفق است، در همان حدی که موفق هستید، بررسی کنید که چه شده که شما موفق شده‌اید و بعد آن موفقیت را امام بقیه کارهایتان قرار دهید؛ مثلاً می‌گویید که، من برای آشپزی این مراحل را دارم، وقتی آش درست می‌کنم همه مواد را یکباره با هم نمی‌یزم. نخود را حتماً در زودپز می‌یزم و غیره. هر کسی در یک کار موفق باشد، همان کار را انجام دهد و همه کارهایش را طبق آن کار انجام بدهد. یعنی ما اگر در جایی احساس رضایت از زندگی می‌کنیم، فکر می‌کنیم که این کار درست است و متوجه خواهیم شد که این کار شانس اتفاق نیافتاده بلکه در طول زمان اتفاق افتاده است بنابراین همه کارها طبق همان کار می‌تواند انجام شود.

نکته: قاعده این است که هر کس گوش دهد آن چه را که نمی داند و از اجتهاد دست بردارد، حتما به فلاح می رسد؛ یعنی یک نفر بگوید که من فقط می خواهم گوش بدهم!

دوستانی که در کار مستندسازی هستند، این موارد راجع به کار مستند است، چطور می توان کار مستندی را تیپ بندی و مرحله بندی و تنظیم کرد؟ همه این مواردی که گفته شد را برای یک تولید مستند بگذارید، زیرا که مثل یک قالب است. الان می خواهید ببینید که معضل محیط زیست در یک کشور چیست و چگونه حل می شود؟ چه بخش هایی باید بهبود یابد؟

مرحله بندی کار: تیترهای برنامه و اول و دوم و غیره. ۱۲ مرحله داریم. آدم ها و صحنه های هر کدام را انتخاب می کنیم و امر و نهی، تقوا، کمال و ... را می توانید از محیط زیست و آدم ها بسازید.

ذهن ما یک ذهن ساده است، وقتی می گوئیم مؤمن می گوید که یعنی «با خدا»، وقتی می گوئیم مؤمن شو، یعنی «با خدا» شو. این فرد می آید در زندگی، نمازش قضا می شود، مگر نگفتی با خدا هستم، مگر چه شده؟ با پدر و مادرش دعوا می شود، با راننده تاکسی هم اوقاتش تلخ می شود، سر کلاس و سر کار و تماما لغزش داشته است، اما می گوید که مؤمن یعنی با خدا و من با خدا هستم و به همین صورت است. این ها به خاطر آن است که هنوز «مؤمن با خدا» نشده است. باید ذهن از حالت اجمال خالص شود، باید بداند که امر و عمل متفاوت اند. امر آن است که در مقام نظر، تدبیر و تقدیر و تصمیم گیری است و عمل در مقام فعلیت رسیدن است و اگر امر را درست کردی، عملت درست می شود. امور را چیده، امر نماز خواندن در آن نبود، ایتاء زکات در آن نیست، مگر بالاتر از صلات و زکات چه داریم؟! پس وقتی می گوئیم امر؛ اولش می گوئیم اقامه صلات و ایتای زکات، امر به معروف و نهی از منکر. پس امرهایتان را درست کنید، وقتی این ها امر شد، باید تفصیل پیدا کند؛ یعنی وقتی می گوید اقامه صلات یعنی باید صلات را اقامه کند و نه اینکه صرفا بخواند. اقامه صلات یعنی نماز صبح، ظهر، عصر و مغرب و عشاء. نماز صبح یعنی نماینده چیزی که قبل و بعد خودش را سامان و جریان می دهد و در خودش جریان دارد. پس بیایید برای نمازهایتان برنامه ریزی کنید، مثلا نماز صبح ما این گونه باشد، اهل بیت (علیهم السلام) این گونه بودند، نماز اول ماه و ... منظور این است که وقتی می گوئیم امر، باید تفصیل پیدا کند و ذهن از حالت ساده در بیاید.

ممکن است کسی بگوید که چرا همه چیز را ساده می کنید؟ گفته می شود چرا شما همه چیز را ساده می گیرید، چون بهشت تفصیل دارد، باید ۱۲ امام را ببینید، باید وجه حسنی و حسینی ببینید. ذهن باید تفصیل پیدا کند.

وجه حجت و حکمت: وقتی پیش مطالعه من بخواهد سور داشته باشد، باید سایرین آن را احساس کنند که من مطالعه کرده‌ام. ممکن است من مطالعه کرده باشم اما مردم حس نکنند که من مطالعه کرده‌ام، ممکن است با دفترچه‌ای وارد جلسه شوم. پس احساس دیگران از طرفی و تسلط من از دیگر سو نشان از «سور» است. هر کلاسی سطحی دارد و من باید به سطح کلاس برسم و گرنه باید کلاس را تعطیل کنم.

حضور در کلاس و پیگیری آن

تفاوت امر با عمل این است که باید در امر برنامه‌ریزی داشته باشم.

امر و نهی: کیفیت حضور، این که کی و چطور وارد و خارج شوم، نحوه گذاشتن میز و صندلی و غیره.

تقوا: مراقبت از کیفیت، مراقبت از باید و نبایدهای تشکیل کلاس در مراقبت می‌آید.

کمال: تناسب زمان و مکان، زمانش کم است، یا این زمان همه کسل هستند و غیره.

زینت: پذیرایی‌ها و برنامه‌ریزی برای این که آدم‌ها کسالت کمتری داشته باشند. مثلاً اجازه بدهید که افراد سوال کنند، آن‌هایی که جدید می‌آیند را بیشتر تحویل بگیرید (بالا بردن آداب)

البته این‌ها برای من و شما متفاوت است.

وضوح: کفایت مباحث و وضوح کافی

وسعت: باید تا ۲۰ ساعت مطلب دست فرد باشد، هر چند کلاس ۳ ساعت است (مطالعه بیشتر)

جبران: باید به گونه‌ای باشد که به هر حال کلاس با غیر کلاس متفاوت باشد. حضوری با صوت متفاوت شود.

سازگاری و یسر: این جا حاجت بدهد و مثلاً مثل امامزاده بشود. اتفاقاً این وجه کاظمیت از همه بیشتر است. توسل پیدا می‌کنید به باب الحوائج. کاری می‌کنید که فقط بحث خود درس نباشد و قاضی الحاجات هم بشود. این وقتی وارد عمل می‌شود، به شکل القائنات و صلوات‌هایی است که سر کلاس می‌گوییم. خدا بخیل نیست و ما می‌خواهیم و او می‌دهد. خیلی چیزهایی که نخواستیم را داده است، چه برسد به آن‌هایی که نخواستیم. حتماً باید خوشایندی از تشکیل کلاس داشته باشید.

قطع از شروع: این کلاس جایی برای پناه بردن از شرور باشد. به خاطر رهایی از جهل، ظلمات و حسود به کلاس پناه ببرم. این حداقل نیت برای من هست.

سور: حصنی دارد که افراد نمی‌توانند آن را تعطیل کنند.

وجه حجت و حکمت: باید برای تعطیلی این کلاس مجوز وجود داشته باشد مثلاً آلودگی هوا سبب کنسل شدن کلاس می‌شود. یعنی باید در ذهن این باشد که برای هر کاری باید مجوز داشت. این کلاس هیبت دارد. سور دارد. یعنی می‌تواند در جاهای مختلف صوت را گوش دهند، اگر کسی بخواهد مقابل کلاس بایستد خودش زمین می‌خورد. اما شما باید برای سور داشتن برنامه داشته باشید. یعنی وقتی کسی این مراحل را پیش برود، خود به خود به سور می‌رسد.

آموزش سوره‌ها و روش‌ها

امر و نهی: باید از قبل برای این روش‌ها و آموزش‌ها باید و نباید داشته باشد. حتماً باید امر و نهی‌ها را بررسی کند. یا نظر بزرگان را بگوید یا این که بگوید که من این گونه روش را استخراج کردم. بنابراین امر و نهی در مورد برداشت و ثبت دارم.

تقوا: مراقبت از این روش‌ها و عدم عدول از این روش‌ها

کمال: با چه روشی کار می‌کند، نظم دارد یا نه؟

زینت: ثبت دقیق جالب

وضوح: برداشت‌ها و روش‌های فرد باید برایش کاملاً واضح باشد. حد و حصر موضوعات و مسائلی مشخص باشد. بداند کدام روش و کدام آموزه است.

وسعت: باید فرد بداند که این کار وسعت داشته، مثلاً امروز روی مستند برده شده. قابلیت الگوبرداری داشته باشد.

جبران: بداند مطالبی که برداشت می‌کند در زندگی‌اش به درد می‌خورد.

سازگاری: بداند که ملائم طبع است و دانستن آن انسان را خوشنود می‌کند.

قطع از شروع: دوری از نسیان و غفلت انسان. انسان خیلی چیزها یادش می‌رود، پس به گونه‌ای بنویسد که فراموش نکند.

وجه سوره: انسان را در امنیت قرار می‌دهد. حس می‌کند وقتی این را می‌داند، بهتر می‌تواند زندگی کند.

وجه حجت و حکمت: فایده‌دار بودن است. نرفتن به سمت این که علم انبوه داشته باشد و علم و عملش همراه باشد. این که علم داشته باشم اما روز به روز عمل ضعیف‌تر شود، این یعنی باید کلاس را ترک کنم، ترک می‌کنم یعنی باید بروم به علم خود عمل کنم.

روند تکامل و ایجاد شرایط جدید و خروجی‌ها

این را خودتان کامل کنید و بگذارید که فعلاً ناگفته بماند

برای هفته آینده امری مثل کلاس شنبه را برای خودتان بررسی کنید، ان شاء الله

در جلسه پیش راجع به بحث «عمل» صحبت شد و دعا نیز بررسی شد، البته اگر بخواهیم راجع به آن دعا صحبت کنیم، باز هم امکان پذیر است. بهتر است یک مرور دیگر نیز داشته باشیم.

مهم ترین سوال ما این است که؛ عمل خیر چه عملی است؟ عمل شرّ چه عملی است؟ ویژگی های تفصیلی خیر و شرّ چیست؟

گفتیم یک سری خصوصیات مربوط به «عمل» است و یک سری خصوصیات مربوط به «خیر» است. و نیز گفتیم قبل از هر «عمل»، «امر» است. امر و عمل با هم بررسی می شوند. «سهولت» و «حبّ» هم نشانه خیر بودن یک عمل است. مفصل راجع به این ها صحبت کردیم. چیزی که از جلسه پیش باقی ماند این بود که ما جلسه پیش ۱۲ وجه خیر را از جهت فردی بحث کردیم و می توانیم همان ۱۲ وجه خیر را از جهت جمعی نیز بحث کنیم. دقیقاً عین همان نمودار را می توانیم از جهت جمعی بحث کنیم. جدولی کشیدیم که ۱۲ حالت داشت؛ اولین آن ها، وجه امر و نهی بیاید در ساحت «امت» قرار بگیرد و همه آن ها را برای امت طرح کنیم که خودش یک داستان مجزا است!

خداوند عمل خیر را عملی می داند که در ساحت «امام» تعریف شود. نمی خواهیم راجع به این مفصل حرف بزنم چون ممکن است برای شما هم کسالت آور شود. پس هر کسی برای تمرین هم که شده می تواند این کار را انجام دهد، به عنوان تکلیف هم که شده بیایند این عناوین را اجتماعی کنند.

ما در حال حاضر هر کاری هم به ظاهر جمعی انجام می دهیم، باز هم نیت های فردی داریم «کسی بشویم، بین سرها سری در بیاوریم و غیره» و تا زمانی که این حس در ما باشد بحث های امت برایمان جا نمی افتد. کارهای جمعی بلوغی می خواهد و باید بلوغ آن ایجاد شود. همه دعا هایی هم که می خوانیم در ساحت امت است و نه در ساحت فرد.

بحثی جدید این است که؛ ورود به یک سری دعا های جدید خواهیم داشت و موضوع را روی «اقبال لیل و ادبار نهار» خواهیم گذاشت. در واقع این دو یک معنا دارند و نه دو معنا. «اقبال» یعنی روی کردن و «ادبار» یعنی پشت کردن.

مغرب، عشاء، (اقبال لیل)

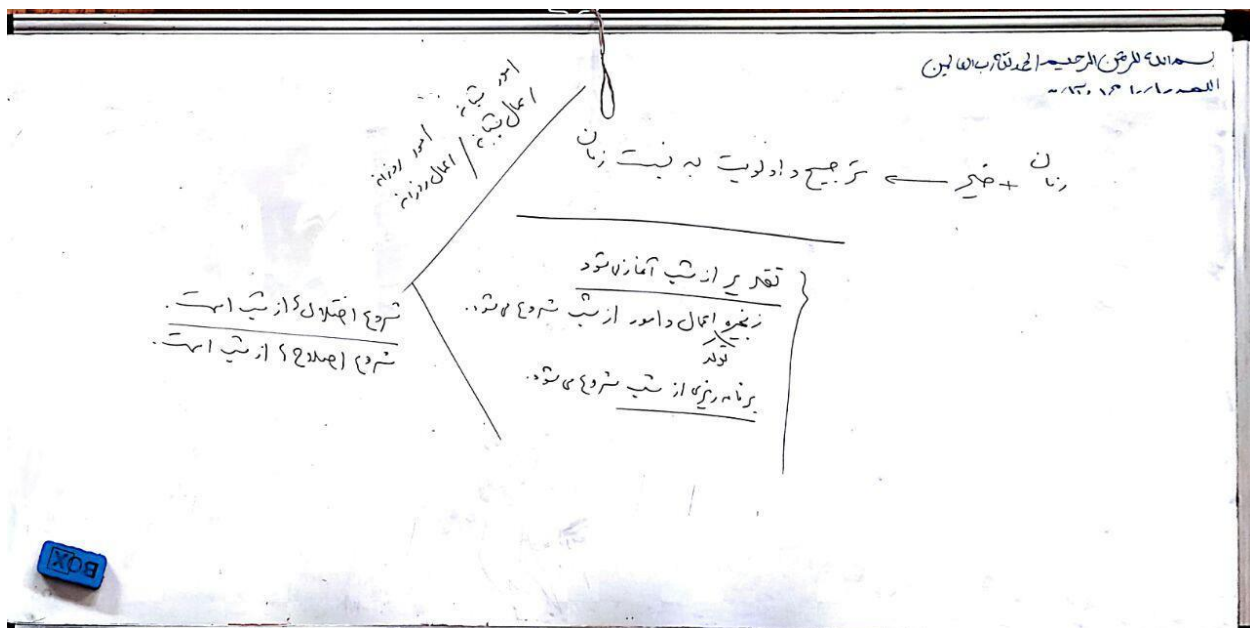
صبح، ظهر، عصر (ادبار نهار)

پس موضوعی که امروز مطرح خواهد شد، این است که قصد داریم عمل خیر را در بستر «زمان» معرفی کنیم. زیرا بستر زمان یکی از مولفه‌های مهم خیر است. کلا بستر زمان و به تبع «مکان» مهم است اما چرا مکان آنقدر مهم نیست؟ به هر حال مکان بر زمین است و زمین ثابت است ولی زمان تغییر می‌کند و به تبع عمل‌ها هم شکلش تغییر می‌کند. در واقع مواردی که قبلاً درباره امور و اعمال گفتیم و همینطور وجه خیر در این موارد، باید در بستر زمین و زمان بررسی شوند.

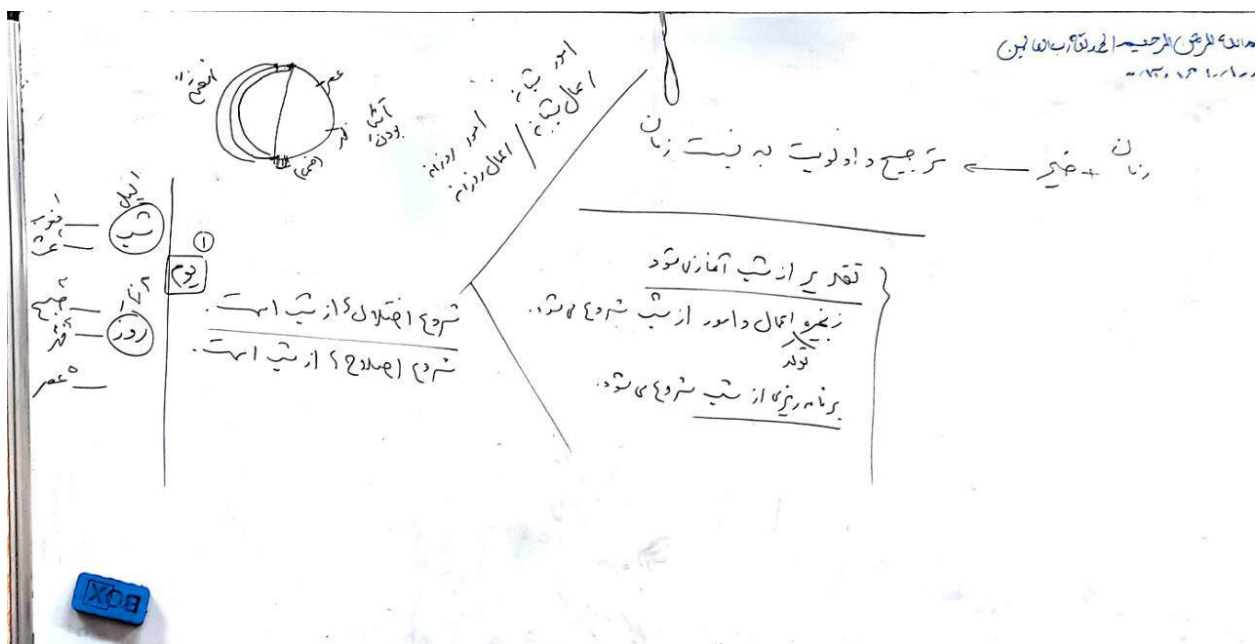
در واقع قصد داریم به گونه‌ای «دعای طلب حیات طیبه و تیسیر امور» را در تعقیبات نمازها بیاوریم. یعنی می‌خواهیم بررسی کنیم که چه اعمالی در مغرب و عشاء و روز و شب خیر اند و روز و شب چطور در خیر بودن یک عمل تاثیر می‌گذارند.

خیر، ترجیح و اولویت می‌دهد به نسبت زمان. یک عمل را بالا و یک عمل را پایین می‌آورد. یک‌سری اعمال را اعمال شبانه و یک‌سری اعمال را اعمال روزانه می‌کند. یک‌سری امور را شبانه و یک‌سری را روزانه می‌کند و البته طبق این دعا، تقدیر از شب آغاز می‌شود و زنجیره اعمال و امور از شب شروع می‌شوند. (اللهم انی اسئلك باقبال لیلک و ادبار نهارک)

پس اگر کسی در نظام امور و اعمالش دچار اختلال است به خاطر اختلال در شبش است. شروع از شب است. شروع اختلالات از شب است. که از مغرب شروع می‌شود و کما این که شروع اصلاحات هم از شب است.



بنابراین شما در وهله اول یک «شب» و یک «روز» دارید، در وهله دوم یک «مغرب و عشا» و یک «صبح و ظهر و عصر» دارید. یعنی یک مولفه دوتایی روز و شب دارید که «یوم» را تشکیل می دهند و دیگری اوقات پنج گانه. طول مغرب کم است و به عشا می رسد، طول صبح کم است و بعد ظهر و عصر می شود.



اگر دقت کنید می بینید که عشاء نوعا خیلی زمان بندی زیادی ندارد. یعنی همه اش شب است و به خاطر حالت نهفتگی است.

وقتی خورشید می آید بالا، تا ظهر را «ضحی» می گویند. احکامی که بر ظهر بار می شود برای صبح است یا ظهر؟ صبح «بین الطلوعین» است. تا ضحی را هم می گویند. البته خیلی مهم نیست چون به هر حال ظهر نهایت آشکاری است و دوباره به سمت مخفی شدن می رود.

یک سری هستند که شب را بیدارند ولی روز را خوابند.

شکل اعمال و امور در لیل و نهار متفاوت می شود.

دعای (افضل اعمال در روز جمعه) از صحیفه فاطمیه:

روایت است که ۴ رکعت است که امام صادق (علیه السلام) در روز جمعه توصیه کردند که؛ «دَخَلَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ لَهُ تَعَلَّمْنِي أَفْضَلَ مَا أَصْنَعُ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا كَانَ أَكْبَرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ فَاطِمَةَ ع وَلَا أَفْضَلَ مِمَّا عَلَّمَهَا أَبُوهَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاعْتَسَلَ وَصَفَّ قَدَمَيْهِ وَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مَثْنَى مَثْنَى يَقْرَأُ فِي أَوَّلِ رَكْعَةِ الْحَمْدَ وَالْإِخْلَاصَ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَالْعَادِيَاتِ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الثَّلَاثَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَإِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الرَّابِعَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ خَمْسِينَ مَرَّةً وَهَذِهِ سُورَةُ النَّصْرِ وَهِيَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا دَعَا فَقَالَ..»

من نمی شناسم کسی نزد رسول خدا (صلی الله وعلیه و آله) از حضرت صدیقه (علیها السلام) شأن بالاتری داشته باشد و تبعاً نمی شناسم برتر از این عملی که حضرت (صلی الله وعلیه و آله) به حضرت زهرا (علیها السلام) آموخت. هر کسی روز جمعه را صبح کند و غسل کند و دو تا دو رکعت که جمعا ۴ رکعت می شود، بخواند. این ترتیب ۵۰ تایی مهم است، اخلاص، عادیات و زلزالت و نصر.

اخلاص: که توحید است و حمد این ها را در برمی گیرد.

عادیات: جمع ربانی و سریع الفعل و در صحنه است.

زلزال: عمل کننده به خیر و دور شونده از شر است.

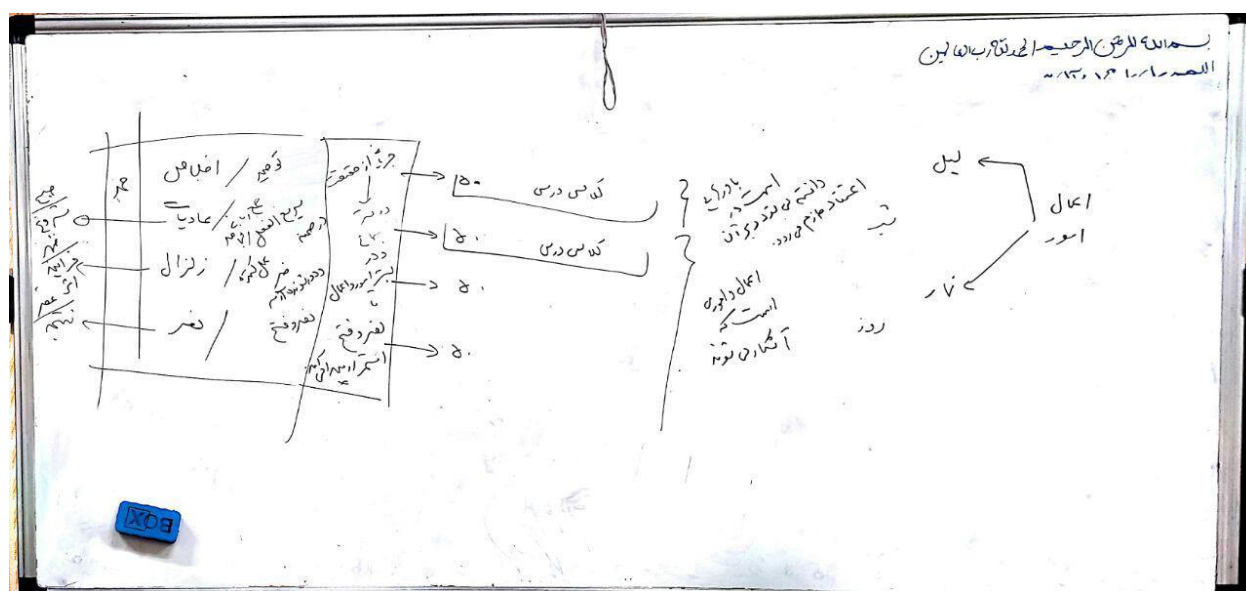
نصر: نصر و فتح

توحید و جبرانی از حقیقت در بستر اجتماع و در بستر امور و اعمال تا نصر و فتح استمرار پیدا می کنند و خود این ترکیب جالب است.

ترتیب این‌ها مهم است و این‌که باید ۵۰ تایی خوانده شوند. علتش این است که این مرتبه‌ها شبیه کلاس درس است، گویی کسی که در محضر سوره اخلاص نشسته و سوره حقایق را بیان می‌کند، این یک مدل کلاس درس است که با تکرار است. خدا توفیق دهد که چنین کلاس‌های درسی بگذاریم.

ما پنج‌شنبه ۶ بار سوره را شنیدیم و دیدیم که سوره را می‌توان این‌گونه درس داد.

این کلاس‌ها هم هر کدام نیم‌ساعت است که مجموعه می‌شود دو ساعت.



این سه سوره: عادیات و زلزال و نصر در لایه اعمال و اموری است که آشکار می شوند. اخلاص (توحید)، باورهای است که هم دانسته می شوند و هم اعتقاد به آن ها پیدا می شود؛ یعنی خودش شب و روزی دارد؛ یعنی در خودش سیر شب و روزی دارد. عادیات هم که مغیرات صبحا دارد. نزدیک به شب است و زلزال روز می شود و نصر هم نتیجه و عصر است. در این سیر نیز یک جریان است.

به هر حال اخلاص درونیات انسان است و نصر هم آن است که در بیرون هویدا می‌شود. عادیات و زلزالت هم، جنبه عمل انسان را دارد و این خیلی واضح است. حال می‌فرماید که سوره نصر، آخرین سوره‌ای است که نازل شد. (هَذِهِ سُورَةُ النَّصْرِ وَهِيَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ)

دعای «من تهیّا»:

فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا دَعَا فَقَالَ..

این دعایی که هست برای اعیاد وارد شده است: «إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لَوْفَادَةٍ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رَفْدِهِ وَ فَوَائِدِهِ وَ نَائِلِهِ وَ فَوَاضِلِهِ وَ جَوَائِزِهِ فَإِلَيْكَ يَا إِلَهِي كَانَتْ تَهَيَّئَتِي وَ تَعَبَّئَتِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رَفْدِكَ وَ مَعْرُوفِكَ وَ نَائِلِكَ وَ جَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِي [تُخَيِّبُنِي] مِنْ ذَلِكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَسْأَلَةَ سَائِلٍ وَ لَا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةُ نَائِلٍ لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَمْتُهُ وَ لَا بِشَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَلَى الْخَاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ فَلَمْ يَمْنَعَكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ عُذْتُ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ وَأَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَادُ بِالنُّعْمَاءِ وَ أَنَا الْعَوَادُ بِالْخَطَاءِ أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ»^۷

دعا خیلی شروع جالبی دارد. اسم این دعا در مفاتیح «دعای من تهیّا» یا دعای روز جمعه آمده که در اغلب اعیاد وارد شده است.

می‌گویند الهی و سیدی هر کسی این کار را بکند و به محضر مخلوقی برود که این چنین و آن چنان شود، من نزد تو آمدم. پس تو این کار و این کار و این کار را بکن.

هر کسی بخواهد به سمت مخلوقی برود، به خاطر این مورد و این مورد و این مورد می‌رود، من به خاطر این مورد و این مورد و این مورد به سوی تو آمدم! این سیر دعاست که در ابتدا خط اصلی بیان شد تا در جلسه به مشکل نخوریم.

خود اصطلاحاتی هم که به کار رفته جالب است و هر کدام حکمتی دارد. به نظر می‌رسد که این تعبیری که به کار رفته دقیق است. که مثلاً بین این کلمات واو نیامده و «او» آمده است.

^۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۶، ص: ۳۶۹

تأثیر ظرف زمان در انجام کارهای خیر؛ این مطلع بحث ما بود.

برای این که بفهمیم تأثیر ظرف زمان به چه صورت است باید بررسی کنیم که انگیزه انسان در انجام اعمال چیست؟

انگیزه انسان در انجام اعمال خیر چیست؟ انگیزه انسان در امور چیست؟

حال می‌خواهیم زمان را هم در حین اعمال وارد کنیم تا انگیزه چندین برابر شود.

«مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لِرَفَادَةِ إِلَى مَخْلُوقٍ..»

تهیا: آماده کردن و شال و کلاه کردن برای اقدامی

تعب: آماده کردن آخرین جزء؛ یعنی آخرین آمادگی‌ها. یعنی دیگر کفش را پوشیدن یا سوار ماشین شدن. (عبا به

دوش انداختن نیز می‌گویند.)

اعد: احصاء همراه با جمع است، جمع کردن؛ هر امکانی که امکانات لازم را احصاء و تهیه کند.

استعد: خود را برای امکانات لازم آماده ساخت.

شما ممکن است بگویید همه‌اش شبیه هم است. برای همین «او» آورده است که همه یک معنا می‌دهد.

می‌خواهد در نهایت به جایگاهی ورود پیدا کند که «مخلوق» دارد. این موارد انگیزه‌های انسان‌هاست.

وفد: ورود و بهره‌مندی است. وقتی می‌خواهند وارد قصر پادشاه بشوند و یا جایی بروند که صله بگیرند، گفته می‌-

شود وفد.

هر کسی که این کارها را انجام داد تا وارد به مخلوقی شود، انگیزه‌اش چه بود؟

وقتی می‌گوید مخلوق، با این که فرد بزرگی است مثلاً پادشاه است، ولی او را خرد می‌کند که مخلوق چنین است.

حال چطور من از خالق این نظر را نداشته باشم.

«رَجَاءَ رِفْدِهِ وَفَوَائِدِهِ وَنَائِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ وَجَوَائِزِهِ»

این حصر است.

رجاء: به امید

رغد: عطیه‌ای که به عنوان اعانه است؛ مثلاً یارانه‌ها. بخشش‌های کمکی.

قَوَائِدِه: مطلق نفع است. مثلاً رزومه می‌شود.

نَائِلُه: مثلاً خود دیدار آن فرد ارزش است.

قَوَائِلُه: چیزهای اضافی تر می‌دهد.

جَوَائِزُه: جایزه به معنای تشویق نیست بلکه به معنای جواز عبور ما در جای دیگر است مثلاً بن می‌دهد.

«فَالَيْكَ يَا إِلَهِي كَانَتْ تَهْنِئَتِي وَتَعَبَّتِي وَإِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَنَائِلِكَ وَجَوَائِزِكَ..»

در این جا، به جای «او»، «واو» می‌آورد. «قوائد» را برداشته و به جای آن «معروفک» می‌گذارد.

«فَلَا تَخَيِّبْنِي [تُخَيِّبْنِي] مِنْ ذَلِكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَسْأَلَةَ سَائِلٍ وَلَا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةُ نَائِلٍ لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَمْتُهُ وَلَا بِشَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَلَى الْخَاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ فَلَمْ يَمْنَعْكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ عُذْتُ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ وَأَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَادُ بِالنِّعَمَاءِ وَ أَنَا الْعَوَادُ بِالْخَطَاءِ أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ...»^۸

در این بحثی که هست داریم که این جا خالق و خدا و رب است (الهی)

۴ انگیزه بالا آمده است.

«رغد» و «معروف» و «نائل» و «جوائز» در این قسمت آمده است (حالت‌هایی که برای عمل است)

هر کدام از این موارد که شما دقت کنید در ظرف زمان یک‌طور امکان عمل شدن دارند؛ رغد (آماده کردن)، شب است، «تعباً» آخرین آمادگی‌ها روز است. «اعد» روز می‌شود و «استعد»، شب است.

^۸. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۶، ص: ۳۶۹

همه اعمال شبانه: تهیا و استعداد

همه اعمال روزانه: اعد و تعب

این‌ها انگیزه‌های اعمال‌اند.

این دعا خیلی با سوره مبارکه مزمل ارتباط دارد.

اراده انسان، وابسته به رفد و جوایز و نائل و معروف است. هر چقدر که انگیزه‌هایش به سمت خدا باشد، فرد برای انجام عملش مانعی نخواهد داشت و نمی‌شود که بگویند که خواستم انجام دهم و نشد! پس حتماً به خالق وصل شدن یعنی رسیدن به خدا، اما کسی به مخلوق وصل می‌شود، منقطع است.

اگر کسی این دعا را بخواند در هیچ ساحتی، به فقر و فاقه گرفتار نمی‌شود. چون تمام شئونات خودش را برای رفد و معروف و نائل و جوایز بسیج می‌کند.

رفد: اعانت

معروف: عطا + رجوع به باورها و فطریات و اخلاق (جوانمردی‌ها)

نائل: عطا + لقاء

جایزه: عطا + سیر دستیابی به عطا‌های بعدی

در همه این‌ها «عطا» مهم است. در یکی اعانت و یکی لقاء و ... است که این خودش زنجیره‌ای می‌شود که از اعانت تا جایزه است. بحث لقاء و این‌ها هم شب و صبح و ظهر و عصر را درست می‌کند. رفد مقدمات اولیه است، بعد صبح به فطریات می‌رسد که معروف است. نائل در ظهور است و جایزه هم عصر می‌شود. این‌ها زنجیره می‌شود. در مخلوق، رفد و فوائد می‌آید که باید بررسی شود به چه معناست اما در سیری که برای خدا می‌آید، این زنجیره به صورت منطقی می‌آید.

تهیا: یک‌باره دست من را کسی برد.

تعب: من از قبل برنامه داشتم که بروم.

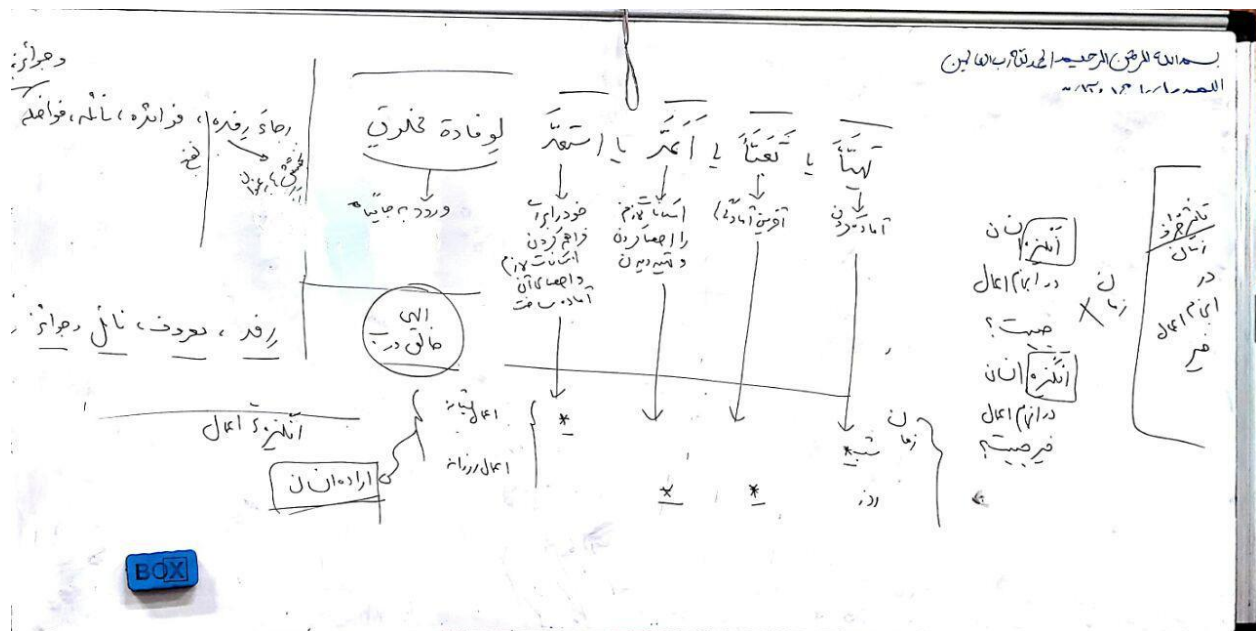
اعد: امکانات فراهم می کنید.

استعد: از قبل طلب داشته اید.

ولی در رجوع به مخلوق هر کدام از این ها باری به هر جهت می شوند. در حالیکه وقتی به نزد خدا می رویم نباید باری به هر جهت باشد! ما از بد حادثه، به خدا پناه می بریم. همیشه از بد حادثه به سمت او می رویم و سیر منطقی نداریم. نمی دانیم که اراده انسان عمل می آفریند و به موفقیت می رسد، ما مثلاً به سراغ گزینه ای می رویم که رفت می شود، یک جایی فواصل است و یک جایی جوایز است. مثلاً سهام می دهند، ثبت نام کردیم اما الان هیچ خبری نیست! یعنی حالت شانس دارد، اما در نزد خدا این گونه نیست.

خلاصه این که در انجام اعمال خیر طبق این نظام، وقتی عملی خیر می شود که انسان را به پاداشی از جنس، رفت و معروف و نائل و جوایز برساند و برای آن عمل، فرد تهیا و تعباً و اعد و استعداد کند. «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره» یعنی عمل خیر را به تصادف واگذار نکند مثلاً نگوید که تهیا، او تعباً او ... او ... نه باید همه آن ها باشد و این یعنی عمل به خیر.

مشکل انسان این است که برخی کارها را با تهیا می کند و برخی با تعباً و برخی اعد و استعداد. مثلاً در سوره همزه می گوید که «ویل لكل همزه لمزه ... جمع مالا و عدده ...» این جا اعد دارد.



عمل در ظرفی متولد شده و خود عمل شب و روز پیدا می کند. این دو مبحث است:

(۱) عمل در بستر شب و روز تکوین پیدا می کند و همه این را متوجه می شوند.

(۲) هر عملی شب دارد و روز دارد. این از مورد اول جداست. مثلاً فردا رفتم دانشگاه ثبت نام کردم و ترمم تمام شد، از موقعی که ثبت نام کردم صبح است اما قبلش که کنکور دادم شب آن است و آن موقع که نامه اعمال به من دادند صبح است، موقع ثبت نام، بین الطلوعین است. سرکلاس رفتن، ضحی است، زمان امتحانات ظهر است و نتایج امتحانات عصر است. ترم تمام می شود و ترم جدید شروع می شود.

پس هر عملی یک شروع و یک ادامه و یک اتمام دارد. مغرب تا عشاء قواعد شروع کار و صبح تا ظهر، ادامه و عصر نتیجه است.

خاصیت این برنامه ریزی چیست؟

(۱) اعمال انسان پیوستگی دارد، جدا از هم نیستند.

۲ اعمال انسان در مواقع مختلف خود دارای اشکال مختلفی می شوند. مثلاً فردی دانشجو شده و به دانشگاه می رود. وقتی سر کلاس می رود، دانشجو شده است و این خیلی فرق است بین کسی که قبول شده و کسی که سر کلاس رفته و کسی که امتحان داده است. می خواهیم بگوییم که این ها پیوستار است و رویه واحدی دارد.

این چه فایده ای دارد؟ اگر قرار شد کاری خیر شود و خالص گردد، باید پیوستارش خیر و خالص باشد. مثلاً شما می گوئید که من درس می خوانم و سعی می کنم که با اخلاص بخوانم اما باید بگوییم که اگر کاری از مبدا خالص باشد تا آخر می توانند با اخلاص بروند. وقتی من می گویم در لحظه زندگی کن اما این نخ از بالا آمده و تا پایین کشیده شده است.

در واقع یک عمل دارای ظهورات مختلف می شود. درست مثل شب و روز. پس این پیوستگی دارد و تمام اشکالات انسان ها بر سر ندیدن پیوستگی هاست. امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند که «کل بدعه مضل». هر عملی که انجام می دهید باید زنجیره ای باشد.

به جهت مشاهده پیوستگی اعمال، یکی از اعمال و امورتان را انتخاب کنید. الان من می گویم کلاس شنبه. کلاس شنبه الان کجاست؟ شروع که نیست، تمام هم که نیست، شما برای کلاس شنبه باید ظهورات مختلف را در نظر بگیرید.

از کجا می‌توان فهمید که کجای یک کار هستیم؟ باید به غایت یک کار نگاه کرد. هر چه به غایت نزدیک شود، اتمام است و همه باید براساس قاعده «فاذا فرغت فانصب» جلو برویم. این بعد از «والضحی و الیل اذا سجد» است.

شما عملی را انتخاب می‌کنید، غایت آن عمل را تعیین کرده و فاصله آن عمل تا غایت تعیین‌کننده زمان آن عمل یا امر است.

کل دنیا شب است، نسبت به آخرت که روز است. وقتی انسان به قیامت می‌رسد، برخی اعمالش به گونه‌ای است که شکوفا نشده است و می‌گوید که انگار قسمتی از روز در دنیا بودم که خیلی کم بود. اگر مومن باشد و حسرت بخورد، ضحی. اگر کافر باشد و حسرت بخورد، عشاء است که رسول را دیده و به آن توجهی نکرده و برای آخرتش توشه‌ای جمع نکرده است.

انسان در یوم زندگی می‌کند. تا از شکفتگی خارج شود و به عصر برسد، می‌شود یوم! و ممکن است کسی در قیامت ببیند که تنها یک بخشی از او روشن شده است اما به طور کلی هر کسی بیشتر حقیقت را بفهمد، روزتر می‌شود. اگر کسی بگوید که هدف من از زندگی شکوفا شدن استعدادهایم است، این بحث یک عمر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

والفجر ، و لیال عشر ، والشفع والوتر

در سوره فجر، مراحل آخر است که به وضعیت آخر نفس مطمئنه می‌رسد.

این نکته کاملاً عقلی است، «برای هر عملی مقدماتی لازم است که آن را با تهیّا و استعداد بیان می‌کند، و استمراری تا به نتیجه رسیدن است.» (اعدّ و تعبّا)

مقدمات لازم است و نوعاً مخفی و دور از انظار است و استمراری‌ها نوعاً آشکار است. نوعاً هر چه به نتیجه می‌رسد، آشکارتر می‌شود. خود این موضوع به ما این را گوشزد می‌کند که عمل در پیوستاری از زمان شکل می‌گیرد. یعنی حتماً جریانی از زمان در او وجود دارد و ما به این سیر زمان می‌گوییم. در یک سیر یا فرآیندی وجود دارد که وقتی بعداً به فعلیت می‌رسد، خارج از زمان است. خود این عمل در پیوستاری از زمان است و با زمان شروع می‌شود و

فرآیندش (از ... تا ...) است اما وقتی فعل شده، دیگر اراده است و زمان برداشته می‌شود. مثلاً شما به فردی می‌گویید که یک مساله ریاضی حل کن، در ابتدا باید فکر کند و فرمول پیدا کند اما بعد از مدتی که با این مساله مواجه می‌شود، دیگر زمان لازم ندارد، پس هر سیر و فرآیندی زمان ندارد.

می‌خواهم بگویم چگونه انسان از زمان‌داری به بی‌زمانی می‌رسد. زمان‌داری با عمل است و بی‌زمانی با جزا و فعلیت عمل است.

اگر کسی این را متوجه شود و رویش کار کند، همه جزاهای بهشت را قبل بهشت رفتن می‌تواند برای خودش بسازد. البته گفتن این حرف بسیار سخت است. روایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) که به مردم مصر نامه فرستادند که بهشت شما چنین و چنان است و هر کسی می‌آید، می‌گوید که من بهشتی فلان‌طور می‌خواهم و حضرت (علیه‌السلام) می‌گویند که بهشت‌ها را انسان‌ها خودشان می‌سازند. برای همین هر عملی را باید تا انتها بروید تا به بهشت آن برسید. مثلاً فلان کار را تا ظهر آمده‌اید و به عصر نرسیده‌اید. خیلی سخت است که در قیامت ببینید که خیلی از کارها به جزا (عصر) نرسیده است.

در این منطق هر عملی دارای پیوستاری از مقدمات تا به نتیجه رسیدن است و این تعریف «خیر»، دیگر نسبی نیست بلکه مصدر است، خیر به معنای «خوب» است و نه «بهتر».

ما مرتب در عالم خلق هستیم و عالم امر هم مرتب با ماست و از عالم امر دور نیستیم بلکه از خلقی به خلق دیگر در حال حرکت هستیم.

با شما کاری شد که شما جزء جزء اش را تصدیق می‌کنید:

۱) برخی اعمال شبانه و برخی روزانه (صبحگاهانه، عصرانه و ...) است مثلاً خواب قیلوله که قبل ظهر است. اگر طولانی هم شود دیگر قیلوله نیست. مثل خواب بین الطلوعین که خودِ عمل واضح است.

اعمال + زمان

۲) اعمال معادل زمان‌اند که حالت پیوستار دارند.

این دو منافاتی با هم ندارند اما به نسبت هم متفاوت‌اند.

علت این مباحث این بود، «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره»؛ یعنی عمل خیر را در زمانش انجام بده که رعایت ادب زمان خودش خیریت است و اگر خواستی کاری انجام دهی، در پیوستارش انجام بده. و این نیازمند ظرافت بیشتری است.

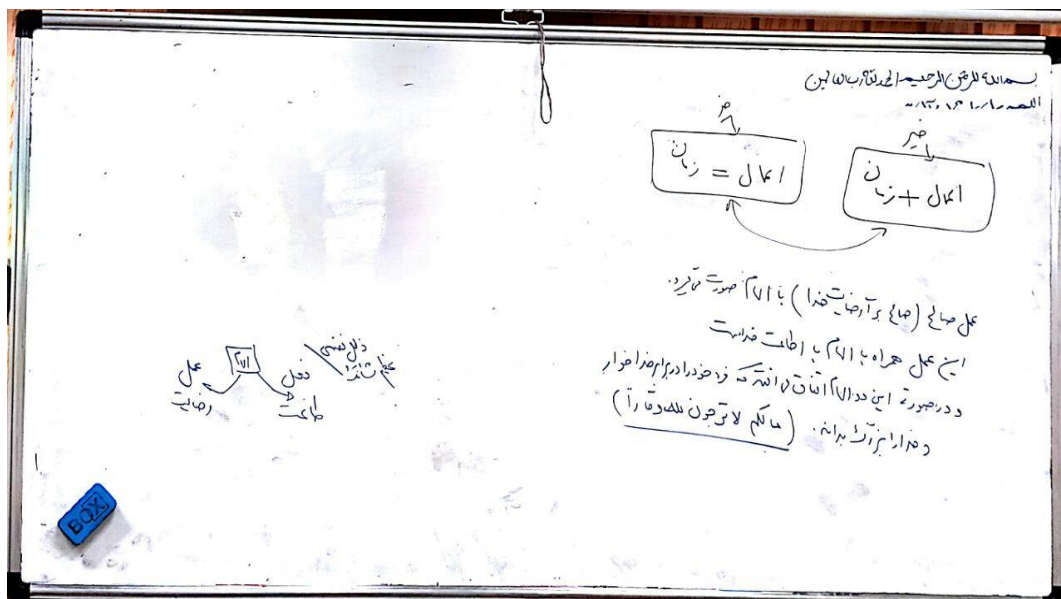
یک بند دیگر از دعا را نیز در زمان دوم کلاس بررسی خواهیم کرد.

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

روشی که در این جلسه به کار بردیم، روش تدبیر دعا به دعا است. دعای اصلی را «دعای تیسیر امور» قرار دادیم و به «دعای من تهياً» رسیدیم. از این جا نتیجه گیری کردیم و به دعای دیگری می رویم و در واقع در این رفت و برگشت مطالب را یکی یکی بدست می آوریم. لزومی ندارد از همان ابتدا از یک دعا همه چیز را بدست آوریم. «اللهم قننی بما رزقنی و استرنی و عافنی ابدما ابقیتنی و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتنی اللهم لاتعینی فی طلب ما لم تقدر لی و ما قدرته علی فاجعله میسرا سهلا اللهم کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی مکافاته اللهم فرغنی لما خلقتنی له و لا تشغلنی بما تکلفت لی به و لا تعذبنی و انا استغفرک و لاترحمنی و انا اسالک...»

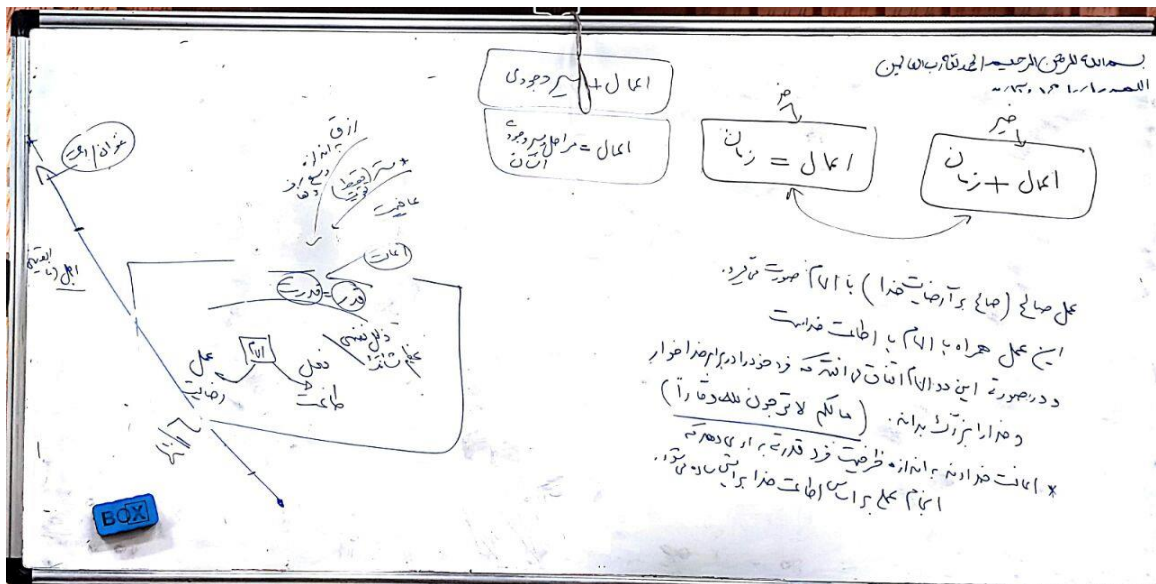
این دعا بسیار ویژه است و حتی می شود از آن به عنوان دعای پایه استفاده شود. اگر از آخر دعا نگاه کنیم، «فعل» و «عمل» در این دعا نشانه گرفته شده است که «عمل» باید بر اساس «رضایت» باشد و «فعل» بر اساس «طاعت» و هر دو بر اساس «الهام» صورت بگیرد. در قسمت فعل آنچه طاعت می آورد ذلّل نفسی (حالت تضرع داشتن) و عظم شانک (خود را خوار دیدن و خدا را عظم شانک دیدن) می باشد. عملی که رضایت می آورد با الهام صورت می گیرد و این موضوع با ذلل نفسی و عظم شانک اتفاق می افتد. این خیلی بدیهی است. عمل صالح (صالح برای رضای خدا) با الهام صورت می گیرد یا همراه با اطاعت خداست و در صورتی این دو الهام صورت می گیرد که فرد خود را در برابر خدا خوار و خدا را بزرگ بداند. این موضوع می شود آیه ۱۳ سوره مبارکه نوح «مَّا لَکُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا» می باشد.



برگردیم به ابتدای دعا؛ این انسان برای عمل کردن نیاز به «رزق» دارد و اگر رزق نداشته باشد، قدرت هیچ کاری ندارد؛ چه مادی و چه معنوی.

«اللهم قننی بما رزقنی» یعنی رزقی باشد دارای وسع و کفاف. در مسائل مادی، رزق می‌شود آنچه در شأن فرد است و بیشتر هم نباشد و در مسائل معنوی نیز به همین صورت مهم می‌شود که خیلی چیزها را زودتر از زمانش دریافت نکند. خیلی از مشکلات به این موضوع برمی‌گردد. رزق حتما باید فرد را به سمت عمل بکشانند. رزق حتما سوخت و ساز دارد و فرد را به عمل می‌کشاند. در مسائل معنوی باید به تعدد و تکثر قائل باشیم که بتواند پوشش دهد.

(استرنی و عافنی): «ستر» فقط حفظ نیست بلکه پوشاندن برای رشد و نمو است. لازمه رشد و نمو ستر است. گلی را که به سرما حساس است از سرما حفظ می‌کنید تا رشد کند. ستر همه کاره است و مهم است.



خود ستر ایجاد بستر لازم برای رشد و نمو است. گلخانه‌ای می‌سازید و آنرا در حفاظ قرار می‌دهید تا رشد کند.

عافیت: به صحت توان‌های مادی و معنوی باز می‌گردد. اگر عافیت نباشد طاعت و عمل دچار مشکل می‌شود. با واژه‌های زیادی مرتبط است.

(ابدا ما بقیتنی): از جایی شروع می‌کند و تا بعد از «اجل» می‌برد. تا زمانی که باقی هستم در دنیا و بعد از دنیا.

(و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتنی): بر این اساس آنچه بالا گفتیم درست می‌شود، چرا که اذا توفیتنی آورده است و بر مفهوم اجل تاکید می‌کند.

(اللهم لاتعینی فی طلب ما لم تقدر لی و ما قدرته علی فاجعله میسرًا سهلاً): یک «اعانت» می‌خواهد. «قدر» را با قدرت می‌گیریم و «اعانت» را قدرت بخشی می‌گیریم. واژه قدر را اگر از سوی دیگر بینیم می‌شود: «مرا اعانت کن در آن چیزی که در تقدیر و وسع من است و بالعکس آن می‌شود این که من را در آن چیزی که تقدیر من نیست به تکلف نیانداز و آنچه در تقدیر من است را برای من راحت کن». همه این را در اعانت و قدر و قدرت قرار می‌دهیم. این به «یسر» تبدیل می‌شود. «یسر» می‌شود اعانتی که خداوند متناسب با قدر یا ظرفیت فرد انجام می‌دهد و در او قدرتی ایجاد می‌کند که انجام دادن عمل و طاعت برای او یسر می‌شود. اعانت خداوند به اندازه ظرفیت، قدرتی به او می‌دهد که انجام عملی بر اساس اطاعت خدا برایش ساده می‌شود.

فرضا هر کسی شاکله‌ای دارد و بر اساس این شاکله ظرفیت و توانی دارد. خدایا آنچه را که در شاکله و تقدیرات من نیست را منعی قرار بده که به آنجا نروم و آنچه را که برای آن ساخته شده‌ام، در آن مسیر قرار بده. معنی «عون» این گونه می‌شود.

این فراز معنای (ایاک نعبد) است؛ یعنی به اندازه ظرفیت خود توانی از تو می‌خواهم که اطاعت تو برایم آسان شود. انسان‌ها جاهایی که باید باشند، نیستند و جاهایی که نباید باشند، هستند و عمده مشکلات افراد از همین است. القائنات محیط و وسوسه‌ها همه کاری می‌کنند که فرد را جایی ببرند که جایش نیست. نظام آموزشی که موجود است، یک پارچه خیانت است. تنوع داشتن را باید یک پارچه کرد و نه این که همه به یک گونه بخوانند.

کلاسی می‌گذارید که افرادی در ده دقیقه اول متوجه می‌شوند و برخی تا ده جلسه بعد هم متوجه نمی‌شوند! باید جداسازی شود و به این افراد نظام داد. ما مطابق نظام ربوبی عمل نکردیم. در نظام ربوبی خداوند فرد را به آنچه قدرت ندارد، به سختی نمی‌اندازد. تمدن غرب بر مبنای نظام داورینیسم است. هر کسی توانست در این نظام قدرت پیدا کند، باقی می‌ماند و در غیر این صورت حذف می‌شود.

در این جا نمودار رشد شکل می‌گیرد، یعنی در هر مقطعی، افراد یک‌سری کارها برایش سخت و آسان است. در واقع سختی و آسانی از اقتضائات رشد است. آنچه که زمان می‌خورد، در واقع خود انسان است. مثل این است که خود انسان را عمل بگیریم. یسر بودن کاری برای فرد یعنی در این زمان، آن فرد، این عمل است. خود انسان اقتضاء عمل ایجاد می‌کند و اعمال معادل مراحل سیر وجودی انسان قرار می‌گیرد. سیر وجودی معادل زمان فرد می‌شود. در هر مقطعی ظرفی ایجاد می‌شود و قدر و قدرتی می‌آورد و فقط به اعمال خاصی توان دارد. ای کاش بشوم ده هزار ساله‌ای، البته نه مثل آن یهودی که هزار سال عمر خواست. بلکه قدرت و قدر آن هزار ساله را در بیست سالگی داشته باشم. به اندازه عمر همه آدم‌ها قدر داشتن، خیلی خوب است. امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) می‌آموزد که تو باید به اندازه همه افراد روی زمین به وسیله کتاب خدا عمر کنی. کار حضرت صدیقه (علیها السلام) این است، عمر را می‌گیرد و توان می‌دهد.

(اللهم کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی خیر مکافاته): از والدینی به وجود آمده است و نعمتی در هر لحظه می‌آید. این‌ها البته «ولی نعمت‌های» مختلفی دارند مثل علم و کتاب و ... اسباب می‌شوند که شاید در تعبیر قرانی بتوان به این‌ها گفت «نصرت‌دهندگان». من عمل این ولی نعمت هستم. این نعمت را به من دادند و من عمل این‌ها

هستیم. بهترین مکافات را به آنها بده و این جا عمل خود فرد می شود. اگر خود را عمل نینیم، این فراز قابل ترجمه نیست.

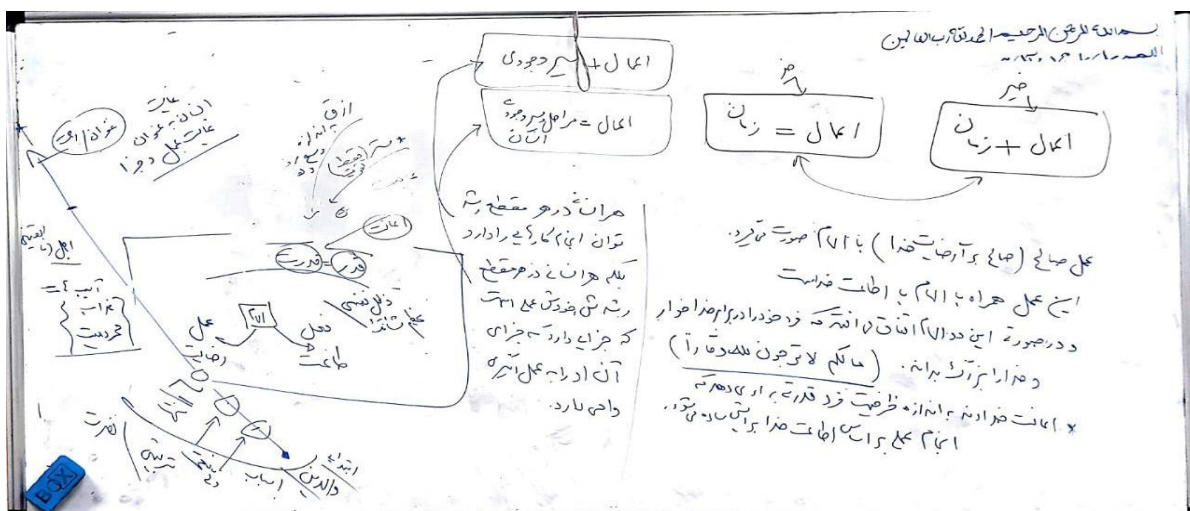
(اللهم فرغني لما خلقتني له و لا تشغلي بما تكلفت لي به و لا تعذبني و انا استغفرک و لا ترحمني و انا اسالك)

اگر کسی تا الان قصه را متوجه نشده است، بفهمد که این انسان سیری دارد و باید در این سیر به غایتی برسد. خدایا مرا فراغ کن تا به غایتی که برایم قرار داده ای برسم. خودش می شود عمل، تا به آن جزا برسد.

انسان به واسطه آنچه مشغول می شود، باز می ماند.

بحث عذاب و محرومیت خیلی متفاوت است. فرد در «عذاب» می فهمد که ندارد و این نداشتن درد دارد، اما در «محرومیت» ندارد و درد هم ندارد. خیلی وقت ها ما دچار محرومیت هستیم و متوجه نیستیم.

هر انسانی در هر مقطع رشدش توان انجام کارهایی را دارد. بلکه هر انسانی در هر مقطع رشدش خودش عملی است که جزایی دارد و جزای آن او را به عمل دیگری وا می دارد. داستان، داستان عمل و جزاست. عذاب و محرومیت و فارغ نشود و مشغول (بما تکلفت لی) شود، عمل شکل نمی گیرد و خود انسان می شود عذاب. آدم مریض زمانی این گونه گفته می شود که اعمال او با ناتوانی است و زمانی گفته می شود خود او توان انجام کارهایی را ندارد و سیر پیدا نمی کند.

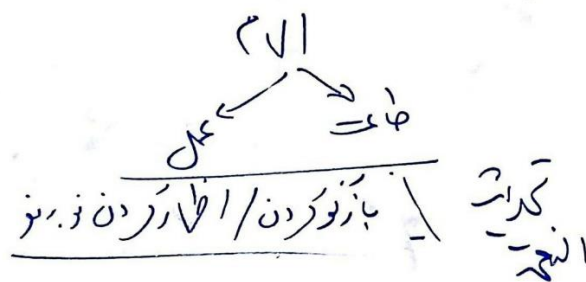


در دستگاه مختصاتی که این جا مطرح می کنیم: هر انسانی برای انجام «عمل خیر» باید توان های تفویض شده از جانب خدا به او را بشناسد و اعمال خود را متناسب با آن قرار دهد و در صدد انجام اعمالی خارج از توان و لیاقت

خود نباشد و در این امر «رزق»، «ستر»، «عافیت» و «عون» خدا توجه کند و بر اساس آن ظرفیت و قدر خود را بفهمد. مثلاً کسی می‌گوید من بچه‌ها را دوست دارم، این دوست داشتن رزق است. اگر بگویم می‌توانم خیلی سرگرم‌شان کنم و حوصله‌ام سر نمی‌رود، این ستر است. توان انجام آن را هم دارم این می‌شود «عافیت». «عون» یعنی برایم احساس رضایت و شادمانی می‌آورد و در راستای کارهای من است. آدم‌ها متفاوت هستند که این به سن و شاکله و اقتضاء رشد بر می‌گردد. برخی از کارها نمی‌تواند برای انسان «خیر» باشد و این بستگی به شرایطش دارد.

برای انجام اعمال خیر
توان و لیاقت، تخریص می‌دهد از جانب خدا و او را بتوان
اعمال خود را بتوان برساند و برآورد
در صدد انجام اعمال، خارج از توان دنیوی خود نیست.
در این امر: رزق / ستر / عافیت / عون / تو جبهه در آن
ظرفیت و قدر خود را بداند.

«خلاقیات» به معنای کار نو به نو کردن، دلیل بر ظرفیت است. اگر کسی در کاری خلاق نباشد یعنی آن کار در مسیرش نیست. الهام، «طاعت» و «عمل» می‌شود خلق نو به نو و تحدیث. عمل و طاعت را بازگو کردن و اظهار کردن نو به نو را، «خلاقیات» گویند.



همه این‌ها می‌خواهند «الهام» را فعال کنند و در عین حال برای اینکه بفهمد خدا برای چه چیزی خلقت کرده است، باید ببینید چه «رزقی» دارد و چه «عون» و «ستر» و «توانی» دارد. این‌ها نظاماتی می‌شوند که فرد «قدر» خود را با آن می‌فهمد.

انسان در محیط و عین خارجی زندگی می‌کند، وقتی فکر می‌کنید واقعا در حال انجام عملی هستید. اینکه انسان خودش عمل است را در اعمال اجتماعی می‌توان به راحتی فهمید. فرضا مدرسه‌ای زده‌ایم. برای معلم‌ها خصوصياتی مطرح می‌شود. به قدرها و ظرفیت‌های بالفعلی اشاره می‌شود که عمل هستند. انسان در ساحت اجتماعی است و مختصاتش با بیرون سنجیده می‌شود و این مشکل انسان می‌شود که خودش را با دیگران مقایسه می‌کند.

«محرومت» نتیجه مشغول شدن به آن چیزی است که برای فرد تکلف دارد و برای آن خلق نشده است. همه هزینه می‌کنند. پدری برای هر فرزندش مقدار مشخصی پول هر ماه هزینه می‌کند اما یک نفر از آن‌ها متخصص می‌شود. بقیه آن‌ها هزینه‌ها را هدر داده‌اند. یک نفر مسیر را گرفت و فهمید که رزقش این است و در آن مسیر ادامه داد تا متخصص شد. رزق خیلی مهم است. رزق‌های مادی و معنوی شبیه هم هستند. در مورد چه مسائلی به ذهن شما مطالبی وارد می‌شود؟ نظام‌سازی حکومت امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه) چگونه است؟ اگر نازل نمی‌شود یعنی رزق تو نیست، در این سن رزق تو نیست اما ممکن است بعدا رزق تو قرار بگیرد.

بطور معمول در طول هفته چه حقایقی نصیب شما می‌شود؟ یکی می‌گوید من در ذهنم این است که چگونه می‌توان ترافیک را درست کرد. نوآوری داشتن و حدّث کردن در کار اهمیت دارد. نظاماتی که داریم این گونه نیست که لزوما کسانی که استعداد بالاتری دارند، بالاتر باشند. اگر فراخوان بزنید برای حل ترافیک، طرح‌ها که می‌آید معلوم می‌شود چه کسی دارای بیشترین توان برای این کار است.

فرض اگر کلاسی در مدرسه دایر شود، چه کسی می‌تواند گزینه مناسبی برای کلاس باشد؟

- ۱- کسی که بیشترین توان را در اداره کلاس داشته باشد.
- ۲- با آسیب‌های کلاس آشنا باشد و بتواند ممانعت کند.
- ۳- علاوه بر شناخت آسیب‌ها، توان زمانی و بدنی اجرای کلاس را داشته باشد.
- ۴- این کار برایش مانند آب خوردن باشد و به تکلف و اضطراب نیافتد.

بینید در چه کارهایی این گونه هستید. برای فهمیدن آن کافی است مجموعه کارهای خود را بنویسید و نسبت به هر کدام از آن‌ها دور و نزدیک بودنش را بسنجید. سوال این است که: فرد چگونه بفهمد که فهمش توهمی است یا درست است؟ اگر انسان اهل عمل به طاعت شد و روزنه وسوسه‌های شیطان را بست، فهم او درست می‌شود و اگر کسی این را انجام نداد احتمال تشخیص اشتباه استعدادهای خودش را هم دارد. «حسد» حرمت شرعی دارد و حرمت

اخلاقی نیز دارد. چرا برخی حسود هستند، باید کنار گذاشت. هر گناهی اختلال ایجاد می‌کند. چرا از پس غیبت کردن‌ات هنوز بر نیامده‌ای؟! جرم و گناه «وسوسه» را جایگزین «الهام» می‌کند. رغبت پیدا کردن نسبت به برخی از موضوعات خیلی خطرناک است. مطلق رغبت را نمی‌توان گفت استعداد. هرکسی باید آن‌چه را که خدا به او یاد داده است عمل کند تا برایش بقیه چیزها واضح شود.

مغرب و عشاء داریم و صبح و ظهر و عصر هم داریم. هر کدام از این زمان‌ها شأن مستقلی دارند و می‌توان گفت خدایا به حق مغرب، خدایا به حق عشاء و ... قصد اولیه این بود که تعقیبات نماز را از صحیفه فاطمیه بررسی کنیم. این‌ها قابلیت تمثیل دارد و می‌توان با آنها حرف زد. وظیفه اصلی ما این است که زمان را به خصوصیاتش بشناسیم. با بررسی آیات مثلاً «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»^۹ می‌توان زمان‌ها را به تفکیک شناخت. این یک دستگاه فکری ایجاد می‌کند که در آن حکمت نازل می‌شود و در کتاب حکمت در این مورد صحبت شده است.

به نسبت مخلوقی که در بستر این زمان هستند. اعمال متولد شده مغرب، اعمال متولد شده عشاء، اعمال متولد شده صبح، اعمال متولد شده ظهر، اعمال متولد شده صبح. مهم است بدانیم مغرب چه چیزی را متولد می‌کند. تعادل انسان در این است که اعمالش منطبق با زمان‌های صبح و ظهر و ... باشد. می‌شود نظام طبی بر این اساس طراحی کرد.

اعمال به نسبت مخلوق در بستر مهم می‌شود.

امور و اعمال منطبق بر زمان (یعنی خود عمل سیر دارد): مغرب یعنی مرحله ابتدایی امر یا عمل، عشاء یعنی مرحله کمون و نهفته و ذخیره‌سازی عمل و امر یا تدارک کردن عمل و امر، صبح یعنی مرحله ظهور و بروز ابتدایی، عصر یعنی مرحله ظهور کامل، عصر یعنی مرحله نتیجه بخشی و تولید.

^۹سوره تکویر، آیه ۱۸

زمان / فصل	امور	امور دایم
مغرب	مغرب	مغرب
ع	ع	ع
صبح	صبح	صبح
ظهر	ظهر	ظهر
عصر	عصر	عصر

می خواهیم بعد از این به نتیجه برسیم که پیشرفت انسان از عمل اوست و از هیچ چیز، همه چیز درست می شود و این حقیقت (کن فیکون) است. مثل گلوله برفی که بهمن ایجاد می کند. گلوله برف و بقیه همه حرکت است. (لم یکن شیء مذکور). امشاج نبتیه) است و یک حرکت است تا رسیدن به هدایت یا کفر.

بین مغرب تا عصر چگونه است. از مغرب به عصر یک مرتبه اعمال تغییر می کند و کسی باور نمی کرد (اشهد ان لا اله الا الله) اولیه بشود (اذا جاء نصر الله و فتح). چه کسی باور می کرد از آن جای کوچک همه عالم تسخیر شود. عالم این گونه است و انسان گاهی حاسد خودش می شود و وقتی شکوه را می بینند چون کشش آن را ندارد، نمی پذیرند.

در وقتی دیگر جای زمان سیر وجودی انسان می گذاریم. دوره طفولیت اول می شود «مغرب» و طفولیت ثانی می شود «عشاء»، «صبح» می شود دوره جوانی، دوره چهارم و پنجم می شود «ظهر» حالت کارآمدی. دوره ششم می شود دوره ثمردهی و ولایت معادل «عصر». اعمال متولد شده در بسترهای مختلف را می توان بررسی کرد. خود این سیر مهم می شود. امتداد داشتن اعمال مهم است. اعمال کش دار خواهیم داشت. حال نماز این است.

به جای زمان‌ها سیرو جودی را قرار می‌دهیم. این سه تا دعا را بخوانید و هر بار یکی از تعقیبات را با این دعاها بخوانید. تعقیبات را بخوانید تا ارتباطش مشخص شود. عجیب است که این دعاها چگونه با این مفاهیم مرتبط می‌شوند. همه اینها را گفتیم که (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) را ببینیم.

در واقع در تعقیبات اعمال و امور را در بسترهای مختلف ببینید، به نسبت زمان و به نسبت اقتضاء رشد.

در جلسات قبل «عمل» و ویژگی‌های عمل از نظر خیر بودن بررسی شد و نسبت آن با «زمان» نیز مطرح شد. عمل در زمان اتفاق می‌افتد، زمان را تثبیت می‌کند و زمانی که از بین می‌رود را ثبت می‌کند. عمل تثبیت‌کننده زمان است، با زمان اتفاق می‌افتد و ملازم زمان است. عمل را به صورت مثبت یا منفی ثبت می‌کند. مثبت باشد «خیر» و چنانچه منفی باشد «شر» است.

بنابراین آنچه در سوره زلزال مطرح شد به چنین خیر و شری برمی‌گردد. خیر و شری که در قرآن هست، معانی مختلفی دارد اما خیر و شر در این جا با ثقل عمل ارتباط مستقیم دارد. عمل را از حیث «حق» بودن یا بهره‌مندی از حق یا بی‌بهره بودن از حق بررسی می‌کند. خیر و شر این سوره، از این منظر است.

این که عمل خیر به شکل «صالح» دیده می‌شود یا «عمل طالح» را به صورت شرّ مشاهده می‌کنیم. خیر از این منظر عمل صالحی است که به شکل خیر دیده می‌شود. عامل «نجات» و «بهشت» است و آن را «خیر» و «نفع» می‌بیند و شرّ را به شکل «عذاب» می‌بیند.

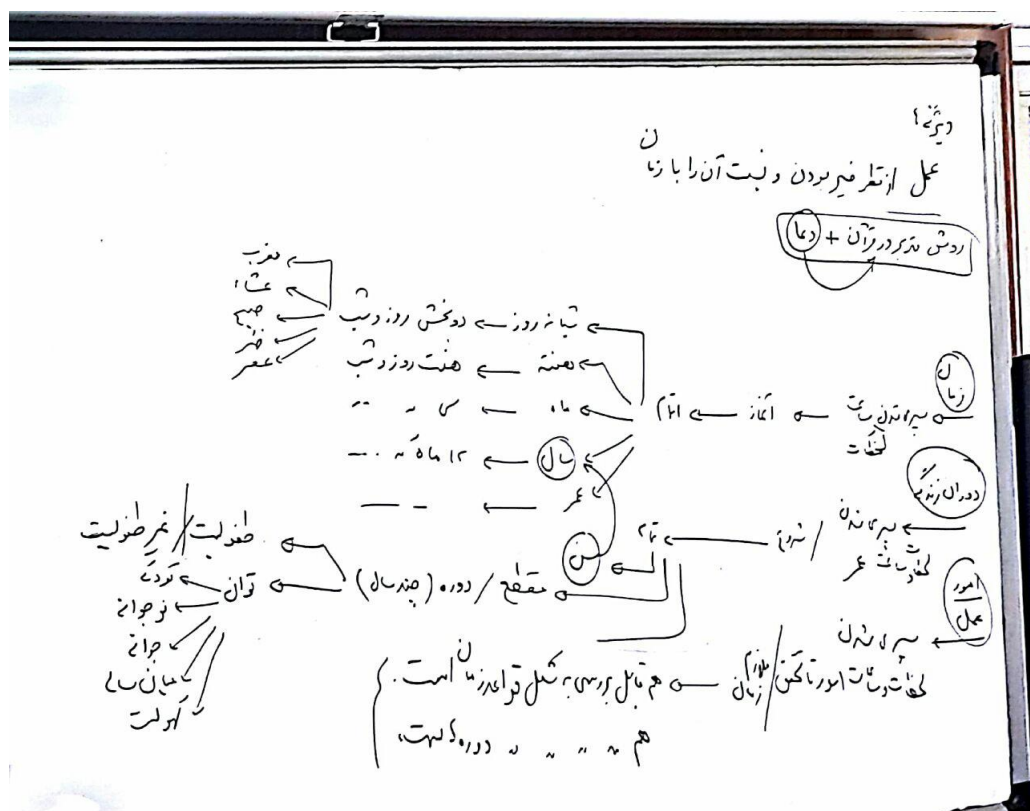
خیر و شرّ دارای مفاهیمی هستند که می‌توانند ابعاد مختلفی داشته باشند. تمامی خواطری که انسان را آزرده می‌کند، تمام ذهنیت‌هایی که انسان را مشغول می‌کند، جنبه اعمالی را پیدا می‌کنند که در زمان محقق شده و به شکل منفی ثبت شده است. از به هم ریختگی‌های انسان همین حالت عمل است، البته تمامی صفات مثبت که در انسان شکل پیدا می‌کند و تمامی آنچه که منجر به خرسندی و رضایت انسان می‌شود، مربوط به این خاصیت عمل است. مثلاً انسان هیچ‌گاه نمی‌توانست بخشنده بشود، چون عمل انجام شده و با تکرار تثبیت شده است. قدرت صفت‌شدن یک عمل به خاطر بعدی است که در زمان اتفاق می‌افتد و آن عمل زمان را حذف می‌کند و تبدیل به صفت می‌شود.

است یا هفته یا ماه سال یا عمر . شبانه روز از دو بخش شب و روز تشکیل می شود و هفته از هفت روز و شب تشکیل می شود و غیره.

از مغرب شروع می شود بعد عشاء، صبح، ظهر و عصر است. در دوران زندگی نیز می توان این ها را تفکیک کرد و سن و سال را تشخیص داد. یک زمانی از دوره بگوئیم که شامل چند سال می شود. در روایات زندگی انسان را به دو دوره طفولیت و غیر طفولیت تقسیم کرده اند. ممکن است بر اساس توان به کودکی، نوجوانی، جوانی، میان سالی و کهنلت تقسیم کنند. باید یک این همانی بین این مفاهیم اتفاق بیافتد و نه این که این مثل آن است.

عمل وقتی ملازم با زمان است اسمش می شود فعل و دیگر زمان نیست. هم به سبک دوره و هم به سبک زمان قابل بررسی است. هم شبیه قواعد زمان قابل بررسی است و هم به شکل قواعد دوره ها قابل بررسی است.

طبق یک برآورد اولیه زمان را می توان به ۵ بخش تقسیم کردیم و بالتبع عمل و به بالتبع دوران رشد را به ۵ بخش تقسیم کردیم.



زمان = مغرب، عشاء، صبح، ظهر، عصر.

از مغرب شروع کردیم و عصر نتیجه عملی است که در مغرب ظهور می‌یابد. تولد امر جدید به وسیله عصر در مغرب ظهور پیدا می‌کند. مغرب تولد امر جدید است. ادبار لیل از این موقع شروع می‌شود.

قرار گرفتن در وضعیت نهفتگی دوره عشاء است.

صبح قرار گرفتن در وضعیت جدید آشکار شدن است.

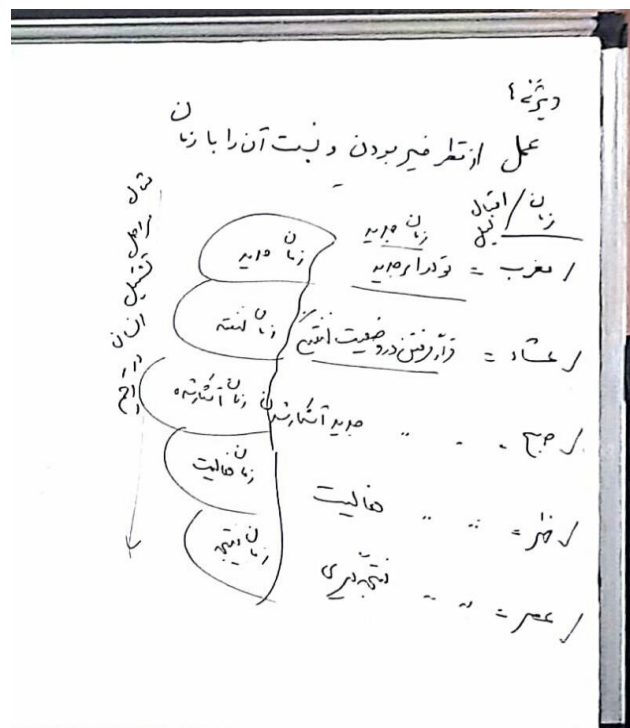
زمان‌ها به خودی خود معنا ندارند و به نسبت با سایر مخلوقات معنا می‌شوند. زمان به نسبت مخلوقی در نظر گرفته می‌شود.

در ظهر پهنای ظهر را از ضحی می‌گیریم تا عصر؛ قرار گرفتن در وضعیت فعالیت.

عصر زمان نتیجه‌گیری و عصاره‌گیری است.

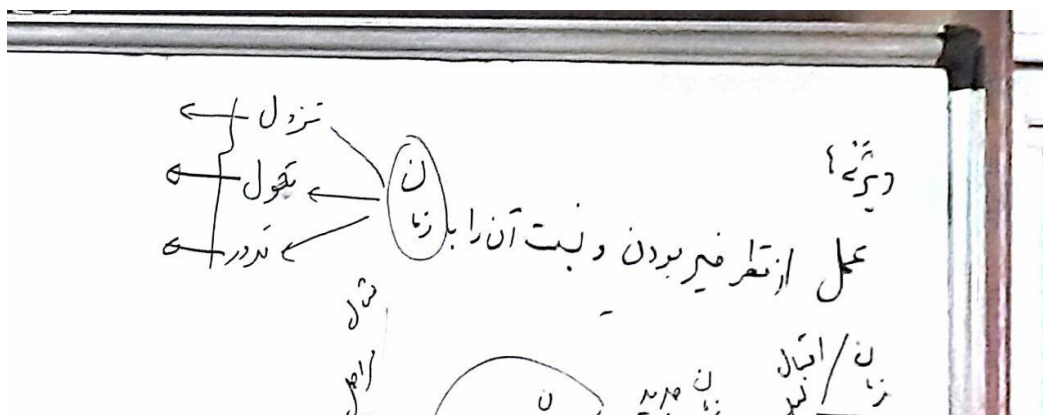
مغرب = زمان جدید / عشاء = زمان نهفته / صبح = زمان آشکار شدن / ظهر = زمان فعالیت / عصر = زمان نتیجه

این موارد می‌شوند خصوصیات زمان‌ها.



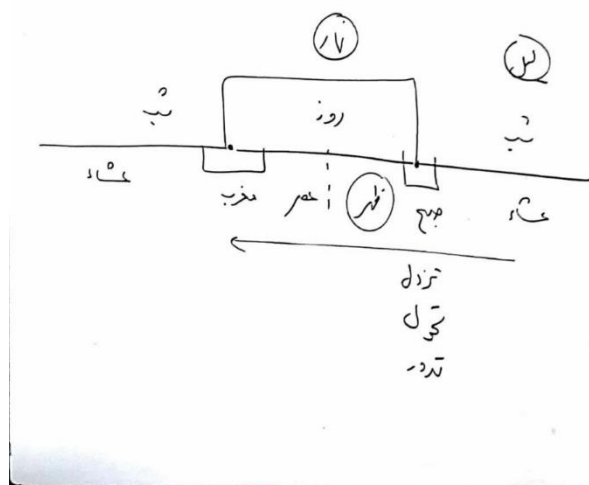
منطقه ملاقات شب و روز را، صبح می گیریم، کما اینکه منطقه ملاقات روز با شب را مغرب می گیریم.

مغرب و عشاء کمتر از لیل و نهار آمده است و این قسمت از دعا که می فرمایند: (الایام تزول الاشهور تحول الاسنین تدور). این سه می شود خصوصیت زمان و همچنین عمل به همراه ثبت. تزول (زوال) را بیشتر با روز و شب می بینید. تحول، تحول ایجاد می کند و تدور حالت دایره ای و برگشت به ابتدا را دارد و این مربوط به کل زمان است.



ظهر نماد زائل شدن است و زمان وسطی را ظهر گویند. به نظر می رسد صلوه وسطی می شود نماز ظهر.

اول فجر، بعد فلق و بعد از آن می شود صبح. صبح از فلق شروع می شود.



همین مراحل برای انسان نیز هست. مبحث را دوباره مرور کنیم. اگر طول عمر انسان را دوره‌بندی کنیم به پنج دوره ۷هفت سال با این زمان‌ها منطبق می‌شود. این که دوره اول متناسب با افراد مختلف ممکن است، طول دوره‌اش متفاوت شود.

مسائل اقلیمی در دوره‌ها و زمان اثرگذار است.

انسان از چهل سالگی به بعد در دوره کمال و عصر خود به سر می‌برد. در روایات هم آمده است که وقتی به چهل سالگی رسیدید، عصا بدست بگیرید. عصا به دست گرفتن یعنی بپذیرید که دوران عمرتان به سر آمده است و در وقت اضافه هستید! برای رسیدن به کمال سن چهل سالگی را قرار داده‌اند. این که انسان مدت عمرش را چهل سالگی بداند و بقیه عمرش را وقت اضافی بداند، نقش اساس در تحولاتش دارد. که دیگر راحت نمی‌گوید که برای هر کاری وقت دارم!! از اول می‌داند که چهل سال بیشتر وقت ندارد. اجل شناور است و داشتن یک مقطع قطعی برای کمال ضروری است. دوران زندگی انسان شبیه به زمان می‌شود و به پنج دوره تقسیم می‌شود.

دوران را انسان در سالگردها می‌فهمد. بچه به محض این که توان انجام کاری را پیدا می‌کند، آن را انجام می‌دهد. وقتی می‌خواهد برخیزد و راه رفتن بیاموزد، هرگاه این توان را در خودش دید، برمی‌خیزد و با این که به زمین می‌خورد اسم این کار را عجله نمی‌گذاریم. زمین خوردنش تعریف شده است. تا زمانی که انسان بچه است به صورت تکوینی رشد می‌کند اما زمانی که کمی بزرگتر می‌شود و انواع گزاره‌های وهمی و خیالی از طریق محیط به او القاء می‌شود، از مسیر رشدش باز می‌ماند. اگر این قوانین خود ساخته که به جای قوانین الهی در ذهن ما قرار گرفته است، نبود ما به راحتی می‌توانستیم رشد کنیم و آن قدر در کاری زمین می‌خوردیم تا آن را بیاموزیم. بدون هیچ سختی و ناراحتی و با سهولت و بدون زجر!

شروع اعمال، اتمام و رسیدن به عمل جدید. شروع، برنامه‌ریزی و تقدیر، اقدامات، ظهور کامل عمل، اتمام و رسیدن به عمل جدید.

در هر عملی این پنج مرحله را خواهید داشت. اعمال در این محل بحث کوتاه و بلند می‌شود. ولی در هر صورت این مراحل را حتما خواهند داشت. خیلی از اعمال به نتیجه نمی‌رسند، چون وسط کار رها می‌شوند. یا مقدمات خوب فراهم نمی‌شود و برنامه‌ریزی درست انجام نمی‌شود. این می‌شود عشاء. اگر عشاء خوب پیش نرود به مرحله بعدی نمی‌رسد.

[illegible]

خیلی‌ها سراغ تعقیبات رفته‌اند اما چون می‌خواستند همه ماهی‌ها را همزمان شکار کنند، نتوانستند.

98

«حق» گرفته و قصد می کنیم با استفاده از ادعیه بفهمیم کاری که باید در صبح انجام داد را، در عشاء نمی توانید انجام دهید و غیره.

مغرب تعیین دارد. یعنی چاره‌ای جز این نیست. نه این که جعل کرده باشند. عشاء را بنگر، ظلمات است، هرچند که به بهانه بینایی خودمان را ناپینا کردیم و برق را اختراع کردیم و شب را از خودمان گرفتیم. البته که حرجی بر ما نیست. باید مغرب‌دار و صبح‌دار و عشاء‌دار شد. داشتن هر کدام از این‌ها موکد اعمال خاصی است. چنین حرفی را زدن خیلی سخت است. چرا که ما به واسطه تکنولوژی تمامی ساختارهایمان به هم ریخته است. بحثی کاملاً خط‌کشی شده را مطرح می کنیم. وضعیت امروز ما وضعیت استاندارد الهی نیست، بخاطر همین خیلی نمی توانیم اعمال متناسب با شب و روز را تمیز دهیم. مثلاً می گوییم خواب احتمالاً در عشاء خوب است. در صورتی که وقتی تاریک شود، انسان محدود می شود و کاری نمی تواند انجام دهد. طبق این ادعیه شأن اوقات به شدت رعایت شده است و اعمال خاصی برای هر کدام از این زمان‌ها در نظر گرفته شده است.

تعقیبات نماز مغرب

(الحمد لله)؛ فعلاً در نظر نگیریم که حمد در مغرب چه تغییری می کند. در نظر نگیریم که تحلیل در مغرب تغییر می کند. این‌ها را برای پرش دیگری قرار می دهیم. فعلاً (لایدرک‌ها) را در نظر نگیریم، که شأن «حمد» را در مغرب مشخص می کند و دیدن ملک و ملکوت را به تفصیل در مغرب نشان می دهد. قصد داریم ویژگی‌های عملی که لباس مغرب می پوشد را بیاییم. مغرب را امام اعمال قرار دهیم، که عمل باید تابع آن باشد.

(الحمد لله)؛ فعلاً انواع حمد را در نظر نگیریم. به (اسئلک‌ها) می‌رسیم، «غفران» و «عافیت» و «رزق» داریم. «غفران» یعنی کاری که شروع می‌کنم یا دوره‌ای که شروع می‌کنم یا مغربی که شروع می‌کنم، غفران در آن باشد و بدی-های برجای مانده از قبل برطرف شود. موانع رشد برطرف شود. غفران خیلی مهم می‌شود چون شروع است.

«رزق» هم می‌شود ذخیره مسیر و «عافیت» سلامتی است که باید داشته باشم. این موارد بسیار عجیب هستند. می‌گذریم، حال (استعاذه‌ها) و (استغفارها) داریم و در انتهای دعا به مطالبی می‌رسیم که طلیعه یک کار است. به «هدایت» و «نفع»، «حفظ» و «عصمت»، «نجات» و «سکونت»، «رزق»، «الحاق به رسول» و «کفایت» می‌رسیم. این‌ها مولفه‌های مغربی و ذخیره‌سازی هستند.

[illegible]

این که دعا چگونه شروع می شود را در نظر نمی گیریم و از «حمدها» و تفصیل هایش می گذریم و به «استعاذه» می -
رسیم و استعاذه اصل می شود. طلب دارشدن و فعال شدن طلب و انواع آن بسیار مهم می شود. فعال شدن طلب همراه با
قرار گرفتن در مصونیت مهم می شود. برای خودش کلی سور و منع تعیین می کند. بطور واضح دشمن شناسی و
امنیت شناسی می کند. هیچ کسی در زندگی اش این قدر برای دشمنش شأن قائل نشده است.

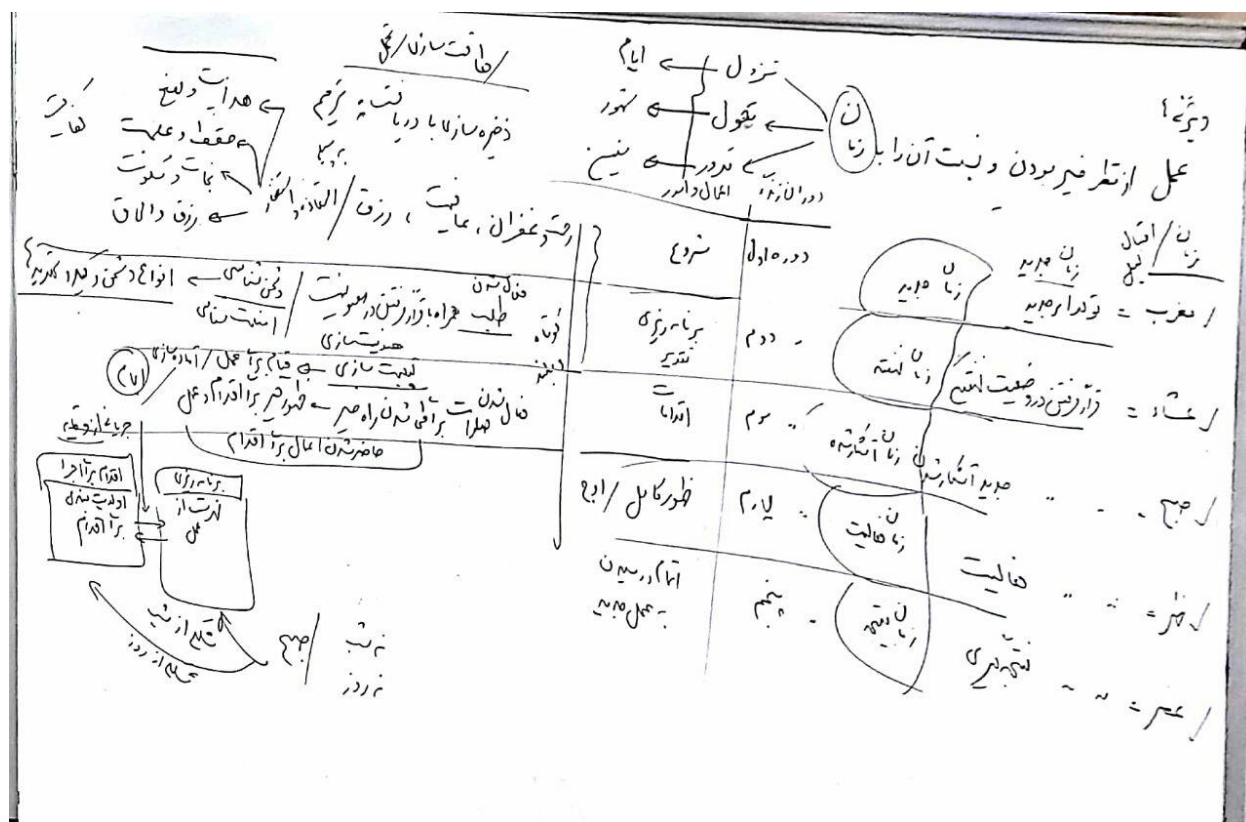
100

مصونیت سازی است. وقتی به سراغ اقوام می روید، خودش تهدیدی است برای شما. زره به تن کنید برای انواع مقابله ها. نشستن های گناه آلود اکثرا در شب اتفاق می افتد و بیشتر ادراک گناه برای اهل گناه، اتفاق می افتد.

فکر کردن ها، مطالعه ها و شناخت ها و مراقبه ها و گفتگوهای عالمانه عمل خیر عشایی است. جلسات قرآن شبانه بسیار از نظر انتقال مطالب مفید است و سریع.

افرادی که همیشه موفق هستند یعنی هر پنج زمان را بصورت کامل دارند. اما خیلی از افراد، در یکی از اوقات اختلال دارند. برخی در سیستم شان صبح ندارند و نهفتگی را نمی توانند به عمل سوق دهند.

اگر کسی ظهر داشته باشد، اکثرا حتما به عصر می رسد.



ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

مغرب و عشا و صبح و ظهر و عصر، هر کدام شأن اصلی دارند، مثل غلبه استغفار. غفران حالت ترمیم از آن چیزی است که شروع شده است. شما بعد از ترمیم می‌گویید مصونیت و این را مولفه اصلی قرار می‌دهید، بقیه حرف‌هایی که در دعا می‌زنید ذیل این قرار می‌گیرد. مثلاً اگر بعداً خواستید «حمد» را بررسی کنید، در مغرب حمد مستغفرانه و در عشا حمد مستعاذانه است و رنگ مولفه اصلی را به خودش می‌گیرد. اگر ترمیم در مغرب و مصونیت در عشا باشد، حتماً حمد را در مغرب و عشا دارید، ولو در هر دو بگویید: (الحمد لله)

این که این را به قصد ترمیم گفته‌اید یا به قصد مصونیت/ف این گونه اثرش نیز متفاوت می‌شود. در همه دعاها استعاذه و تهلیل و ... دارید، اما باید بدانید که مولفه اصلی چیست و کل دعا را باید با این مولفه اصلی بخوانید. فعلاً ترمیم و مصونیت را از دعا استخراج شد و این که بقیه مولفه‌ها را چطور بچینیم، مبحث متفاوتی است.

اگر دقت کرده باشید، هر چه این تعقیبات به سمت عمل می‌رود، می‌بینید که ترمیم در مغرب و مصونیت در عشاء است. هر چیزی در عشاء است، حالت حرز و حصن است.

تعقیبات نماز صبح

این دعا خیلی عجیب و بزرگ است.

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً)

فعلاً در نظر نگیریم که (شهادت) در این مرتبه ظهور پیدا می‌کند. بحث (تهلیل) را نیز در نظر نگیریم، (سبحان الله) و باقی را نیز در نظر نگیریم. این موارد مظاهر و تجلیات توحید است. لفّ و نشر این موارد و انواع ذکر مهم است و باز این موارد را در نظر نگیریم.

اصل دعای حضرت صدیقه (علیها السلام) روی «صلوات» می‌آید.

فعال شدن صلوات:

زیرا در این قسمت آمده که (صلّ علی جبرئیل و ...)

در این دعا استغفار و همه اذکار در اطراف صلوات چیده شده است.

در آخر دعا است که پیمودن راه خیر جز با صلوات نیست.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي نَصْرَهُمْ وَ أَشْهَدْنِي أَيَّامَهُمْ وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ مِنْكَ عَلَيْهِمْ وَاقِيَةً حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِمْ إِلَّا بِسَبِيلِ خَيْرٍ وَ عَلَى مَنْ مَعَهُمْ وَ عَلَى شِعَتِهِمْ وَ مُحِبِّهِمْ وَ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)^{۱۰}

جستجو شد که صلوات را چگونه می‌شود معنا کرد؟ که این معنا آمد:

جریانی از وقایه و تقوایی که مرا به آن‌ها متصل می‌کند و من را در شیعیان و محبین آنان قرار می‌دهد. اصلاً محل تفکیک خیر و شر است، منتها خیر و شر است که عملیاتی است. در واقع ظهور خیر برای اقدام و عمل صبح می‌شود و اگر کسی صبح نداشته باشد در هاله‌ای از ابهام خواهد بود و سبیل خیرش مسدود خواهد بود. در تعقیبات دیگر نیز هست اما در این جا حلقه واسطه پنهانی‌ها و آشکارشدن است. مثلاً شما شب تصمیم داشته‌اید چندین کار انجام دهید، حاضرشدن اعمال برای اقدام، در صبح است، در صبح وضوح عمل داریم، به این ظهور تبعیت و اطاعت در اعمال می‌گویند.

مغرب: ذخیره‌سازی

عشاء: مصونیت‌سازی

صبح: تبعیت‌سازی

به جای تبعیت، قیام برای عمل هم می‌توانیم بگوییم، مدلی برای آماده‌سازی است، منتها باید حتماً محوریت حکم در اعمال، در صلوات ضرب شود.

^{۱۰}. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص: ۲۲۷

صبح از یک جهت رنگ شب را می گیرد، از این جهت که برنامه ریزی در آن است و در آن فهرستی از عمل است. فهرستی از عمل که بیاید برنامه ریزی است. شکلی از روز هم در خود دارد که وقتی اولویت بندی برای اقدام است. اقدام برای اجرا است اما نه شب است و نه روز. حالا در این وسط که بین این دو رد و بدل می شود، باید حتما جریانی از وقایه و عنایتی از بالا به پایین که صلوات است، باید ایجاد شود. جریانی از وقایه است که در سوره غافر هم آمده است. در این فهرست اولویت برای اقدام، ملائکه دخل و تصرف می کنند، قاعده محو و اثبات براساس غفران سیئات اتفاق می افتد. بنابراین هر کاری که شما اول شروع کنید، مثل دومینو می شود، اگر شما صبح ۱ ساعت تأخیر داشته باشید تا شب همه اش به تأخیر می افتد. اهمیت بین الطلوعین به این خاطر است که از برنامه تا اقدام باید تغییر در آن ها ایجاد شود.

خود صلوات یک وجه آن، «استغفار» است. بخشی از این برنامه مربوط به این بزرگواران است.

«عمل» مستقیما به «حمله العرش» وصل می شود. این ها مربوط به این بزرگواران است. یعنی اعمال اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص حضرت صدیقه (علیها السلام)، برخی جریانی است متصل به «میکائیل» و «اسرافیل» و ... است و دلیلش این است که این ها چون امامت شیعه را دارند، سلسله ای از جریان را در کل عالم شکل می دهند، کسی که این دعا را خوانده ۱۸ سال بیشتر عمر نکرده و برای تمام نظامات عالم طراحی داشته است و اگر یک ظرف از زمین بلند می کرد یا حرفی می زد، جریانی از نزول ملائکه داشته است. بعد، سراغ انبیاء و همه اهل توحید و ... رفته است.

حتی ایشان در دعایشان همه آن هایی که صلوات فرستاده و صلوات نفرستاده اند را نیز احصاء کرده اند. ما در حال حاضر در حال استخراج شأن صبح هستیم. شأن صبح اتصال به وسائط برای اقدام است، شما برنامه خود را دارید ولی آنان برای اجرا باید در این برنامه دخل و تصرف کنند، حتی از اولین برنامه. یک فرد بازاری تجربه کرده است که اگر اولین مشتری شگون داشته باشد، تا آخر روز حس خوبی دارد که امروز خوب دشت می کنیم! این ها صبحی هستند. یکی که خریدار خوبی برایش بیاید تا آخر روز خوب خواهد بود.

افراد فعال سازی مولفه اتصال به غیب را در اقدام برنامه ها فعال می کنند. حتما باید به عالم غیب متصل شد. این یک استخاره عملی است. بنده خدایی بود که از صبح برای هر کارش استخاره می کرد. او دلش می خواست که وصل به

جایی باشد که به او بگویند که کار خوب کدام است. دلهره‌اش بیشتر است، چون با مردم در تماس است. استخاره درست است اما نوع استخاره درست نیست. اتصال به غیب است.

(..وَصَلِّ عَلَى جِبْرِئِلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ أَجْمَعِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً حَتَّى تُبَلِّغَهُمُ الرِّضَا وَ تَزِيدَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ..)

ملائکه خیلی کاربلد هستند. مثلاً من کاری کرده‌ام که خیلی بد بوده است اما اثر خوبی گذاشته؛ یعنی ملائکه کارشان درست است! البته گاهی هم در کار ما شیطان می‌افتد. یعنی کار خوب انجام داده‌ایم، اما بد می‌شود! یعنی در کارهای ما یا نقش ملائکه پررنگ است یا شیطان. این بستگی به روح جاری دارد. لذا کاری که انجام می‌دهید حتی آن طور که در ذهن شما است، اثرش باقی نمی‌ماند. اگر ملائکه باشد اثرش بسیار بیشتر است و اگر شیطان باشد، تخریش خیلی بیشتر.

صلوات شما بر جبرئیل و میکائیل و ... کارها را درست می‌کند. به نظرم سیر اتصال انسان به غیب، مشروط به داشتن انواع مشاهدات غیبی است که در ساختار انسان اتفاق می‌افتد. یعنی اتصال با انواع شهود اتفاق می‌افتد. این طور نیست که مبهم باشد و دعای کامل، سرّ این انواع شهود را بیان می‌کند. نکته این است که بهره‌مندی از صلوات که بهره‌مندی از غیب است، منوط به درک این فراهاست. مثال را می‌گوییم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ وَ السَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ..)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ؛ این که فرد «کرام الکاتبین» را ببیند و در ساختار وجودی‌اش تعریف شده باشد. یعنی کاتبینی که کریم هستند و از سر کرامت همه چیز را می‌نویسند. بهره‌مندی از صلوات، منوط بخ شهود کرام الکاتبین است. همین یک صلوات کافی است.

«وَالسَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ»؛ مگر همان کرام الکاتبین نیستند؟ خیر. این‌ها در سوره مبارکه عبس آمده، ملائکه‌ای که ارزاق آسمانی را توزیع می‌کنند، این‌ها رزق آورند. مشاهده باعث صلوات می‌شود. وجود «السَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ» منجر به اتصال می‌شود. اگر سفره، کرام البرهه نداشته باشد ارزاق را دریافت نمی‌کند و این‌ها از آن علوم نورانی است که دیگر نیازی به چیز دیگری ندارد.

این‌ها نیاز به مواجهه دارند. صحنه به صحنه کرام الکاتبین عوض می‌شوند، باید صفحه بیاید تا بنویسد بنابراین دیگر کاری به شب ندارد.

(.. وَ صَلَّ عَلَى مَلَائِكَةِ الْهَوَاءِ وَ مَلَائِكَةِ الْأَرْضِ السُّفْلَى وَ مَلَائِكَةِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْأَرْضِ وَ الْأَقْطَارِ وَ الْبَحَارِ وَ الْأَنْهَارِ وَ الْبَرَارِی وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْقِفَارِ وَ صَلَّ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الَّذِينَ أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَسْخِيحِكَ وَ عِبَادَتِكَ ..)

نکته اینجاست که صبح این مولفه صلوات را دارد.

تعقیبات ظهر

علت این که در هر کدام از این‌ها صلوات است به خاطر اتصال به غیب است اما صبح به طور خاص محلّ صلوات است.

باید فعال‌سازی‌ها از مغرب باشد. اگر دشمن‌شناسی نکنید، صلواتان فعال نمی‌شود. این خاصیت زمان است، علت عدم بهره‌برداری از صلوات عدم مصونیت است.

بدی آدم این است که اگر در اولی به مشکل بخورد، در بقیه نیز به مشکل می‌خورد، خوبی‌اش هم این است که اگر اولی را یک قدم جلو برود، همه را یک قدم جلو خواهد رفت!

در حال حاضر ما قصد کشف این وضعیت‌ها را داریم «بما هو هو»، بعد ممکن است ببینیم که نظم بین این‌ها و نکات عملیاتی‌اش به چه نحوی خواهد بود. خواننده یا شنونده این بحث طوری نیست که در وضعیت مطلوبی بزرگ شده باشد، خانواده و جامعه‌اش در نظام ولایی و معصوم رشد نکرده و مستضعف بوده است، یتیم بوده و در شب و امام را ندیده است و حالا باید خودش را از استضعاف بیرون بکشد. باید امامت مغرب و امامت صبح و... را بپذیرد. مغربی که امام است. این که این موارد را با لفظ «امام» می‌گوییم به خاطر شأن آن‌ها است. به زمان شأن داده چون به عمل شأن داده است. «هبوط» شأنیت بخشی به زمان است و گرنه او را به زمین نمی‌آورد. زمان عنصر تدبیر است. اینکه «زمان» را بالا می‌بریم برای این است که این زمان‌ها با زمان‌هایی که در ذهن عامه وجود دارد، متفاوت است. «زمان» معادل ۵ تن آلِ عبا است؛ می‌شود ظهور علوی و فاطمی و نبوی. ظهور نبوی، مغرب است. ظهور علوی عشا است. ظهور فاطمی صبح است. ظهور ظهر، حسنی و ظهور عصر، حسینی است. این گونه است که ایام و ساعات یک روز، یکسان نیست. مغرب و عشا و صبح و ظهر و عصر متفاوت است. نمازهایش با هم متفاوت است. تاکنون به این

تفاوت‌ها این گونه نگاه نشده است و این اشکال از سطحی‌نگری ماست. حال برویم شأن هر کدام را بدانیم. در وهله اول این است که انسان مقامات این‌ها را بپذیرد و نفی نکند و برای آن‌ها مقام و شأن قائل شود. خداوند می‌فرماید: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)^{۱۱} این‌ها در ادعیه نیز آمده است.

دعا هم ظنی الدلاله و هم ظنی السند است. دعا به گونه‌ای است که در فضای تشابهات است. ما قصد داریم از این تشابهات به محکومات‌شان برسیم.

از گمانه‌زنی شروع کرده و با تحلیل‌های عقلی به ثبات می‌رسیم و این مسیر راه فرار ندارد.

(هُوَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَنْعِمُهُ بَلَّغْتُ مَا بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ وَالْعَمَلِ لَهُ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ وَالطَّاعَةِ لَأَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاحِدَةً لِّشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ وَلَا مُتَحِيرَةً فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي إِلَى دِينِهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي أَعْبُدُ شَيْئًا غَيْرَهُ)^{۱۲}

این دعا من را به عمل می‌رساند.

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَعَمَلَهُمْ وَنَجَاةَ الْمُجَاهِدِينَ وَتَوَابَهُمْ وَتَصَدِيقَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَوْكُلَهُمْ..)

در این ظهور کامل، چه چیزهایی مهم می‌شود؟ «قول»، «عبودیت»، «عمل»، «مجاهدت»، «استمرار»، «رغبت»، «اطاعت»، «تصدیق» و «توکل» مهم می‌شود و همه این‌ها دلالت به «استمرارسازی» دارد. یعنی استمراری که قول و عبودیت و مجاهدت و اطاعت و غیره مهم می‌شود.

انسان یک قوای استمراری نسبت به یک عمل دارد و وقتی کاری را شروع می‌کند، نیاز است که بررسی کند تا کارش خطا نباشد. اگر جایی را خطا رفت، باید برگردد. پس اول باید یک نقشه برای رجوع داشته باشد.

رجوع در صلوات رو به بالاست اما در ظهر رجوع به کار است. مرتب و مکرر مراجعه می‌کنید. واژه‌هایی مانند «انابه» و «اواب» مثل سوره‌های ص و ق. واژه‌ها، واژه‌های ظهوری هستند.

این جا مرگ خیلی مهم می‌شود. اگر مرگ را در نظر نگیرد، آن استمرار سخت می‌شود.

^{۱۱} سوره الرحمن، آیه ۲۹

^{۱۲} . فلاح السائل و نجاح المسائل، ص: ۱۷۳

(وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ بَلَغْتُ مَا بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ ...) از این قسمت «استمرار» را برداشت کردیم. در واقع شما وقتی «نعمت» را بیان می کنید باید حواستان باشد که در «علم» و «رغبت» و «طاعت» کم نیاورید و اینها عناصر استمرار است. شما باید نعمت را به کاری تبدیل کنید. اگر وسط کار رغبت خشک شود، آن کار نیز رها می شود. اگر وسط کار علم تمام شود، مسیر کج می شود. اینها خیلی عجیب است.

تعقیبات عصر

(سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ سُبْحَانَ مَنْ يُحْصِي عَدَدَ الذُّنُوبِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي كَافِرًا لِّانْعَمِهِ وَ لَا جَاهِدًا لِفَضْلِهِ فَالْخَيْرُ مِنْهُ وَ هُوَ أَهْلُهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ مِمَّنْ أَطَاعَهُ وَ مِمَّنْ عَصَاهُ فَإِنْ رَحِمَ فَمِنْ مَنْهُ وَ إِنْ عَاقَبَ فَبِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَبِيدِ)^{۱۳}

بخوانید تا این که برسد به این بخش از دعا:

(اللَّهُمَّ أَنْزِعِ الْعُجْبَ وَ الرِّيَاءَ وَ الْكِبَرَ وَ الْبَغْيَ وَ الْحَسَدَ وَ الضَّعْفَ وَ الشَّكَّ وَ الْوَهْنَ وَ الضَّرَّ وَ الْأَسْقَامَ وَ الْخَذْلَانَ وَ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيْعَةَ وَ الْبَلِيَّةَ وَ الْفَسَادَ مِنْ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ جَمِيعِ جَوَارِحِي وَ خُذْ بِنَاصِيَّتِي إِلَى مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ)

به نتایج دست یافته است. حالا ممکن است با این نتایج، تعجب کند که چقدر کار کرده ام، به این «عجب» می گویند.

دیگران برایم مهم شوند، «ریا» می شود، به واسطه دستاورد «مغرور» شوم، «بغی» کنم، «حسد» بورزم. احساس ضعف کند که دستاوردهایم کافی نیست و «شک» کنم. سست شوم، تبدیل به «اسقام» شود. «خذلان» اتفاق افتد. از دیگران به من «مکر» برسد. از پشت پرده به من ضربه بزنند. «فساد» اتفاق بیافتد و همه این موارد در ارتباط با دریافت هاست. از یک طرف نیاز به حرکت مجدد در او است و از طرف دیگر نباید احساس کند به نتایج کافی برسد و به سکون برسد. حفظ دستاوردها مهم است و این که آن دستاوردها کافی نبوده و استمرار برای کفایت مهم است. پس مقام

^{۱۳}. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص: ۲۰۳

عصر چه مقام باشکوهی است و دو آیه آخر سوره انشراح است. نامش «قیام‌سازی مجدد» است. باید رغبت‌های جدید تولید کند.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ ذَنْبِي وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَآمِنْ رَوْعَتِي)

این‌ها جزء همین جریان است. (و استر عورتی) یعنی انسان هر کاری کند، یک‌سری عیوبی در او هست و آن‌ها حذف نمی‌شوند، خدا باید پوشاند. مثلاً این که من ابروهایم این‌گونه است و بقیه ممکن است بگویند که این آدم خشنی است! این خداست که آن بدی را می‌پوشاند. انسان محکوم به یک‌سری عیوب است. با این که یک‌سری دستاورد دارد اما دغدغه‌ها و عیوب هم چنان هست.

آدم وقتی دستاوردهایش را می‌بیند احساس می‌کند که آن‌چه که می‌خواست نبود و می‌بیند که دستش خالی است. نگاه که می‌کند فقط عیب و ذنب، فقر و شکستگی می‌بیند.

در همین حالت هم ناراحت نمی‌شود بلکه به خدا می‌گوید که خدایا خودت کامل کن. در دعای عصر فرد واقعا خالی است:

(اللَّهُمَّ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَاسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ بِمَا جَنَيْتُ عَلَيْهَا فِرْقًا مِنْكَ وَخَوْفًا وَطَمَعًا وَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَقْطَعُ الرَّجَاءُ وَلَا يَخِيبُ الدُّعَاءُ)

نداشته‌هایش را به عنوان «جنایت» می‌بیند. پشتش خالی است. «خوف» و «طمع» زیاد دارد و این‌طور فکر می‌کند:

(فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَمُوسَى كَلِيمِكَ وَعِيسَى رُوحِكَ وَ مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَ نَبِيِّكَ ص أَنْ لَا تَصْرِفَ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ عَنِّي حَتَّى تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَتَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ)

عصر مقام ضجّه زدن است. این قسمت حیثیت‌های اجتماعی را بیان می‌کند:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْ ثَارِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَانْصُرْنِي عَلَى مَنْ عَادَانِي اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ مُصِيبَتِي فِي دِينِي وَ لَا تَجْعَلَ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّي وَ لَا مَبْلَغَ عِلْمِي)

در ادامه خودش را برای مرحله بعد آماده می‌کند (مغرب):

(اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي وَ أَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي وَ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي إِلَيْهَا مَعَادِي وَ اجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ)

خدایا تا آنجایی که می‌دانی «حیات» برایم خوب است، زنده باشم و همین‌طور بقیه دعا. مثل کسی که به اتمام کارش رسیده است، بررسی می‌کند.

حالا ببینیم که با این‌ها می‌خواهیم چه کنیم.

نتیجه‌گیری

قاعده کلی: لازم نیست که ساختارها را با هم درآمیخته کنید! این دستگاه به ما می‌گوید که:

هر فردی لازم است خودش را از نظر مراحل رشد بشناسد. چون در هر سنی اقتضائاتی دارد و این طبیعی است. من اگر در ۷ سال پنجم هستم، یک‌سری اقتضائات دارم که باید انجام بدهم. پس فرد باید ملاک‌هایی برای سنجش خود داشته باشد.

وقتی ملاک‌هایی برای سنجش داشته باشید و خود را بسنجید، حل می‌شود و نهایتاً می‌بینید که در مرحله سوم هستید آن‌هم تا فلان درصد. پس باید اهتمام شود به کارهایی که خلل و فرج‌های رشد را ترمیم می‌کند. یک‌سری امور و اعمالی را در زندگی تعریف می‌کنیم که خلل و فرج‌های من را ترمیم کند. این شناسایی ضرورت پیدا می‌کند.

مثلاً من الان مرحله دوم یا سوم هستم، تشخیص می‌دهم و می‌بینم که آیا قدرت عمل دارم یا نه.

مرحله اول:

سوال: آیا به صورت محسوس و عینی آنچه که برایم نفع یا ضرر دارد را متمایز می‌بینم؟ و می‌توانم از آنچه برایم ضرر دارد اجتناب کرده و به آنچه نفعم در آن است روی آورم؟

فرد به صورت محسوس و عینی چیزهایی که برایش نفع دارد را از آن چه که مضر است، تشخیص می‌دهد و از آن چه برایش ضرر دارد، دست برمی‌دارد.

در این مرحله گرایش به منفعت است.

طیب نفعش عینی است اما خیر، انتزاعی است. اگر من فهمیدم که فلان چیز برایم طیب است اما آن را نخوردم یعنی در مرحله اول نقص دارم.

مرحله دوم:

سوال: آیا شما در مواجهه با نیازها و مسائل زندگی می‌توانید خود به تنهایی خیر بودن آن را تشخیص و تعیین کنید و آیا پس از تشخیص، قدرت عمل به آن را دارید؟

اگر بگویید بله، پس می‌رویم سوال بعدی. مثلاً می‌گویید که ۹۰٪ یا ۵۰٪ این گونه است. اگر کسی گفت اغلب یا همیشه می‌گویم بسیار خوب، برویم مرحله بعدی.

مرحله سوم:

سوال: آیا آن کار خیر را که انجام می‌دهید با وجه خلاقانه انجام می‌دهید که هر بار بیشتر از دفعه گذشته، از آن خرسند می‌شوید؟

اگر بله، پس مرحله رشد سوم را گذرانده‌اید. آن‌هایی که مرحله سوم را گذرانده‌اند می‌گویند که اغلب، ما می‌توانیم یک کار خوب را انجام دهیم و به نحو احسن از پس آن برآیم.

کسی که در مرحله دوم قرار دارد و هنوز از پس آن برنیامده است، باید کارهایش را به سمت کارهای بنیادین ببرد. باز باید کلاس برود و آموزش ببیند. اگر ۲۴ ساعت برنامه‌ریزی می‌کنید، اغلب درستان را در آموزش به سر ببرید و این در برنامه‌های نهفته محقق می‌شود و نباید آدم اجرایی بشوید که (لم تقولون ما لا تفعلون) باشید. کسی که کار خوب را نمی‌داند و نمی‌تواند با خلاقیت آن را اجرا کند، نباید کارهای شود و گرنه آن‌جا را تباه می‌کند! مثل این که شما سمتی را به یک شاگرد راهنمایی داده‌اید. این فرد فقط ظاهرش بزرگ شده است. او به مطالعه بیشتر نیاز دارد.

مرحله چهارم:

سوال: این‌ها همه با یک سوال نیز فهم می‌شوند. آیا وقتی کار خوبی انجام می‌دهید، می‌توانید آن را به انواع متفاوتی انجام دهید که هم در شما رغبت ایجاد شود و هم جوهره رغبت را در دیگران فعال کنید؟

خوبی را می بینم مثل سلام کردن. آیا می توانم خلاقیت در سلام کردن داشته باشم؟ آیا می توانم اطرافیانم را که می بینم، با نسبت های مختلفی که خدا برای آنها قرار داده بینم و حقوقی که خدا برای آنها می شناسد را بینم و آنها را ادا کند.

آیا نسبت هایش را می شناسد؟ آیا نقش ها را می شناسد؟ آیا حقوقی که خداوند در ازای آنها قرار داده است را می داند و آنها را ادا و رعایت می کند؟

مرحله پنجم:

سوال: در مواجهه با این سوال باید پاسخ بدهد که وقتی با مسائل فردی و اجتماعی مواجه می شود آیا می تواند نحوه انجام دادن آن عمل، چه فردی و چه اجتماعی را به نسبت حق و به نسبت امام ترسیم کند، و به درستی بگوید که آن کار را امام به چه نحوی انجام می دهد؟ باید شناخت پیدا کند و بتواند عمل کند.

این مرحله در حکم شناخت الگوهای رفتاری و باوری امام نسبت به مسائل مختلف و انطباق کامل با آن الگو.

این دوره «عصر» انسان است.

والعصر، ان الانسان لفسى خسر

قسم به چنین انسانی.

این انسان با امامش یکی شده است. چون این آدم به عصر رسیده است و به آن قسم نیز خورده می شود. پس همه کسانی که ایمان و عمل صالح و تواصی به حق و صبر دارند، در منطقه «والعصر» هستند.

هر کدام از این دوره ها برنامه تولید می کند:

برنامه های دوره اول نوعا برنامه های ذخیره ای است.

برنامه های دوره دوم حالت تهاجمی است، با رویکرد دشمن شناسی است و آزمون و خطا دارد (مقاوم سازی)

برنامه های دوره سوم تهاجمی به صورت ایجابی است. اجرای برنامه های کمال آفرین است.

دوره چهارم منفعت‌رسانی است. کسانی که دوره چهارمی هستند همه شأن منفعت است. فرد به مقام انعام می‌رسد و تمام فعل و انفعالاتش نفع است.

دوره پنجم، دستاوردها و برنامه‌های جدید است. طراحی‌های جدید و مدل‌سازی مطرح است.

اعمال و امور متناسب با خود را در هر مرحله تشخیص دهد.

ما وقتی درباره علما حرف می‌زنیم آن‌ها را در دوره پنجم می‌بینیم و می‌خواهیم ما هم در مرحله پنجم عمل کنیم. ولی فرضاً تویی در دوره اول و دوم هستی، باید از آیت الله بهجت دوره دوم تبعیت کنی تا به پنجم برسی!

مثلاً کتاب‌های شهدا را می‌خوانند در حالیکه ۱۷ ساله است و بعد می‌خواهد شبیه همسر شهید شود، این نه ازدواج می‌کند و نه بچه‌دار می‌شود. آن‌ها هم که می‌خواستند شهید را بزرگ جلوه دهند با دوره چهارم و پنجم گفته‌اند و با اغراق آورده‌اند.

تو باید سیر رشد خودت را طی کنی. بعد گفته می‌شود که «اسوه‌سازی» باید کرد! مگر می‌شود که اسوه‌سازی و الگوسازی نداشته باشیم؟! اگر اسوه‌سازی مراتب داشته باشد، آن وقت درست است. این که سیره یک امام در دوره پنجم باشد که نمی‌توان به آن عمل کرد...!

می‌گویند پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوره حمد خواندند و بعد بیماری فرزندشان شفا یافت! رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در دوره پنجم بود اما شما برای بیماری باید بروید دکتر.

خصوصیت این بحثی که داشتیم این است که به صورت نقادانه و متمایزانه تشخیص دهید که چه کاری برای آن دوره لازم است. کاری که بچه ابتدایی یا راهنمایی انجام می‌دهد، متناسب با ساختارش است، مثلاً شاگرد شما می‌گوید که خانم، من شما را خیلی دوست دارم، شما نماز صبحتان چقدر طول می‌کشد؟ من با تعقیبات نماز را، یک ساعت می‌خوانم. می‌شود من هم مثل شما بخوانم؟ نه. شما نمازت را بخوان و بعد از آن، یک صلوات بفرست.

هر عملی لباس زمان و دوره را به خود می‌پوشد و به هر عملی به مصلحت فرد و کمال او اقدام می‌کند. به چنین عملی عمل «خیر» گویند و غیر آن را «شر» گویند.

شو: عملی که لباس زمان را به خود نپوشد و به مصلحت فرد اقدام نمی‌کند و چون پیشرفتی برای فرد حاصل نمی‌کند، برایش شر است.

اتمام هر عمل تا نتیجه.

اکثر افراد در این بخش به مشکل دارند.

حال که متوجه کارتان شدید، تا به نتیجه نرسیده‌اید کار را تمام نکنید.

اگر کسی موارد ۱ و ۲ را نداند و فقط مورد ۳ را عمل کند و هر عملی را به نتیجه برساند، خود به خود دوره‌های قبلی را ترمیم می‌کند اما اگر نکته ۳ را عمل نکرد، همان قبلی‌ها نیز فایده‌ای ندارد.

مهم‌ترین کار برای انسان آن است که هر عملی را که از مغرب شروع می‌کند تا عصرش ادامه دهد. پس باید زمان هر عمل را بشناسد. مثلاً شما تدبیر می‌خوانید؟ بله. کدام مرحله‌اید؟ مغرب. پس باید تا عصر بروید. به نفعتان است که بگویید صبح یا ظهر. پس خودزنی نکنید! حالا که ۳ قرن است در مغرب هستید، بهتر است که کنار بگذارید! برخی از جواب‌ها خیلی بد است.. اگر کسی بگوید من ۵ سال است در مغرب مانده‌ام باید برود کار دیگری انجام دهد..

جلسه آینده برای ایام هفته این مورد را بیان می‌کنیم. شما نیز تعقیبات را بررسی کرده و چنانچه انتقادی بود، مطرح بفرمایید.

برای سلامتی همه کسانی که به اسلام و مسلمین خدمت می کنند و جزء مجاهدین الهی هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث «عمل» را در سوره مبارکه زلزال آغاز شد و قصد داریم مبحث «خیر» و «شر» بودن عمل و «مثقال ذره» آن را بررسی کنیم.

مطالب مطرح شده در این چند جلسه ممکن است ابهاماتی را ایجاد کرده باشد و سوالاتی را به همراه داشته باشد. جواب این مجموعه از سوالات، منوط به فهم بحث امروز است.

عمل با زمان نسبت دارد. هر زمانی عمل خاصی را می طلبد و خیر بودن هر عملی منوط به تشخیص زمان آن عمل است و اگر عنصر زمان در عمل لحاظ نشود، آن عمل از خیر بودن ساقط می شود. هر عملی هم از خیر بودن ساقط شود در واقع لباس شر را به خود می پوشد. در واقع شر به دلیل فقدان خیر به عمل بار می شود.

اوقات پنجگانه به عنوان محور اصلی بحث زمان مطرح شد. اقتضائات اوقات بر اساس ادعیه حضرت صدیقه (علیها السلام) استخراج شد. اقتضائاتی که هر کدام از اوقات دارند، جنس عمل و نوع عمل را مشخص می کند. خیر بودن می شود، تناسب نوع عمل با اقتضاء وقت.

از این که عمل با زمان نسبتی دارد شروع کردیم و دیدیم که عمل خیر در واقع لباس وقت مقتضی خودش را به خوبی می پوشد. بحث را به صورت ایجابی انجام می دهیم و در واقع آنچه می گوییم برای عمل خیر است و عمل شر از فقدان عمل خیر ایجاد می شود.

این بحث ها پژوهشی است و نه آموزشی. در بحث پژوهشی ابتدا باید فرضیات را شنید و بعد شروع به تمرین کردن کرد؛ مثل کلاس فیزیک.

زوال / عمل در

مسئله ذریه

۲۶

ادما / عمل

عمر / عمل

آفتاب / عمل

برای عمل / عمل

لحم / عمل

ضرب / عمل

هر عمل / عمل

عمل با زمان / عمل

هر زمان / عمل

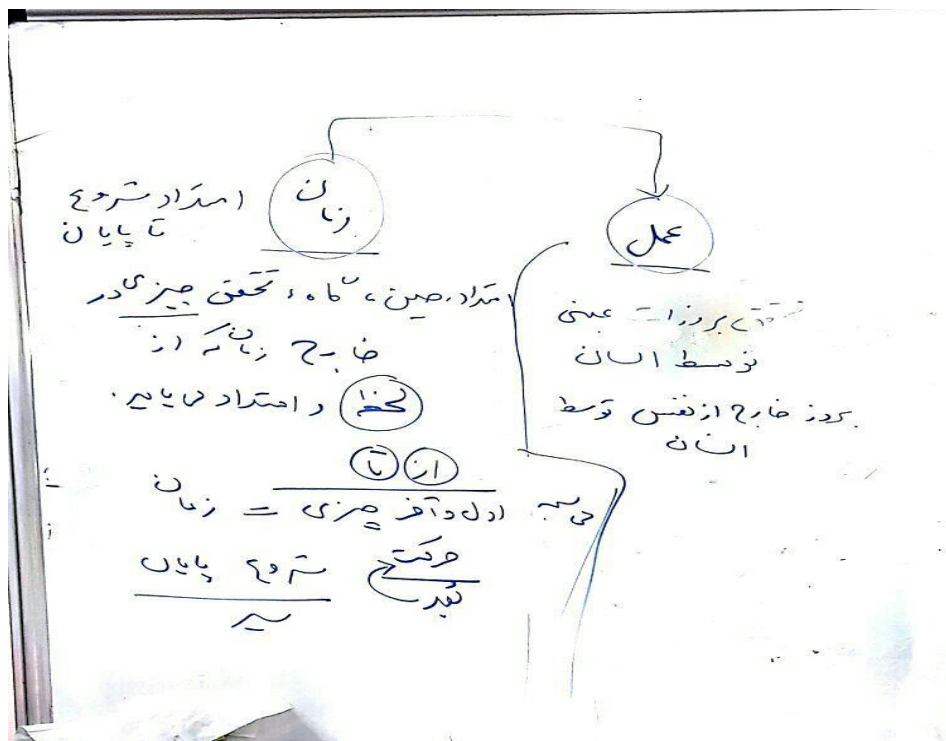
ضرب / عمل

آر / عمل

در واقع / عمل

هر عمل / عمل

زمان داریم و عمل. عمل در کتاب عمل تعریف شده است، اما به طور خلاصه به تحقق بروزات عینی توسط انسان «عمل» گویند. بروز خارج از نفس توسط انسان را «عمل» گوئیم. زمان در واقع اصالتی ندارد و گاه تحقق چیزی در خارج یا نفس الامر را «زمان» گویند که از لحظه شروع می شود و می تواند امتداد یابد. در واقع زمان خود بر اساس تحقق چیزی متولد می شود. مخلوقی است مثل سایه.



محاسبه اول و آخر چیزی که به آن «از ... تا ...» گویند، می شود «زمان». حتما در عالمی است که دارای بعد حرکت است و دارای شروع و سیر و پایان است. همین تعریف زمان را به عمل خیلی نزدیک می کند. هر آنچه امتداد شروع تا پایان دارد شامل زمان می شود.

اگر چیزی اول و آخر نداشته باشد مشمول زمان نمی شود. زمان خیلی با عمل مرتبط می شود. کانه وقتی عمل است آن شیء است که امتداد دارد. هر عملی از حالتی متولد می شود و به حالتی ختم پیدا می کند و حتما در دنیا دارای امتداد «از ... تا ...» است. معادل دانستن تعریف زمان و عمل خیلی اهمیت پیدا می کند. به این دلیل که بین این دو ارتباطی ایجاد می شود. عمل همان زمان است به اعتبار تحققش از انسان در خارج به نحوی که قابلیت جزا و پاداش می یابد.

زمان هایی که در آن ایمان و عمل صالح محقق شود قابلیت پاداش پیدا می کند و از خسر خارج می شود.

ممکن است تفاوت‌ها خیلی به چشم نیاید اما او دائما در حال تغییر است. نیت‌هایی که فرد دارد و شدنی نمی‌شود هم فرد را تغییر می‌دهد. نیتی که محقق نشود قدرت فرد را، در شدن‌های بعدی بیشتر می‌کند.

استخراج ویژگی‌های عمل از ویژگی‌های زمان

مفاهیم زمان: ثانیه، دقیقه، ساعت، روز، هفته، ماه، سال، دوره و در نهایت اجل. (این مفاهیم از بدیهیات است)

ثانیه: همان زمان که شروع می‌شود تمام می‌شود. طرفه‌العین

دقیقه: امتداد دارد.

ساعت: امتداد دقیقه‌ها

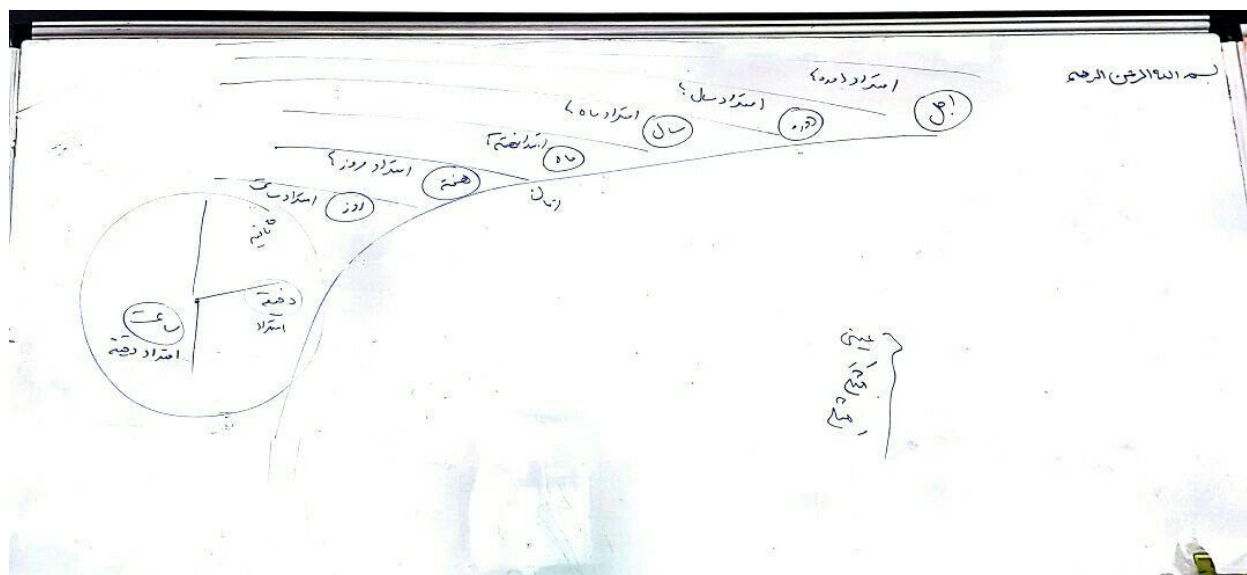
روز: امتداد ساعات

هفته: امتداد روزها

ماه: امتداد هفته‌ها

سال: امتداد ماه‌ها

دوره: امتداد سال‌ها



مفهومی از زمان را به صورت مثلی، مثلی یا عینی بسازیم. با یکی از این سه تا بحث را بیشتر می‌بریم اما انتقال حس در حالت عینی، خیل زیاد است. به اندازه تمام سال‌ها باید عمل صالح داشته باشید تا به قرب برسید.

برای زمان جعلی قائل می‌شویم که منفک از مخلوق بودن زمان است و زمان را انتزاعی می‌کنیم در حالی که کاملاً عینی است. درک از زمان ما نوعاً انتزاعی است، اما باید عینی باشد. سن من ۵۰ سال است یعنی چی؟ یعنی چند دوره رشد؟ چند سال؟ چند هفته؟ چند دقیقه؟

دعای کامل / صفحه ۱۵۲

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ وَ لَفْظَةٍ وَ لَحْظَةٍ وَ نَفْسٍ وَ صِفَةٍ وَ سَكُونٍ وَ حَرَكَةٍ مِمَّنْ صَلَّى عَلَيْهِ وَ مِمَّنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ وَ بِعَدَدِ سَاعَاتِهِمْ وَ دَقَائِقِهِمْ وَ سَكُونِهِمْ وَ حَرَكَاتِهِمْ وَ حَقَائِقِهِمْ وَ صِفَاتِهِمْ وَ أَيَّامِهِمْ وَ شُهُورِهِمْ وَ سِنِّيهِمْ وَ أَشْعَارِهِمْ وَ أَبْشَارِهِمْ وَ بِعَدَدِ زَنْةٍ ذَرًّا مَا عَمِلُوا أَوْ يَعْمَلُونَ أَوْ كَانَ مِنْهُمْ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ كَاضْعَافِ ذَلِكَ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

ذره: همان موقعی که شروع می‌شود، تمام می‌شود.

ساعت: پاره‌ای از زمان. امتداد زمان است. روزی که قیامت می‌آید؛ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ»

دقایق: دقیقه نیست، پاره‌ای از زمان که دقیق شود. دقت یافتن در زمان و قابل محاسبه شدن آن. عینی می‌شود یعنی بازه‌ای از زمان که عملی را بتوان در آن انجام داد با نتیجه مطلوب. دقت یافتن در زمان. زمانی که بشود کاری را با نتیجه مطلوب انجام داد. ساعت بیشتر در مورد انفعالات و واکنش‌ها است و دقیقه بیشتر به کنش‌هاست. عنصر دقت را در زمان وارد می‌کند.

سکون و حرکت: سرعت زمان است و تعیین‌کننده سرعت زمان است. سکون مطلق نداریم. این دو نسبی هستند. سرعت و شتاب زمان را تعریف می‌کند. زمان، سکون ندارد.

واژه‌ها در لسان عرب این گونه معنا نشده است بلکه در عرف روایی این گونه معنا می‌شود. ما فقط رویکرد خود را از حالت انتزاعی به عینی تغییر می‌دهیم. طبق این سیستم به راحتی عمل جایگزین زمان می‌شود.

حقائقهم: قوانین جاری در خود زمان؛ مثلاً اگر یک شیء به کره ماه برود حقائقش و قوانینش متفاوت می‌شود.

میقات: وقت‌های نتیجه است. وقت‌های نتیجه مثل اوقات می‌ماند، دارای ایستگاه‌های زمانی است؛ مثل صبح و ظهر غیره.

صفات: ویژگی‌های زمانی. میقات و صفات با هم در ارتباط هستند. در درون خودش خاصیتی پیدا می‌کند. صبح بودن ویژگی‌هایی پیدا می‌کند و در درون خودش خاصیت‌هایی ویژه دارد؛ مثلاً بین الطلوعین نخواهید. در غروب آفتاب نخواهید. این زمانی است که صفتی به خود می‌گیرد.

ایام: امتداد نهفته و آشکار می‌یابد. شب و روز می‌شود.

شهر: در محدوده دوازده تایی قرار دادن ایام. محدوده‌بندی شدن آن به نسبت یک دوره دوازده ماه. شروع دوره است. فصل‌ها از تقسیم همه روزها به چهار ایجاد می‌شود. بهار، تابستان، پاییز، زمستان. محدوده‌بندی روزها یک‌سری صفات ایجاد می‌کند. کارهای تابستانی و کارهای زمستانی، سیمای فعالیت‌ها را تغییر می‌دهد.

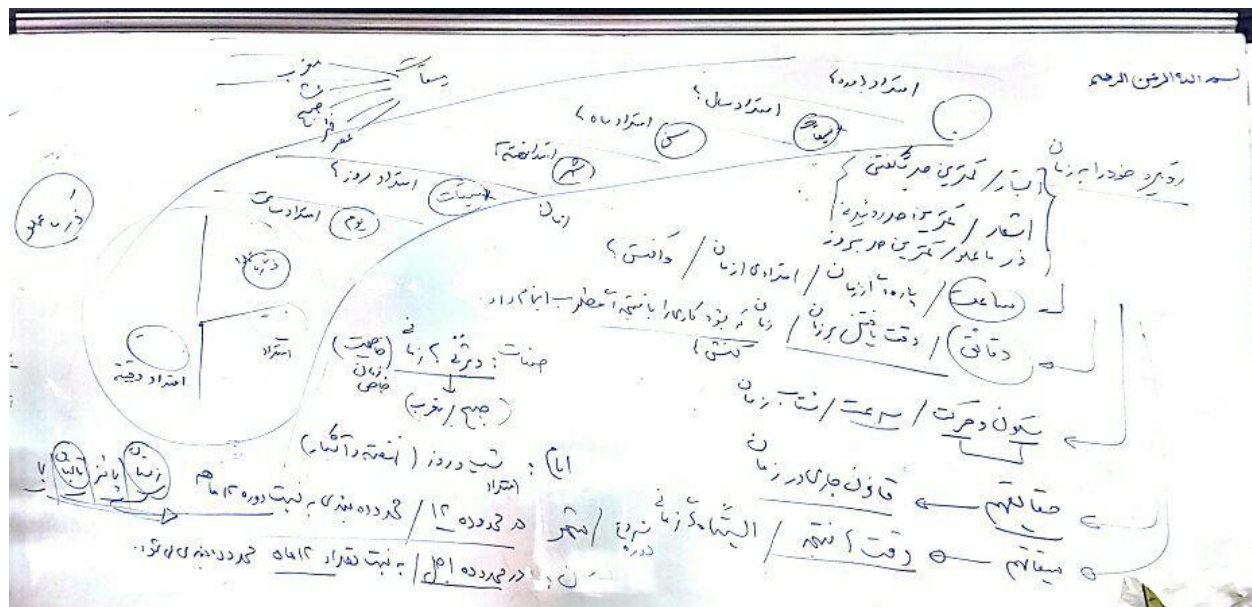
سن: سال پیدا می‌شود. در محدوده اجل و عمر به نسبت تعداد ماه‌ها محدوده‌بندی می‌شود. به نسبت اجل، محدوده-بندی می‌شود.

اشعار: کمترین حد روئیدنی

ابشار: کمترین حد شکفتنی

ذره ما عملوا: کمترین حد بروز

با این که این‌ها همه واژه زمانی بودند، این سه تای آخر زمانی نیستند.



یوم: امتداد ساعات

میقات: امتداد روزها

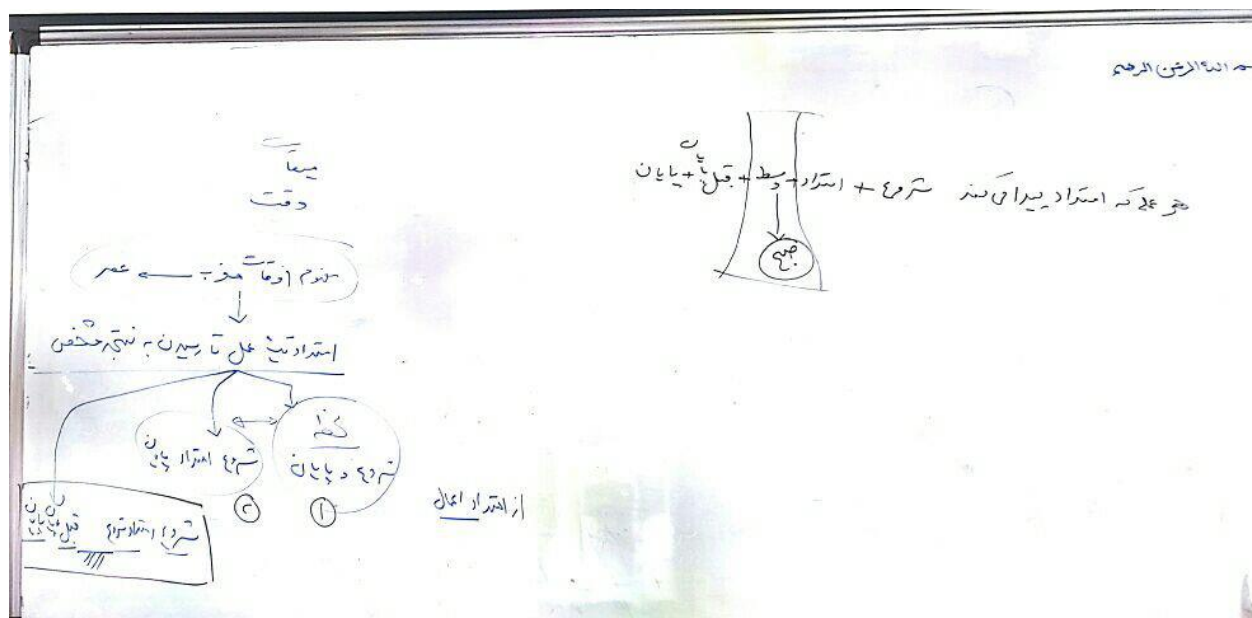
شهر: امتداد هفته‌ها

سن: امتداد ماه‌ها

میقات: امتداد سال‌ها. میقات جایگاه‌های مختلفی می‌تواند باشد. هر جایی که شما در انتظار اتفاق خاصی هستید. میقات را که پنج وقت مغرب، عشاء، صبح، ظهر و عصر است در همه موارد بالا قرار می‌دهیم. شأنیت وقت‌ها را مهمین بر وقت‌ها قرار می‌دهیم.

مغرب، عشاء، صبح، ظهر و عصر در این جا هم وارد می‌شود. مفهوم اوقات یا مغرب تا عصر از امتداد یک عمل تا رسیدن به نتیجه مشخص بوجود می‌آید. اگر عمل لحظه باشد مثل وقتی که به یک‌باره می‌ترسید، این فقط شروع دارد و پایان دارد و اگر کمی امتداد داشته باشد شروع دارد، امتداد و پایان و اگر کمی امتدادش بیشتر باشد، شروع دارد، امتداد شروع دارد، قبل از پایان دارد و پایان و همین‌طور اگر کمی امتداد بیشتر شود وسط هم متمایز می‌شود.

از امتداد اعمال پنج تا زمان ایجاد می‌شود.

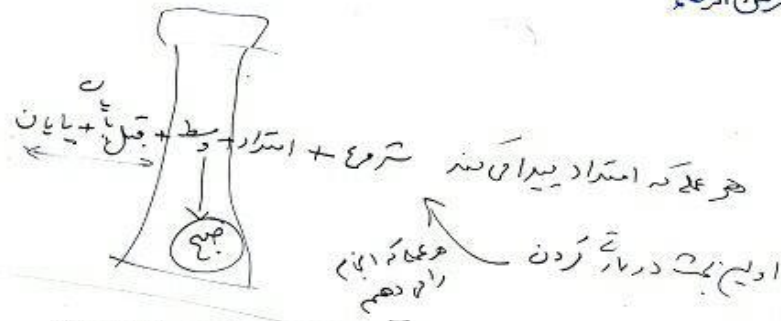


هر چیزی که از لحظه خارج می شود، می تواند پنج بُعد را داشته باشد. هر عملی که امتداد پیدا می کند شروع دارد، پایان دارد، قبل دارد و حالت وسط دارد و این وسط، صبح می شود. از نظر بعد زمانی صبح وسط قرار می گیرد. برای هر عملی باید دید که در کدام یک از این پنج منطقه هستیم و این اولین مهارت در کاربردی کردن بحث است.

شروع غذا خوردن کجاست؟ شروع غذا لزوماً همزمان با خوردنش نیست.

صبح می شود جایی که بسم الله غذا را می گوئیم. هر کاری شروع دارد، امتداد و پایان. هر کاری که به نتیجه نمی رسد، به خاطر گسسته شدن زنجیره عمل در جایی قبل از پایان است.

- ✓ هر عملی در صورت اتمام «از ... تا...» به کمال خود می رسد.
- ✓ برای اعمال لازم است شئونات آغاز، امتداد تا اتمام آن ها دیده شود.
- ✓ در تداخل اعمال باید بتوان شأن هر عمل را به صورت مجزا محاسبه کند.



* ادلا هر عملی در صورت آقا از ... تا ... کمال خود را رسد.
 * ثانیا کمال لازم است در امتداد آثار تا آثار آن شئون آن دیده شود.
 * ثالثا در نه افضل کمال با هم بتواند شأن هر عمل را بصورت تجزایی ببیند.

ساعت دوم

اگر هر کسی خودش و وضعیت خودش را در نظر بگیرد، در نقطه‌ای قرار دارد، اعمالی دارد، مدت زمانی دارد و در حال انجام کاری تا شب است.

شما دقیقا باید ببینید چه کاری انجام می‌دهید و چه نتیجه‌ای برایش در نظر گرفته‌اید. هر کسی هر جایی هست، در طول روز خود، کارهایی معین کرده که نتایجش برایش مشخص است و این در حالی است که او در یک فضای دیگری هم قرار دارد، مثلا هفته چهارم دی ماه است، روز شنبه ۲۳ دی ماه است و قبل از این ماه، ماهی دیگر است و نسبت به آخر سال کمتر از ۲ ماه مانده است و این نسبت به سال متفاوت است.

به طور مثال شما باید بگویید که این بیستمین جلسه امسال من است.

همان یک کار به نسبت ماه‌ها شأنیت‌های متفاوتی می‌گیرد. مثلاً من یک ربع به یازده، کاری را انجام می‌دهم بعد می‌بینم که به نسبت هر شنبه‌ای من این کار را انجام می‌دهم، یا نه من این شنبه را استثنائاً آورده‌ام که باز هم شأنیتی برای شنبه‌ها می‌یابد.

به نسبت دوره رشد هم که مثلاً اگر فرد ۳۰ ساله است، به هر حال اعمالی فرد ۳۰ ساله انجام می‌دهد که فرق دارد با فردی دیگر. مثلاً این کلاس را وقتی افرادی با سن بالا می‌شنوند عکس‌العمل متفاوتی دارند با افرادی با سنی دیگر. پس بحث دوره رشد نیز مهم می‌شود.

دوره رشد با سن متفاوت است، ممکن است فردی در بلوغ عاطفی باشد با سنی کم و ممکن است فردی در دوره بلوغ عقلی باشد با سنی بالا.

وقتی یک عمل در طول روز انجام می‌شود، در زمان‌های مختلفی احاطه شده است و این فرقی ندارد، هیچ زمانی را نمی‌بینید مگر این که در لایه‌های بالاتر زمان‌های دیگری وجود دارد که بر آن سیطره و احاطه دارد و به همین دلیل وزن اعمال متفاوت می‌شود. مثلاً اگر کسی که در دوره پنجم است و این مباحث را بشنود، چه بسا ممکن است به نظام‌سازی برسد اما یک نفر که در مرحله بلوغ عاطفی است، این مباحث را به همگرایی تبدیل می‌کند. پس تو در تو بودن این موارد خیلی مهم می‌شود.

در واقع این گونه می‌شود: «هر عملی، یا زمانی از شئون مختلف (ازمنه) که آن هم از جنس اعمال است، احاطه شده است.»

در اصل باید گفت که اول آن شئون زمانی بوده‌اند، پس اول دوره رشد، سال، ماه، هفته و روز شماسست.

مثلاً ممکن است فردی بگوید که این کلاس‌ها برایم جالب نیست، پس این فرد از قبل ذائقه‌اش نسبت به کار دیگری گرایش پیدا کرده است.

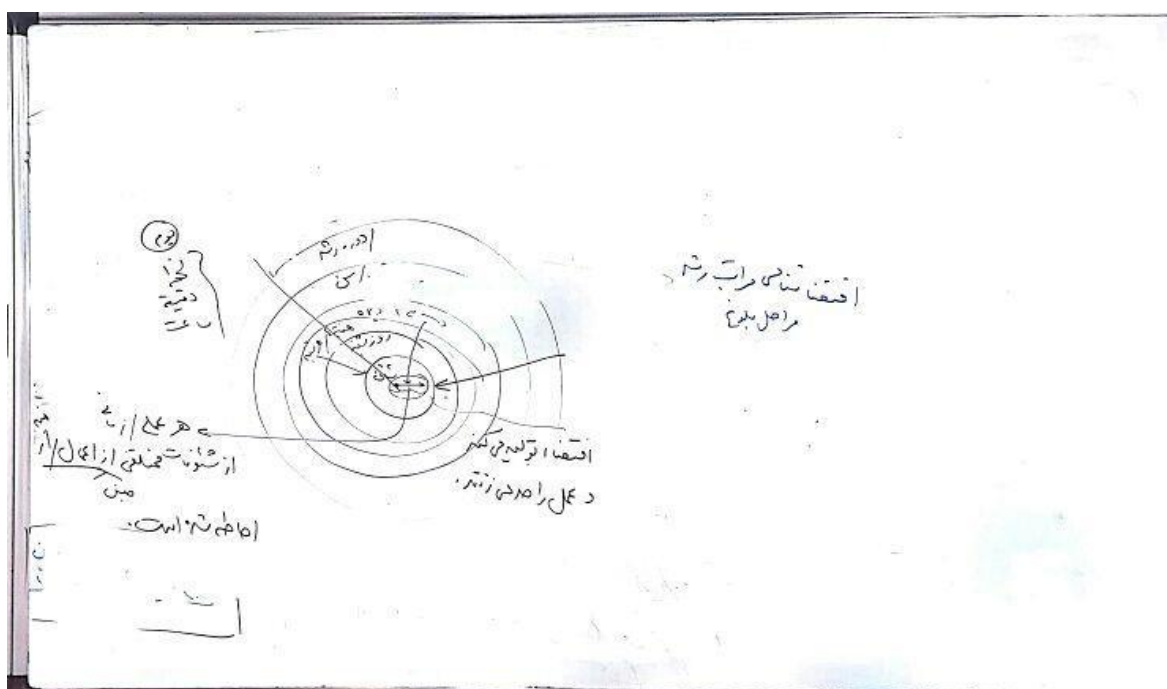
در واقع هر انسانی دوره رشد خود را طی کند، یک عمل کلی است که بر ریز اعمال خودش احاطه دارد. شبیه این که کسی بگوید سنش چقدر است. اولین چیزی که در اختلافات می‌پرسند، سنّ است. اگر ۵۰ ساله است، می‌گوید که دیگر نمی‌شود کاری کرد و فقط سعی کنید بسازید. پس اول سنّ را می‌بیند. اگر از ۵۰ سال گذشت، زمان تغییر تمام شده است.

خیلی از کارها را نسبت به ماه در نظر می‌گیریم، مثلاً خرید و فروش و کارهای دنیا روی ماه می‌چرخد. مثلاً می‌پرسند: خانه می‌خرید؟ پاسخ می‌دهد: نه یک ماه دیگر. این‌ها مبنای انتخاب می‌شود.

روزهای هفته هم چنین است. پنج‌شنبه برای فلان کار است، جمعه‌ها نیز برای کارهای دیگری است.

آن‌هایی که غیر روز، غیر لحظه و غیر ساعت می‌شوند، همه اقتضاء تولید می‌کنند و عمل را حدّ می‌زنند؛ یعنی کار لایه‌های فوقانی حدّ زدن است. پس ما دو بخش داریم، یکی تولید اقتضاء و یکی اقدام و عمل.

نکته‌ای که هست این است که یک دستگاه تولید می‌کند.



مغرب، عشاء، صبح و ظهر و عصر نسبت به این‌ها پیدا می‌شود. که اگر کسی بخواهد اقتضاء عمل را پیدا کند، باید این‌ها را بچیند تا بتواند آن عمل را انجام دهد.

اگر کسی کاری را می‌خواهد انجام دهد، باید در اقتضاء دوره رشدش باشد.

اقتضاءشناسی مراحل رشد و مراتب بلوغ

این به من اجازه نمی‌دهد که خیلی کارها را انجام دهم. مثلاً من اگر دوره پنجم باشم، تفریح و پارک رفتن و بستنی خوردن معنا ندارد، البته اگر دوره چهارم و سوم هم باشم، معنا ندارد.

در روایات داریم که اگر دیدید امام جماعت خلاف عرف عمل کرد (مثلا در خیابان تخمه خورد) نباید پشت سرش نماز بخوانید. کار حرام نکرده است اما این مهم است. در جایی امام جماعت پشت موتور بنشیند را بد می‌دانند و این طبق اقتضاء مهم می‌شود.

دوره رشد: دوره رشد بر سن تفوق دارد. مثلا سن ۴۰ سال است اما دوره دوم است، پس می‌گوییم طوری نیست که تلویزیون نگاه کنی!

هر کسی باید دوره رشد خود را نگاه کند، مثلا من دوره فلان هستم ولی آقای بهجت در دوره خاص خودشان بودند و مثلا اگر حرف نمی‌زدند یا تلویزیون نمی‌دیدند، خاص دوره رشدی خودشان بود و این با دوره رشدی شما متفاوت است. او هم براساس الهام و دوره‌های رشد، برای تربیت نفوس کارهایی انجام می‌دهد.

تداخل اعمال و ازمه به چه صورتی است؟

شما عملی را انجام می‌دهید که در شئون مختلف و زمان‌های متفاوت است، این عمل چگونه باید باشد؟ این کاربردی و بسیار مهارتی است، شما می‌توانید بر این اساس اسطرلاب بیاندازید؛ مثلا اقتضائات سن، دوره رشد، ماه و غیره این است. بعد می‌آید این‌ها را یکی می‌کند و به عمل حدّ می‌زند.

این آدم خودش یک عمل است. این ماه خودش یک عمل است، این هفته خودش یک عمل است. یعنی اگر می‌توانستند شما را «عمل خانم» یا «آقا عمل» صدا می‌زدند! اگر در حال رفتن برای جزا باشد، «عمل» می‌شود. انسان خودش عین یک کتاب است. یعنی در صحیفه اعمال ما که در پیشگاه خداوند است، نوشته شده است که این فرد چنین اقتضائاتی دارد و چنین است و این براساس دوره رشد است. مثلا می‌گویند فلانی مرحله پنجم است پس فرمانده باید حتما از دوره پنجم به بالا باشد. فرماندهی کردن یک عمل از دوره پنجم و ششم است. غیر این فرد نباید عمل فرماندهی را انجام دهد.

- **اقتضاشناسی دوره رشد یا بلوغ:** این تشخیص با خود فرد است و در نظام تعلیم و تزکیه آمده است.
- **اقتضاشناسی سن:** ممکن است شما با دوره رشد نزدیک به هم بگیرید ولی خیلی از کارها با سنّ است، مثلا خیلی کارها به سنّ ما نمی‌خورد. ممکن است این حرف‌ها به سنّ ما نخورد، این که ما می‌گوییم این گونه است، می‌گوییم چون پژوهش کرده‌ایم، می‌شود سنّش پایین باشد اما اگر بخواهد جنبه تولید علم و ارائه

داشته باشد، باید سنّش بالاتر باشد. برای جامعه مهم است که این چند سال دارد که دارد چنین می گوید. مثلا ممکن است بگویند که آیا فلانی ازدواج کرده است که دارد چنین صحبت هایی می کند؟

نظام امامت هم چنین شد، مثلا امام ۵ ساله یا ۲۵ ساله داشتیم.

براساس سن، نوع تغذیه و ورزش و غیره متفاوت می شود. خیلی از اعمال شما وابسته به سن است، شاید ۲۰ تا ۳۰ درصد کارهای شما براساس سنّ باشد و کاری با دوره رشد ندارد. اگر اقتضائات سنی در نظر گرفته نشود ممکن است یک مرتبه ۲۰ سال کل سیستم فرد از عمل منصرف می شود و می میرد. این ها شوخی نیست. ممکن است افراد به دلایل مختلف ورزش نمی کنند و یا تغذیه مناسب ندارند که این خوب نیست.

- **اقتضاشناسی جنس:** دخترها زودتر به بلوغ می رسند.
- **اقتضاشناسی سال:** برای برنامه ریزی های مختلف است. هر کسی باید بداند که در این سال مجموعه کارهایی که در نظر گرفته چه بوده است و الان کجای آن برنامه است.
- **اقتضاشناسی هفته ها:** این هم اقتضاشناسی برنامه ریزی است که چشم اندازش برای سالانه است و عملیاتی اش برای هفتگی است. پس این موارد حدّ می زنند یعنی اعمال حدّ زننده.

ظاهرا این بحث انتزاعی است اما واقعا عینی است. اگر کسی توجه کند از این به بعد را می تواند به راحتی به چشم ببیند. این که هر عملی محصول این هاست، واضح است. این خودشناسی مهم است و مناط این اقتضاشناسی است. باید با شاخص هر کدام از این اقتضائات را استخراج کنیم که عملیاتی شود.

روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جایی رد شدند و پرسیدند که آیا شما ایمان دارید؟ گفتند بله. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند که نشانه ایمانتان را بگویید: آن ها هم گفتند: ما نسبت به قضای الهی تسلیم هستیم، همه کارهایمان را هم به خود خدا واگذار می کنیم و نسبت به امر و نهی ها راضی هستیم. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند شما به حق ایمان دارید. شما از حکما و در رده انبیاء هستید.

این روایات در کتاب «عمل» آمده است. برای این روایات جا گذاشته ایم که اگر دارید علامت بزنید. شکسته نفسی ها و غیره را نیاورید. این که من تسلیم هر امری از جانب خدا بوده ام که دیگر انکار و تعارف ندارد.

بحث این است که در هر کدام از این موارد مغرب، عشاء، صبح، ظهر و عصر دارد. ممکن است من در دوره‌های رشد مغرب باشم، در سنّ صبح یا ظهر باشم، در برنامه‌ریزی عصر باشم. هر کدام در مقام خودشان یک نقطه فعال شدنی دارند که به نسبت خودشان سنجیده می‌شوند.

مثلا ۳۰ ساله هستم، صبح یا ظهر است. طبیّات وقتی می‌آید روی اقتضائات ۳۰ سالگی می‌آید، نه طبیّات یک کودک! وسط سال بودن با اول سال بودن متفاوت است. مثلا تصمیم می‌گیرید بروید استخر، بهتر می‌بینید که تابستان بروید پس باید سنّ خودتان را در برنامه‌ها لحاظ کنید.

مثلا فرد یک بچه ۶ ماهه دارد، سن و دوره رشدش معلوم است. براساس ماه و سنش نمی‌توان به او غذای پختنی داد، هر چند شب یک‌بار می‌توان یک غذای پختنی ساده داد. یعنی از بالا حد می‌خورد و به پایین می‌آید. پس باید حریره داد، این که حریره هم بدهد، توجه می‌خواهد، مثلا باید صبح داد تا دل درد نگیرد. این‌ها البته به صورت خودکار انجام می‌گیرد اما وقتی برای مطالعاتمان و کمال‌مان برنامه‌ریزی می‌کنیم، این موارد را پیچیده می‌بینیم و دیگر لحاظ نمی‌کنیم.

مثلا من «نماز» را وسط می‌گذارم. دوره اول با دوره چهارم متفاوت است.

دوره اول: قبله را بشناسد و با نماز آشنا باشد؛

دوره دوم: یک نماز کامل را بخواند؛

دوره سوم: نماز را طبق آدابش بجا بیاورد؛

دوره چهارم: نماز باید «تنهی عن الفحشا و المنکر» باشد؛

دوره پنجم: اقامه نماز کند.

مبحث سنّ

به نسبت سنّ، نماز خواندن متفاوت می‌شود. مثلا طبیعت سنّ او آن است که زود خسته می‌شود، نمی‌تواند ایستاده بخواند یا غیره. کافی است که به صورت نماز اکتفا شود. کسی سنّش بالاست، مدام نماز می‌خواند، کسی دیگر که بچه دارد نمازهایش جنگی و سریع است. پس باید متناسب با سنّ از خودش انتظار نماز خواندن را داشته باشد.

به همین دلیل است که اگر برویم سراغ برخی علماء و دستورالعمل بگیریم، دیگر کارایی ندارد. چون این محاسبه را خود فرد باید انجام دهد، این که چه سوره‌ای را شب بخواند یا روز، بنا به اقتضاء فرد است، ممکن است کسی هر هفته دعای کامل بخواند و دیگری سالی یک بار باید بخواند.

در واقع اگر در روایات هم توصیه‌ای شده است از حیث تولید اقتضاء و امر است و از باب استحباب است، معلوم است که واجب نیست! پس شما وقتی می‌خواهید برنامه‌ریزی کنید، یک سری «امور» دارید که باید تبدیل به «اعمال» شود، حالا می‌گوییم چه عملی «یسر» است؟ آن عملی که متناسب با رشد و یک برنامه‌ریزی سالانه باشد، ویژگی‌های روزهای هفته و سال در آن لحاظ شده باشد. فرد شنبه‌دار باشد تا آن عمل معنا پذیرد. پس شما شنبه‌ایتان خودش به کارتان کمک می‌دهد، و کار را راحت می‌کند. این عادت نیست، بلکه زمانی، عنایت می‌کند. مثلاً کسی شنبه‌های عمرش یک کار را انجام می‌دهد که او برایش یسر شده است.

پس زمان‌ها و سال و ماه، عناصر یسربخشی به عمل‌اند، به آن‌ها نصرت می‌دهد. مثلاً امیرالمومنین (علیه‌السلام) شب جمعه‌اش دعای کامل است. یعنی زمان معادل عمل می‌شود.

شما وقتی برنامه‌ریزی کردید، دیگران به شما جذب می‌شوند، به شما می‌گویند که چرا شما جذاب هستید، پس راهکارهای خوب شدن را به او می‌گویید. باید هر کسی خوب‌تر را ببیند تا به او تمایل پیدا کنند. آدم‌هایی که مؤمن‌اند، اطرافیان‌شان می‌گویند که ما دوست داریم شبیه شما شویم، همه ما باید شبیه اهل بیت (علیهم‌السلام) شویم.

الان مومنین نوعاً جذاب نیستند، بس که برخورد‌هایشان زننده و ناهنجار است! غالباً افراد می‌گویند که اگر ایمان این است اصلاً نمی‌خواهیم مؤمن باشیم.. و البته این گونه بودن از سیره پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیست!

شریعت، امر و نهی‌هایش با لحاظ همه این اقتضائات، تدبیر شده است. یعنی اگر نماز را واجب می‌کند با این دیدگاه است که نماز متناسب با سن و بلوغ است. یک سری باید و نبایدها، براساس این اقتضائات است.

شریعت خیلی نمی‌آید در همه اعمال دخالت کند. وقت کمی از برنامه‌ریزی را می‌گیرد و اصل را از عقلانیت شما می‌گیرد.

پس به چند نکته رسیدیم:

(۱) این که انسان دارای مراتب است.

(۲) هر مرتبه‌ای دارای بروزی است.

(۳) مراتب وجودی انسان از بالا به پایین حدزنده هستند.

(۴) همه مراتب وجودی، متناسب با خودشان دارای ۵ مرتبه زمانی هستند.

(۵) برای داشتن اعمالی صالح (بدون فساد) شناخت مراتب وجودی و اقدام متناسب ضروری است.

ممکن است کسی بگوید که من این مراتبی که شما می‌گویید را متوجه نمی‌شوم. بنابراین باید به نکته بعدی توجه داشته باشید.

(۶) برای فهم مراتب لازم است، مراتب هستی را شناخت.

مراتب را در دو بعد باید شناخت؛ مراتبی که خود فرد دارد و مراتبی که هستی دارد.

در دعایی که خوانده می‌شود دقت کنید، به خوبی متوجه شوید:

(اللَّهُمَّ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَطْلُعُ عَلَيَّ أَمْرِي وَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَيْسَ يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي وَ قَدْ سَعَيْتُ إِلَيْكَ فِي طَلَبَتِي وَ طَلَبْتُ إِلَيْكَ فِي حَاجَتِي وَ تَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ فِي مَسْأَلَتِي وَ سَأَلْتُكَ لِفَقْرٍ وَ حَاجَةٍ وَ ذَلَّةٍ وَ ضِيقَةٍ وَ بُؤْسٍ وَ مَسْكَنَةٍ)^{۱۴}

«مکان» به معنای جایگاه و شأن وجودی است، یعنی من در چه زمانی؟ چه دوره رشدی و ... هستم.

یک «کلام» دارم و یک «امر» و یک «نفس». نفس جامع این سیستم است. همین گونه به ترتیب پایین می‌آید.

«کلام» یعنی القایی که نسبت به خدا دارد. وقتی که خودش را متکلم ببیند و کاری را اراده کند.

وقتی نگاه می‌کنید برای خودش یک «نفس»، یک «مکان»، یک «کلام»، یک «امر» قائل است اما وقتی «سؤال» می‌آید یعنی پایین آمده است. سؤال یا «لفقر»، «لحاجه»، «لذله»، «لضيقه» یا «لبوس» یا «لمسكنه». این موارد مواجهاات لحظه‌ای است. یعنی هر کسی متناسب سعه وجودی خودش مکان، نفس، کلام و امری دارد. این‌ها مراتب فوقانی است که اقتضاء تولید می‌کنند اما وقتی به عمل و اقدام می‌رسد، موارد سوال، فقر، حاجت و غیره می‌شود. این تعدد

^{۱۴} بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۳، ص: ۸۶

به ازای آن است که مواجهات در لحظه انسان به واسطه نیاز است و نیاز گوناگون است مثلاً نیاز به واسطه نداری‌ها، خواری‌ها، تنگی‌ها و غیره.

بُؤس: به معنای بدبیاری.

مسکنت: زمین گیر شدن.

ذلت: نداشتن به همراه احساس شکست.

ضیق: احساس تنگنایی

این‌ها همه حالت‌های مختلف نیاز و سؤال است.

نیاز مبدأ حرکت و عمل است و هر عمل یا کاری به خاطر یکی از این موارد است.

باید بین کلام و نفس و امر هم تمایز قائل شویم.

نفس: ظرفیت

کلام: بهره و حظ وجودی

مکان: مرتبه وجودی

امر: طلب و اراده‌ای که در او فعال شده است.

من دعا را باید با مراتب بخوانم. از این به بعد وقتی دعای عصر را می‌خوانم؛ (قد تری مکانی ...) در این دعا، گاهی خودشان را ذامراتب می‌کنند و گاهی خدا را.

مهم‌ترین مشکل انسان آن است که خودش را ذامراتب نمی‌بیند و بروز متفاوت در هر مرتبه را نمی‌داند. ادعیه ما را با این مراتب آشنا می‌کنند.

ما این بار ادعیه را با توجه به «مراتب» مطالعه کردیم.

خدا این چنین است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فِي سُلْطَانِهِ الْعَزِيزِ فِي مَكَانِهِ الْمُتَجَبَّرِ فِي مُلْكِهِ الْقَوِيِّ فِي بَطْشِهِ الرَّفِيعِ فَوْقَ عَرْشِهِ الْمُطَّلَعِ عَلَى خَلْقِهِ وَ
الْبَالِغِ لِمَا أَرَادَ مِنْ عِلْمِهِ^{۱۵}

متکبر در سلطنتش (سلطان)

عزیز است در جایگاهش (مکان)

مالک و پادشاهی است که نقص‌ها را جبران می‌کند (ملک)

«بطش» بعد از «تجبر» است چون عده‌ای نمی‌خواهند که از جبران استفاده کنند.

رفیع فوق عرش: مدبر امر تک‌تک انسان‌هاست.

مطلع بر خلق است.

بالغ امرش است.

مراتب از یک «سلطان» شروع شد و به یک «بالغ امر» رسید.

خدا «سلطان»، «مکان»، «ملک»، «بطش»، «تدبیر» و «بالغ امر» دارد.

نتیجه‌گیری:

تا انسان مراتب وجود خود را از نظر دوره‌های رشد استاندارد نکند، نمی‌تواند اعمال زمانه خود را براساس آنچه که خدا رضایت دارد انجام دهد چون خدا هیمنه دارد. پس اگر از کسی پرسیدند که اولویت اول شما در برنامه‌ریزی چیست؟ باید بگوید اصلاح مراتب رشد و انجام کارهایی که بتوانند مراتب مغفول شده را جبران کند. آن وقت است آدمی را در سوره انعام به قیامت می‌برد و می‌گوید که این انسان حتی اگر قیامت را دیده باشد، جهنم را هم ببیند غیر این کاری که انجام می‌داده، نمی‌تواند انجام دهد! می‌گویند شما مگر جهنم نرفتید؟ می‌گوید بله، اما کار دیگری نمی‌توانم انجام دهم. چون روی این فرد یک سلطان، مکان و جریانی است که اجازه نمی‌دهد کار دیگری انجام

^{۱۵}. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۳، ص: ۱۰۳

دهد. آن وقت افراد می‌خواهند از عمل شروع کنند اما عملی که بتواند دوره رشد را اصلاح کند. در خیلی از سوره‌ها داریم که ظلمات‌شان رده‌بندی شده است و روی هم است، مثل سوره مبارکه نور.

راجع به این که فرد بخواهد کاری انجام دهد که مراتب رشدش اصلاح شود

سؤال اول این است که آیا انسانی که مورد خطاب است، قصد اصلاح دارد یا ندارد؟

اگر بگویید قصد اصلاح دارد می‌شود برایش برنامه گذاشت. قاعده اصلی فهم مراتب فیض الهی از یک سو به علاوه فهم مراتب وجودی خود از نظر زمان و عمل از سوی دیگر است. این برای همه است. قاعده اصلی برای صالح‌سازی اعمال است. همین مقدار که انسان مراتب وجودی را متمایز و متفاوت ببیند به تدریج نقش این‌ها را می‌فهمد و اصلاح می‌شود و خیلی هم مهم است. ما می‌گوییم رویت اولین درمان در حوزه انسان است.

یکی از کارهای ادعیه هم این است. یعنی من هر فرازی که به شما نشان دادم بلافاصله باید آن را در ذهنتان مرتبه‌بندی کنید. مثلاً این مربوط به «عمل» و مربوط به «فعل» است که این به تدریج مرتبه‌بندی می‌شوند.

حالا اگر دیدیم که مراتب ما سرجایش نیست چه کنیم؟

راهش این است؛ اولویت در اصلاح مرتبه بالاتر است. مثلاً اگر کسی برنامه‌ریزی هفتگی ندارد به خاطر آن است که برنامه سال ندارد. پس باید برنامه سالانه‌اش را درست کند.

پس باید چنین کند: شناسایی اعمال مرتبه بالاتر و قرار دادن آن‌ها در اولویت اول. یعنی اگر ما شناسایی کنیم مشکل حل می‌شود؟ مثلاً دوره اول دوره بازی است! پاسخ می‌دهیم که نه این‌طور نیست. معصوم (علیه‌السلام) می‌گوید که دوره سیادت، دوره آزادی است. یعنی باید به تمام وجود عواطف دریافت کند. پس کسی که ۳۰ ساله است و در دوره اول به مشکل خورده است، نباید بازی کند بلکه باید عواطف به خرج دهد. داد و ستد عواطف داشته باشد. مثلاً باید برود جایی که یتیم‌خانه است و کار کند، باید جایی کار کند که عواطف فعال شود. نمی‌شود بگوید که من کمبود دارم و به من عاطفه بدهید! باید فاکتور سن را لحاظ کنید. باید بگویید که آدم ۴۰ ساله‌ای که در دوره اول است، باید عواطف را در خودش تقویت کند.

این که می‌گوییم آیا واقعا می‌خواهد اصلاح شود یا نه مهم است. خیلی‌ها می‌خواهند طبق آن‌چه که برنامه می‌ریزند، اصلاح شوند. تا زمانی که تعلیم و تربیت طبق خواسته انسان باشد، انجام نمی‌گیرد.

حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) کیمیای خود را در این دعا اظهار کرده‌اند. علمی بحث کردن این دعا و آوردن آن در صحنه زندگی مهم است.

صرف این نظاماتی که در نظامات عرفانی است، مردم را بالا نمی‌برد. مثلاً حافظ را در سن پنجم می‌بینید، حال سن من آن قدر نیست، پس من باید مرتبه‌بینی کنم.

(اللَّهُمَّ رَبَّ أَلَيْتِ الْحَرَامِ وَالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَرَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَرَبَّ الْحِلِّ وَالْإِحْرَامِ)

بیت الحرام

شهر الحرام

مشعر الحرام: فقط ایام حج است و عمره ندارد.

الركن و المقام

حِلِّ و الاحرام: روی کارها کاملاً جزئی می‌شود. مثلاً امروز روز ۸ ام است که باید ترویج برویم و ... دقیقاً عملیاتی است.

وقتی این را می‌خوانید باید با مرتبه بخوانید و سیر پیدا می‌کند. از یک ثبوتی شروع می‌کند و پایین می‌آید. اگر بیت نباشد که شهر حرام نمی‌آید. اگر شهر حرام نباشد که مشعر معنا نمی‌دهد.

عدم دیدن مراتب، برنامه‌ها را بدون جایگاه می‌کنند و برنامه‌ها وقتی در جایگاه خود نباشند به نتیجه‌گیری نخواهند رسید.

هر کسی شئونات مختلفی دارد، مثلاً می‌گوییم پدر تو، آدم هست، پدر هست و ... و اگر کسی پدرش را آدم نبیند و فقط پدر ببیند، مطالباتش زیاد می‌شود. این به دلیل ندیدن مراتب پدر است. هر مقدار بیشتر مراتب دیده شود، پیش‌فرض‌های ما در مواجهه با مسائل را اصلاح می‌کنند. دیدن یا ندیدن مراتب، پیش‌فرض تولید می‌کند. پس دیدن مراتب اصل در برنامه‌ریزی و عمل در لحظه است. اگر این نباشد فرد محکوم به القائنات محیط می‌شود، یعنی عملی انجام می‌دهد چون مردم می‌خواهند. یک روز این کار را می‌کند و یک روز یک کار دیگر.

انسان باید بداند. مثلاً زمان است، ثانیه است در دقیقه، دقیقه است در ساعت، ساعت در روز و غیره. یعنی باید خودش را در مراتب ببیند.

در حال حاضر به سمت عید که پیش می‌رود اخلاقیات آدم‌ها عوض می‌شوند. خانه‌تکانی‌ها را شروع می‌کنند. همه این‌ها روی عمل اثر می‌گذارد، مثلاً فرش و مبیل باید اسفندماه عوض شود. سن که به آخر می‌رسد ماشین و خانه هم عوض می‌شود. فکر می‌کند که ماشین شاسی‌بلند از مرگ جلوگیری می‌کند!

توجه کنید که هریک از این موارد، اعمال خاص خودش را تولید می‌کند. اغلب شب‌های جمعه بیدارند و تا ظهر جمعه خواب! این‌ها به خاطر ندیدن مراتب است.

لااقل بدانید که همه این مراتب روی شما تاثیر می‌گذارد. اگر عمل نمی‌کنید، حداقل بدانید که مراتب هست.

عالم تکوین دارد و خدا و اهل بیت (علیهم‌السلام) خرج این تکوین نمی‌شوند. باید علم به مراتب پیدا کنید و گرنه دیر می‌شود. در هر مرتبه‌ای، ولیّ یک شأن امر و نهی دارد.

برای سلامتی خودتان و عافیت و تندرستی همه شیعیان عالم صلواتی ختم بفرمایید.

برای این که ان شاء الله همه توفیق پیدا کنند که به عمل صالح بپردازند، صلواتی دیگر بفرستید.

قصد این بود که سوره مبارکه بینه را شروع کنیم. منتها قبل از آن اول کتاب «عمل» را که دوستان زحمت کشیده‌اند نگاهی بیاندازیم و بعد هم موضوعاتی که تا الان بحث شده است را کمی کاربردی‌تر مطرح کنیم که اگر کسی در ذهنش احتمالا مشکلی بوده و متوجه نشده، بتواند عملیاتی متوجه آن شود. با مثالی مطرح شود و فردی با توجه به زندگی خود مثالی مد نظر بیاورد.

رونمایی از کتاب «عمل»

کتابی که بنا بود برای سوره قارعه و بحث عمل نوشته شود تبدیل به کتابی شد به نام «چهل اقدام در صالح‌سازی اعمال». که یک پیشگفتار دارد و برای صالح‌سازی اعمال سه محور پیشنهاد شده که این سه محور عبارت است از:

(۱) انطباق عمل با حق

(۲) ارتقای عمل با علم و ایمان: یعنی مرتبط این عملی که انجام می‌دهد باید با علم و ایمان در مراتب مختلف ارتقاء یابد.

(۳) تکرار عمل تا رسیدن به نتیجه

این سه محور به دست آمد. هر عملی که انجام می‌شود به شرطی صالح است که با حکم خدا، یا حق (مراتب دارد) انجام شود و پشت آن علم و ایمان باشد. تکرار عمل نیز مهم است؛ یعنی رها نشود. حق، صدق می‌آورد و صدق هم صالح و این‌ها جریان می‌یابند.

این چهل مورد را می‌توانید تیتروار ببینید:

مقدم دانستن خواست خدا بر خواست خود، توضیحی دارد و روایت، تمرین و ارزیابی آمده است. اقدام دوم نیز به همین ترتیب است. یعنی هر کدام از این اقدام‌ها با توضیح، روایت، تمرین و ارزیابی است. پیش که برود هر قدم از اقدامات روایاتشان بیشتر می‌شود، مثل اهتمام به قرآن و مواردی از این دست.

محکم کردن عقاید، روایت و تمرین دارد. ممکن است روایات متعدد باشد. سپس ارزیابی دارد. در واقع هر کسی متناسب با مطالبی که در روایات است، می تواند ارزیابی انجام بدهد. البته ممکن است جای پرداختن بیشتری داشته باشد ولی خود این روایات که ورود پیدا می کند و در واقع به سمت تمرین و ارزیابی می رود، مهم می شود. مثلاً شما این روایات را زیاد دیده اید، ولی این که در موردش سؤال داده شود، مصادیق مشخص شود و وضعیت فرد ارزیابی شود مهم است زیرا تاکنون افراد چنین رویکردی به روایات نداشته اند.

مثلاً خداوند «علم» را از «عبادت» برتر قرار داده است و برترین انسان ها کسی است که «ورع» دارد. این یعنی چه؟ این روایت خیلی واضح است. حال که متوجه شدید پس بگویید که مصادیق علم و عبادت و ورع و ورزی چیست؟ بعد می بینید که ورع بر علم و عبادات سیطره دارد، پس افضل دینکم الورع. چرا؟ وقتی مصادیق یابی می شود، واضح می شود. و. به همین صورت باقی روایات.

انشاءالله که بتوانیم به این روایات عمل کنیم. اولین حُسن این کتاب این است که کسی این کتاب را می خرد و می خواند یا می خواند و می خرد، در اصل دارد به خودش می گوید که من باید اهل عمل باشم و علمم را ارزیابی کنم. دومین خصوصیت این است که انسان وقتی خصوصیتی را در روایت می بیند باعث می شود که خودش را بشناسد حال یا خوب است یا بد. ما خیلی وقت ها می گوئیم خوب هستیم ولی نمی دانیم چرا، یا می گوئیم بد هستیم ولی ملاکی نداریم. ولی بر طبق این کتاب ما می گوئیم براساس این روایت ما خوب هستیم و طبق این روایت بد هستیم.

ما در حال پرسشنامه کردن این اقدامات هستیم، که هرکس تمایل داشته باشد می تواند در این باره همکاری کند. مثلاً برخی روایات است که شما می گوئید اصلاً شامل حال من نمی شود، پس خوب است که ما از آن براءت بجوئیم؛ مثلاً منت گذاشتن خیلی بد است. همین که حس براءت به انسان دست بدهد خوب است، این که بداند که برخی از صفات نزدیک خیلی از صفات دیگر است، مثلاً مادر یا پدری کاری برای کسی کرده است، یتیمی را دستگیری کرده و حالا او بزرگ شده است، باید بدانید که اگر در حال منت گذاشتن هستید، براساس روایت شبیه عمل دائم الخمر است. نوعاً روایاتی که چنین است برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند و این گونه نیست که شیعیان به روایت آب بسته باشند! برخی از این دست روایات، اعتبارسنجی بین صفات است. ما نباید کاری به دیگران داشته باشیم که فلانی منت گذاشته یا نه و نباید قضاوت کنیم ولی راجع به خودمان می توانیم قضاوت کنیم. مواظب باشید رودست نخورید! مثل همان داستانی که همه کسانی که نماز می خوانند

یکدیگر را توبیخ کردند که چرا در نماز حرف زدید و آخرین نفر هم گفت خوش به حال من که در نماز حرف نزدیم! پس احتیاط کنید. مواظب باشید. این روایات را برای خودتان می‌خوانید و حق قضاوت برای دیگران را ندارید.

برخی‌ها فکر می‌کنند که ما این چیزها را ندیده‌ایم.. برای ما زمانی بدهی بود که پدری بچه‌اش را با کمر بند بزند و بعد بچه پای پدرش را ببوسید. افراد این دوره تعجب می‌کنند. ما نیز بیشتر متعجب فرهنگ‌های امروزی در ارتباط با پدر و مادر هستیم.

انشاءالله این کتاب بتواند عواقب ما را ختم به خیر کند. کتاب نفیسی است. الحمدلله ما تا از عمل خارج نشدیم به دست ما رسید. به نظرم نشانه خوبی در انجام کارهای خیر است.

هر کسی قلم و کاغذی آماده کند، می‌خواهیم تمرین بدهیم. فکر کنید که این یک کارگاه عملی است.

ما یک‌سری نتایجی از سوره مبارکه زلزال گرفتیم:

- وقوع زلزله و عیان شدن اثقال و آنگاه رؤیت عمل؛ چه خیر و چه شرّ.

در واقع سوره زلزال، برهم‌خوردن ساختار حیات و امکان از خطاب درآمدن اعمال و آنگاه رؤیت عمل را مطرح می‌کند.

حقیقت زلزال مربوط به قیامت است ولی ممکن است در همین دنیا، فردی همین امروز و همین لحظه زلزله‌ای در درونش ایجاد شود. هر چند مصداق اتمش قیامت است اما به مصادیق دیگر هم می‌تواند ختم شود.

از طرفی خودشناسی واقع‌گرایانه نسبت به عمل، موقعی برای فرد به وجود می‌آید که شرایط زندگی‌اش به هم بخورد، یکی از فلسفه‌انواع بلایا همین است که زندگی از حالت عادی خارج می‌شود که اعمال رو می‌آید و این جریانی در خودشناسی ایجاد می‌کند.

در منطق سوره زلزال، نظامی از خودشناسی مبنی بر رؤیت اعمال اتفاق می‌افتد و در جلسات اخیر به این مطلب پرداختیم.

- عمل متناسب با زمان بُعد پیدا می‌کند: از پدیدار شدن تا نتیجه

که اوقات مغرب تا عصر را بررسی کردیم. براین اساس اعمال در مراتبی قرار دارد که جلسه پیش گفتیم که مثل ساعتی است که دقیقه در ساعت و ساعت در روز و غیره قرار دارد. که راجع به تلفیق این موارد صحبت کردیم. مواردی که عرض می‌کنم با مثال نیستند، هر کس برای خودش مثال بزند و احساس کنید که سیاه مشق می‌کنید. اکنون و قبل را که نمی‌دانستید چه تفاوتی کرده است را هر کسی متناسب با خودش بررسی کند.

(الف)

اولین کاری که می‌کنید این است که یک روز خود را (هر روزی که می‌خواهد باشد، گذشته، حال یا آینده)، ۲۴ ساعت از زندگی خود را مجسم کنید که کامل باشد. یعنی یک دور شب و روز باشد. فرقی نمی‌کند چه زمانی باشد اما زمانش مبهم نباشد و از طرفی هم معلوم کنید که مثلاً شنبه چه تاریخی است، مثلاً ۲۴ دی. هفته و سالش مشخص باشد.

لطفاً همه این کار را انجام بدهند، هر چه واقعی‌تر باشد به نفع خودتان است. تخیلی نباشد. گاهی افراد می‌خواهند حتی در تمرین هم خیال‌پردازی داشته باشند! برخی‌ها همیشه دلشان می‌خواهد که در آینده باشند اما سعی کنید که واقعی باشد. پس ترجیحاً چیزی باشد که انجام شده است.

الان یک روز را با تاریخش مشخص کنید.

(ب)

آیا معنای امتداد یک عمل را متوجه شده‌اید؟ عملی که دارای امتداد است را در ذهنتان داشته باشید. چون سوال بعدی این است که عملی که امتداد دارد را مشخص کنید.

عملی که دارای امتداد است یعنی آغازش معلوم است، سیرش مشخص است و نتیجه‌اش هم مشخص است.

یعنی اگر کاری را تا این‌جا به نتیجه نرسانید یعنی آن کار را انجام نداده‌اید. مثلاً جنسی را سفارش داده‌ام، قرار است بیاورند، مثلاً یخچالی به مبلغ فلان‌قدر، خریدار و فروشنده و عمل خرید یخچال مشخص است. مثال امتداد عمل چنین است، آغازش این بود که سفارش دادیم و خرید و فروش تا زمانی است که من پول را واریز می‌کنم و

سفارش را تحویل می گیرم، این ممکن است نصف روز طول بکشد، ولی ریز عمل های زیادی دارد. یعنی در یک بازه زمانی تحقق پیدا می کند.

یک سری از اعمال چنین نیستند، بلکه لحظه ای هستند و به این نحو امتداد ندارند ولی برخی دیگر در ذاتشان امتداد دارند.

برخی اعمال خودشان لحظه ای هستند اما توسط صفتی تبدیل به امتداد می شوند، مثلاً سائلی از شما پولی می خواهد و شما به او پول می دهید، این کار لحظه ای است اما صفت بخشندگی من امتداد دارد.

پس سه دسته داریم:

- برخی اعمال به طور واضح امتداد دارند و زمان در آن ها دخیل است.
- برخی اعمال به طور واضح لحظه ای هستند.
- برخی اعمال با این که لحظه ای هستند اما امتداد دارند.

در این ۲۴ ساعت تنها اعمالی را بگویید که امتداد داشته اند. مثلاً عمل شما دو سال است که در حال انجام بوده و به نتیجه نرسیده است. مثال امتداد این است که شما سال سوم لیسانس هستید اما هنوز لیسانس نگرفته اید. پس اعمالی که در این ۲۴ ساعت دارای امتداد هستند را مشخص کنید. تعدادش را بنویسید.

اول شب و روزتان را مشخص کنید.

شما روز دارید که ۲۴ ساعت است، عمل هایی که امتداد دارد یا برای گذشته بوده است که تمام شده یا برای گذشته بوده اما تمام نشده است. مثلاً کتاب عمل از سوره قارعه شروع شد و تا امروز که تمام شد. مثلاً کلاس شنبه ها، یک روز آمده اید و به هر حال یک روز هم تمام می شود، یا شما نمی آید یا کلاس تمام می شود. می توان گفت این امتداد کاری است که فلان زمان شروع شده است. چند عملتان را رصد کرده و یادداشت کنید و بعد راجع به چند و چون آن گفت و گو کنیم.

در شما به نسبت جلسه اولتان خیلی تفاوت حاصل شده است و در اینکه هر عملی از ریز عمل هایی تشکیل شده است، شکی نیست. فعلاً سوالمان این است که اعمال دارای امتداد را در این یک شبانه روز مشخص شده تان، لیست کنید.

ج)

فرض کنید شنبه ۳۰ دی را انتخاب شد. اعمالی که انتخاب کردید نسبتش را در یک هفته مشخص کنید. برخی را می‌شود در یک هفته بین آن‌ها نسبت برقرار کرد و برخی را نمی‌توان. مثلاً کلاس شنبه یک جلسه در هفته است.

از بین این اعمال، اعمالی که در این شبانه روز در امتداد هفته هستند را مشخص کنید یعنی هر روز از چهارشنبه قبل تا سه‌شنبه بعد آن، اعمالی را که انجام می‌دهید را معین کنید. یک جدول بنویسید که یک هفت‌تایی در آن است و بعد مشخص کنید که این عمل در مثلاً دوشنبه و سه‌شنبه هم گسترش دارند.

برخی اعمال هستند که در یک ماه گسترش دارند. یعنی اگر شنبه یک کلاس داریم. در واقع هفته دوم ماه، هفته اول ماه، هفته سوم و چهارم ماه را هم بررسی می‌کنید که آیا این عمل در شبانه‌های هفته‌های دیگر نیز گسترش دارد یا خیر. یعنی این قسمتی در ماه پیدا می‌کنید.

حال از بین این اعمال آن‌هایی که امتداد هفتگی دارند؛ یعنی در هفته تکرار می‌شوند را مشخص کرده و علامت بزنید.

عمل	چهارشنبه	پنج‌شنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه
...				•			

پس امتداد برخی اعمال هفتگی، برخی ماهانه و برخی سالانه است.

مثال: شما برای پیاده‌روی اربعین، اول هوایی و بعد با اتوبوس و بعد پیاده و حتی ممکن است سوار تریلی شده باشید. همه این‌ها نشانه آن است که شما در حال انجام عمل پیاده‌روی اربعین هستید.

بعضی از اعمال هستند که امتدادشان تا آخر عمر است مثل قرآن خواندن. منتها ممکن است در هر بستری شکل آن متفاوت می‌شود اما عمل قرآن خواندن است که شروعش از موقع یادگرفتن قرآن است و نهایتش هم تا مرگ است.

ما وقتی شروع می‌کنیم تا کتابی را بنویسیم، در واقع هر روز آن کار را انجام می‌دهیم تا تمام شود. ولی متوقفش نمی‌کنیم. برخی‌ها می‌گویند که فقط شبانه‌ها کار پژوهشی می‌کنیم و بقیه روزها کار دیگری می‌کنند مثل کانگرو.

برخی‌ها گام به گام هر روز انجام می‌دهند و این بستگی به آدم‌ها دارد. برخی‌ها نظم مشی دارند که قدم به قدم می‌روند و برخی‌ها دوپا می‌گذارند و دو پا برمی‌دارند و شما براساس این امتدادها می‌توانید شخصیت‌شناسی کنید.

دو حالت کلی است، یا قدم به قدم می‌رود یا پاهایش جفت جفت می‌رود. این مطلب خیلی جالب است و شاکله‌ای است. به همین دلیل یک فرمول کلی داده نمی‌شود. ممکن است کسی بتواند طور دیگری باشد. فرمول خدا بمیر و بدم است؛ یعنی تو برو، حالا هر طور که می‌توانی.

(د)

از بین این اعمال آن عملی که امتداد بیشتری دارد، ماهانه یا سالانه است، یکی را به اختیار خودتان انتخاب کنید.

(ه)

این عملی که انتخاب کردید، مشخص کنید که شروع کار، استمرار یا پایان آن است.

آن کارهایی که پایان ندارد در حال حاضر در مرحله استمرار هستند.

(و)

حالا بررسی کنید که آیا این کار نزدیک به شروع است؟ یا به شروع رسیده است؟

نوع اول استمرار: هر کاری که نتوانسته کار جدیدی تولید کند اما خوب پیش رفته است، می‌گوییم استمرار نزدیک به شروع. کارهایی که امتداد دارند و خوب پیش‌رونده باشند، کارهای شبیه به خود را شروع می‌کنند و اگر عمل دارای امتداد باشد، قاعدتا باید در پس استمرارش کار جدیدی تولید کند و اگر نکرد یعنی نزدیک به شروع است.

نوع دوم استمرار: استمرارهایی که منجر به تولید شده است.

پس کاری که امتداد دارد در کدام مختصات است؟

۱. شروع

۲. استمرار شروعی

۳. استمرار تولیدی

۴. پایان

(ز)

از کارهایی که امتداد دارد دو کار را انتخاب کنید و مختصاتشان را بیان کنید. ممکن است یکی شروع و یکی پایان باشد.

این جا که می‌رسیم مشکلی ایجاد می‌شود. اشکالاتی که ممکن است در این تمارین باشد:

اولا ما نوعا برای کارهایمان پایان در نظر نمی‌گیریم. یعنی همه کارهایمان باز است. انتها ندارد. این اشکال اول است. وقتی می‌گوییم نسبت را بسنج، باید پایانش مشخص باشد. پس **مشکل اول** در نوع برنامه‌هاست. برنامه انتها ندارد. انتهای زمانی برای ما مهم نیست، انتهای نتیجه‌ای مهم است. مثلا ما تدبر در قرآن می‌خوانیم، غایتش که چه؟ می‌گوید که تا قیامت می‌خواهیم بخوانیم. ما داریم فلان کار اجتماعی را انجام می‌دهیم، ولی انتها ندارد. وقتی کاری انتها ندارد یعنی کار من ارزیابی کردنش سخت است. پس اعمال باید تعریف شده باشد یعنی «از ... تا ...» داشته باشد. یعنی اگر من گفتم «من می‌روم فلان موسسه تدبر در قرآن» من «از ... تا ...» دوره عمومی می‌خواهم بروم. الان هم ترم اول هستم. یعنی باید انسان این قدر دقیق باشد که انتهای اعمال را ببیند. برای همین است که خداوند این قدر تاکید می‌کند که کارهایتان عبث و بدون غایت نباشد. ما مشخص نیست که کارهایمان کجای کار است. ما مثل گیاه نیستیم، گیاه را از لایه‌هایش می‌توان فهمید اما در مورد ما مشخص نیست که چند سال تدبر می‌خوانیم و چه شد که در این بخش کار هستیم. فیوضات الهی به گونه‌ای است که برای هر کاری ابتدا و انتها قرار داده است.

مشکل دوم این است که خیلی کارها شروع شده اما به انتها نرسیده است. مثلا نگاه می‌کنید که این کارها هنوز به نتیجه نرسیده، قطع شده است.

مثلا اگر قرار شد من سیر مطالعاتی شهید مطهری داشته باشم، این برنامه ابتدا و انتها دارد و من هدفی دارم که با دیدگاه‌های غرب و شرق آشنا شوم و نیز اینکه رهبری فرمودند که کتب شهید مطهری بدون استثنا سودمند هستند. مثلا من از شما می‌پرسم که شما کتب شهید مطهری را خواندید؟ می‌گویید بله چند سال پیش. می‌پرسم می‌دانید که

راجع به فلان چیز چه چیزی نوشته بودند و نظرشان راجع به فلان چیز چه بود؟ می‌گویید نه ما که کتاب نمی‌خوانیم که این‌ها را به ذهن بسپاریم. راستش ما سه کتاب از ایشان خواندیم و بعد دیگر رها کردیم و آمدم مدرسه قرآن! می‌گویم بسیار خوب، پس مدرسه قرآن به شما چه چیزی داد؟ می‌گویید قرار شد سیر موضوعات علامه (ره) را بدانیم. می‌پرسم آیا یاد گرفتید؟ می‌گویید نه، فقط روش‌ها را خواندیم!

این‌ها همه یعنی کارهای رها شده و به ثمر نرسیده! همه افرادی مثل ابن‌سینا و خوارزمی که فکر می‌کنیم نابغه بودند به خاطر آن بود که یک سیر را مستمر رفتند.

نابغه کیست؟ آن‌که بتواند اعمالی را به طور پیوسته پیش برود و تا اتمام آن را رها نکند. ابن‌سینا تا کتابی را نمی‌فهمیده، رها نمی‌کرده است. طبّ ابن‌سینا، طبّ یونانی بوده که تبدیل به فهم شده است. در غرب اگر بخواهند طب یونانی درس بدهند، کتب ابن‌سینا را درس می‌دهند.

پس دو اشکال وجود دارد:

اول این‌که اعمال انتهایش مشخص نباشد. غایت مقدمات تدبیر چیست؟ برخی می‌گویند که ما آمدم قرآن بخوانیم و کاری نداریم که غایتش چیست. این حرفها تعجب‌آور است. بدانید که هر عملی شب و روز دارد. خداوند شب را در پی روز و روز را در پی شب خلق کرده است (مطابق سوره مبارکه قصص). نمی‌شود که هم‌ااش شروع یا پایان باشد.

پس همین یک روز که شنبه است را بررسی کنید. قصد داریم برویم سراغ دعاهاى هفته. اگر کسی یک هفته‌اش درست شود، سیرش درست خواهد شد.

پدر و مادری که بچه‌دار می‌شوند باید برای کودک دوره‌هایی مشخص کنند و بدانند که انتهای دوسالگی، کودک باید به چنین غایتی رسیده باشد و تربیت را شروع کنند. ممکن است بگویید که آقا ما قرار است فقط خوبی یاد بدهیم، همین! نمی‌شود بدون غایت تربیت کرد. تربیت یعنی غایت دوره را بدانید و براساس غایت آن دوره برنامه‌ها را بچینید و بعد از رسیدن به ایستگاه، بررسی و ارزیابی کنید. هر موضوعی که شما مطرح کنید را، می‌توانیم بررسی کنیم که شروعش، نقطه اوجش و پایانش چیست.

اگر بچه‌ای در سال اولش سواد خواندن و نوشتن را از دست بدهد، سال‌های بعد عقب می‌افتد. ممکن است بگویید که بچه من ۴ ساله است و این قدر باهوش است که من می‌خواهم به او سواد یاد بدهم. یا سواد به او یاد نده یا او را به مدرسه نفرست چون بعداً هوش اجتماعی‌اش افت پیدا می‌کند.

از بین افرادی که کاری را رها می‌کنند غالب‌شان به این دلیل است که فکر می‌کنند کار بهتری پیدا کرده‌اند و برخی هم به خاطر آن است که تنبلی می‌کنند. بعضاً افرادی که باهوش هستند، فکر می‌کنند کار بهتری وجود دارد.

نشانه‌های استمرار در یک مسیر این است که فرد کارهای مشابه بهتر می‌بیند، این یعنی نزدیک به خط پایان است، البته در کارهایی که غایت‌مند است و نه این که ابتر باشد. اشکالی ندارد آن‌ها کارشان را انجام بدهند چون وقتی کار به انتها برسد، می‌فهمند که کار خودش، بهترین بوده است.

مثلاً شما وسط سیر مطالعاتی شهید مطهری می‌آید مدرسه قرآن و همین که آن را تا وسط پیش برده‌اید، مجدداً با یک سیر دیگر انتخاب می‌کنید.

پس انتخاب‌های اول مهم می‌شود. یعنی من کاری را شروع نمی‌کنم و اگر شروع کردم باید قطعه قطعه‌اش مشخص باشد. یعنی امتداد عمل را کوتاه می‌کند تا به نتیجه برسد. یعنی به جای عملی که ۲۰ ساله به نتیجه می‌رسد، آن را به ۵ سال، ۵ سال تقسیم می‌کند تا بازبینی‌ها بهتر انجام شود.

بازنگری عمل نسبت به غایت انجام می‌شود. مثلاً ما برای این که بتوانیم خوب بازنگری کنیم، از یک کاری که یک ساله باید انجام دهیم، یک هفته را آزمایشی می‌سنجیم و ذائقه‌بندی می‌کنیم و کار را شروع می‌کنیم. یعنی اول نتایج را بازنگری می‌کنیم و بعد براساس غایت، برنامه را می‌چینیم.

در بین ۱۰۰ کار، یکی را برگردی مشکلی نیست اما اگر این تغییر همیشگی باشد، خوب نیست.

بحث ما این بود که ادعیه روزانه حضرت زهرا (علیهاالسلام) در اعمال ممتد را بگوییم یعنی بگوییم که شما غیر اوقات، ۷ روز پیدا می‌کنید که کارهایتان بین روزهای هفته پخش می‌شود و این‌ها نیاز به یک سری حفظ‌ها و اللقاء‌های بیرونی دارند. نقش ادعیه روزانه حضرت صدیقه (علیهاالسلام) کارش این است که کاری که شروع می‌شود را به پایان نزدیک کند. وقتی شما روزها را می‌شمارید، هر روزی خاصیتی دارد اما قرار است شروع را به پایان نزدیک کند. شنبه وسط هفته می‌شود و سیستم نوشتنش مثل مغرب تا عصر است. می‌خواهم بگویم، شما یک‌سری

خط‌هایی پیدا می‌کنید که برخی شروع و برخی پایان است. شنبه دعایی دارد که صرف نظر از شروع یا پایش، ساختار حفاظتی خاص خودش را دارد.

هفته که می‌شود مثل این است که یک سیر جدایی به اعمال می‌دهد. یعنی کاری ندارد که عمل در شروع یا استمرار یا پایان است، در هر روزی که باشد سیستم حفاظتی را روی آن نصب می‌کند.

مثلا یک گردی دارم که روزهای هفته را سیرگونه دارد، این روزها القایی پیش می‌روند و روی آن اعمال سوار می‌شوند، و در خود ۷ روز یک جریان مستمر دارد. یعنی آن عمل در هر مرحله‌ای که هست باید القای یک، دو، سه، ... تا هفت را به ترتیب نوش جان کند. مثل یک تیمار است که از اول تا پایان، باید پیش برود.

ساعت دوم

نتیجه بحث جلسه قبل:

۱- برای رسیدن به عمل خیر؛ اعمال خیر در امتدادی مشخص قرار دارند و دارای نقطه آغاز و نقطه پایان هستند و برای این که عمل خیر باشد، باید بتوان نقطه آغاز و پایان اعمال را احصاء کرد. حداقل در مورد اعمالی که امتداد کاملاً واضحی دارند و اثرگذار هستند در زندگی هر فردی این احصاء باید صورت گیرد. ممکن است از نظر تعداد کم باشند اما این‌ها تمام زندگی را تحت تاثیر قرار می‌دهند؛ مثل شغل که بقیه اعمال را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

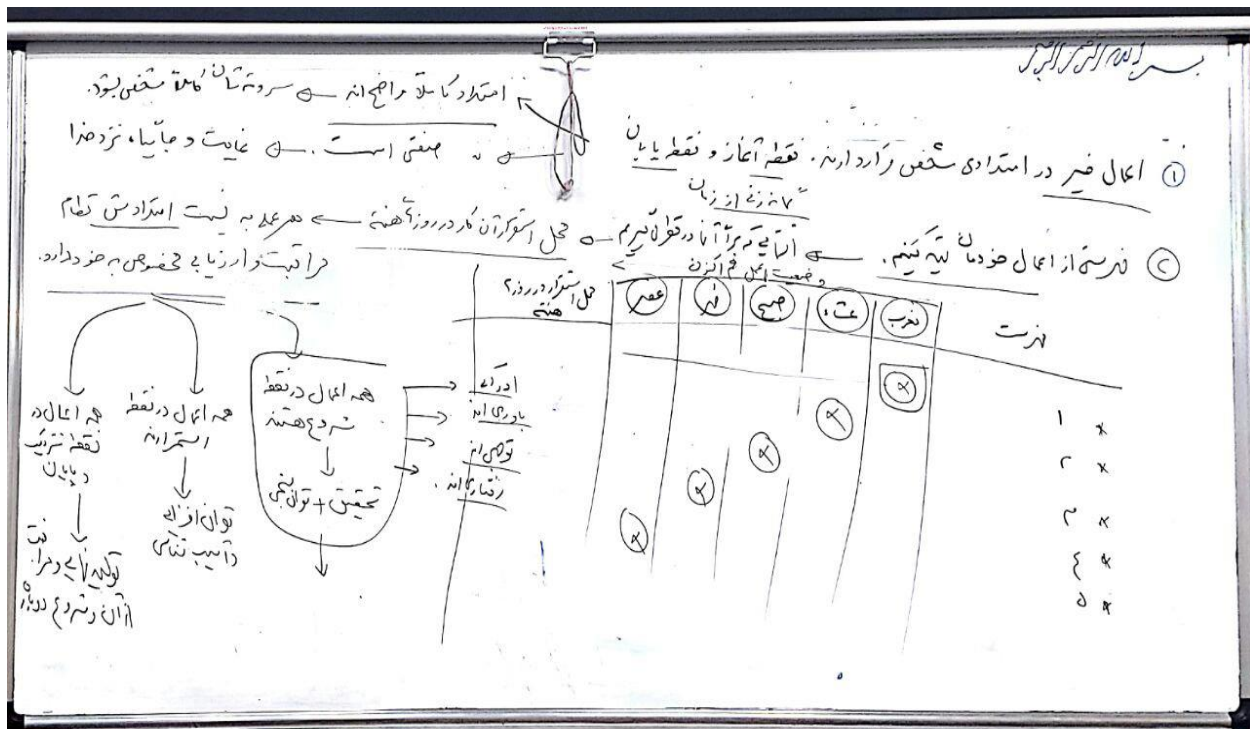
برخی از اعمال نتیجه صفت هستند که ما به آن‌ها کاری نداریم؛ اینکه اعمالی نتیجه یک صفت هستند مانند بخشندگی، این‌ها دارای امتداد صفتی هستند. در کتاب «چهل اقدام جهت صالح‌سازی اعمال» به چنین اعمالی اشاره شده است، اعمالی که امتداد دارند اما امتدادشان در مسیر یک صفت است. مثلاً کسی حرفی می‌زند و شما از کوره در می‌روید، این را می‌توان با توجه به صفت احصاء کرد. برخی از اعمال امتداد کاملاً واضحی دارند و باید ابتدا و انتهای آن‌ها مشخص باشد. هر چقدر امتداد اعمال بلندتر باشد، زمان پژوهش آن برای این که شروع شود یا نشود بلندتر می‌شود. جایگاه عمل نزد خدا خیلی مهم است. مطمئناً چون در مورد اعمال خیر صحبت می‌شود و نیت درست است حتماً اعمال خدایی است.

- ۲- فهرستی از اعمال را تهیه کنید. فرض کنید زلزله‌ای معنوی اتفاق افتاده است و ما را به هم ریخته است و فهرستی از اعمال خودمان را مشاهده می‌کنیم و بررسی می‌کنیم که هر کدام در چه مرحله‌ای هستند.
- ۳- بر اساس انتهایی که برای آنها در نظر می‌گیریم مشخص می‌کنیم که هر عمل در کدام منطقه است. عمل در یکی از پنج بخش مغرب، عشاء، صبح، ظهر و عصر قرار می‌گیرد. صبح منطقه تولید است. مثلاً مطالعه سیر شهید مطهری که فرضاً ۴۰ کتاب دارد با این غایت که با نظریات ایشان آگاه شوم. در اثر خواندن این کتاب‌ها به ذهنم می‌رسد که خلاصه‌ای از متن‌ها را داشته باشم یا فهرستی از شبهات را یادداشت کنم. هر زمان مسیر مطالعه به تولید رسید، یعنی کار به مرحله بازدهی رسیده است. یکی از مشکلات افراد، رها کردن کار با دیدن اولین آثار و نتایج است.
- ۴- جایگاه و محل استقرار آن کار در روزهای هفته مشخص شود. بعد از نوشتن کارها، هر کدام از کارها در روزهای مستقر می‌شوند.

اگر کسی بتواند نقطه آغاز را حدس بزند و پایان را مشخص کند؛ یعنی در واقع سیر عمل را می‌سنجد.

فرد از نظر سیر رشد یکی از حالات را دارد مثل این که در سن جوانی، میانسالی و ... است. این اقتضائات بر این سیر برنامه احاطه دارد. نسبت کارها با مراحل رشد را در نظر گرفتن مهم می‌شود. برخی از کارها ممکن است با توجه به این اقتضائات درست، نادرست یا وابسته به رویکرد باشد. فعلاً با این بحث کاری نداریم.

هر کاری نظام مراقبتی پیدا می‌کند. هر عملی به نسبت امتدادش و این که در کجا قرار دارد، نظام مراقبت و ارزیابی مخصوص به خود پیدا می‌کند. همه اعمالی که در نقطه شروع هستند، حتماً باید در موردشان تحقیق و توان‌سنجی صورت بگیرد. همه اعمالی که در نقطه استمرار هستند باید در مرحله توان‌افزایی و آسیب‌شناسی قرار گیرند. همه اعمالی که در نقطه نزدیک پایان و پایان هستند، باید تولید نهایی و مراقبت از آن و شروع دوباره در موردشان صورت گیرد. اعمال همه در سیطره این قواعد هستند. تعقیبات مغرب، عشاء و ... برنامه‌ای برای شروع و استمرار و پایان هر کاری است. هر کار عشایی و هر کار مغربی و غیره... هر کدام یک آیین‌نامه‌ای دارند که توسط حضرت صدیقه زهرا (علیهاالسلام) بیان شده است. بطور طبیعی برخی از این موارد باوری هستند و برخی توجهی و برخی رفتاری هستند.

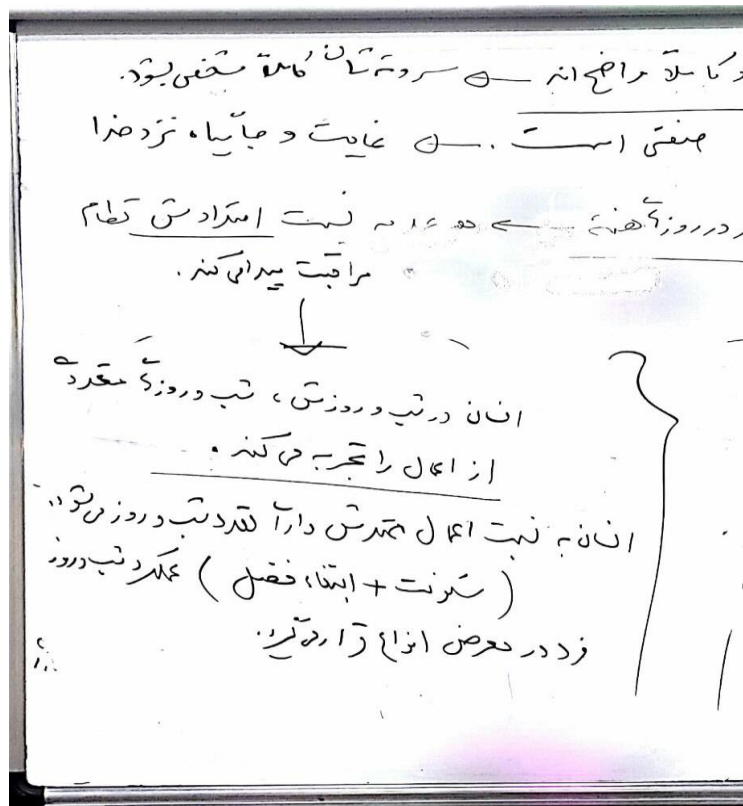


صفت «کمال» در نقطه شروع و پایان متفاوت است. «حمد» در شروع و پایان متفاوت است. نقصی که در شروع می‌بینید با نقصی که در انتهای کار می‌بینید، متفاوت است بنابراین «تسبیح»ها متفاوت می‌شود. «اتصال به ربوبیت» و «توجه به اسماء» در ابتدا و انتهای کار یکسان نیست. بنابراین برای هر کاری می‌توان این توقع را داشت که حمدهای هر مرحله را بررسی کرد.

مثلاً عملی مثل سیر مطالعاتی را انتخاب کرد و به نسبت، شروع و پایان آن‌ها را در تعقیبات بررسی کرد. فهم این حمدها و تسبیح‌ها تعلیمی است. مگر در مواردی فهم آن به صورت شهودی در سیر کاری اتفاق بیافتد. نوع حمد در شروع و اتمام را می‌توان به وضوح بیان کرد و فرد در حین انجام عملی می‌تواند آن را ببیند.

انسان در شب و روز قرار دارد اما اعمالش می‌تواند در مناطق مختلفی باشد و شب و روزهای متعددی را در طول یک شب و روز داشته باشد. زمان‌ها در هم تداخل پیدا می‌کنند و این خیلی قدرت انسان را بالا می‌برد. انسان به نسبت اعمال مستمر و ممتدش، شب و روز پیدا می‌کند.

«سکونت» و «ابتغاء فضل» را در یک روز می‌توان به تکرار تجربه کرد و فرد در معرض انواع قرار می‌گیرد.



(انسان در حوزه تسخیر، این کار را انجام می دهد. گیاهان دارای شب و روز هستند و فرد گیاه شناس کاری می کند که زمان را برای آن کنترل می کند و شب و روزهای آن گیاه را زیاد می کند. مهم ترین نقش را در تسخیر زمان دارد. نور و ظلمت به عنوان اساس تسخیر است. حتی دما و ارتفاع و ...، مولفه های وابسته هستند.)

فهرستی از کارهایتان دارید. کارها مشخص است. این که هر کدام در چه منطقه ای است و چه آیین نامه ای دارد، مشخص است. در واقع هر کدام از کارها امامی پیدا می کنند و هر کدام تحت سیطره یکی از تعقیبات قرار می گیرند. این کار را که انجام می دهیم، روزهای هفته هم خودشان را نمایان می کنند. شنبه تا جمعه هم وارد این جدول می شود.

حالات انسان هم متأثر از این روزهاست. در برخی روایات آمده است که شروع کارها از چهارشنبه است. جلسه اخلاق برخی از علماء روزهای چهارشنبه بوده است. جمعه شبیه به صبح و چهارشنبه مغربی می شود. جمعه آن قدر در صبح ظهور دارد که یک نماز چهار رکعتی اش را دو رکعتی می کند و نماز در طول روز است اما می گوید بلند بخوان.

جمعه می شود سیدالایام و چهارشنبه می شود یوم الشروع. با ایجاد تمایز در روزها هیمنه روزها را تغییر می دهد و به ایام هفته سیر می دهد. در مناطق اداری روزهای جمعه تعطیل می شود اما این روایات در شرایطی گفته می شود که افراد در حکم کشاورز هستند. برای یک کشاورز چه تفاوتی می کند ایام هفته؟ در مکان های شهری بانک چون جمعه است تعطیل می شود، در صورتی که کشاورز باید به درخت آب دهد، چه فرقی می کند که چه روزی است. در نظام دینی سر این پنجشنبه و جمعه دعوا شد، یهود همان معامله ای که سر قبله داشت، با ایام هفته نیز داشت.

فهرستی از اعمال خودتان را تهیه کنید و حتما برای آنها انتهایی در نظر بگیرید. کار بی انتها، کار نیست. کسی کار بدون انتها و بدون تخمین از زمان انتهای کار نداشته باشد.

وقتی جنگ شروع شد، نمی دانستیم که قرار است چقدر طول بکشد. بنابراین شهدا چنین برنامه ریزی کردند که مدت زمان جنگ را بستر گرفتند و گفتند باید تا رفع فتنه در عالم بجنگند و گفتند غایت مان دو حالت بیشتر نیست، یا شهادت یا فرماندهی در حد نهایت. جنگ را نمی توان دوره بندی کن یا مثلا اختلاف خانوادگی در اختیار فرد نیست، اما می توان غایت از بودن در شرایط را مشخص کرد.

جریان انتهادار کردن امور، با آرزوهایی که در اختیار فرد نیست نباید یکی شود. انتهای کار را باید به جریان فکری تبدیل کرد. هفته های اولیه جنگ است و تازه وارد جنگ شده اید. بعد از مدتی باید تجربه حضور شما در اختیار بقیه قرار بگیرد. این باید در رویکرد افراد باشد. اگر کسی در ذهنش به دنبال فرمانده شدن نباشد، این خیانت به جنگ است. فردی که چندین سال در جنگ بوده است یا باید با خود بگوید روزها و شب های من در جنگ با کسی که تازه از ره آمده است، یکی است یا متفاوت است. اگر متفاوت است باید بتواند آن تجربه را در اختیار دیگر افراد قرار دهد.

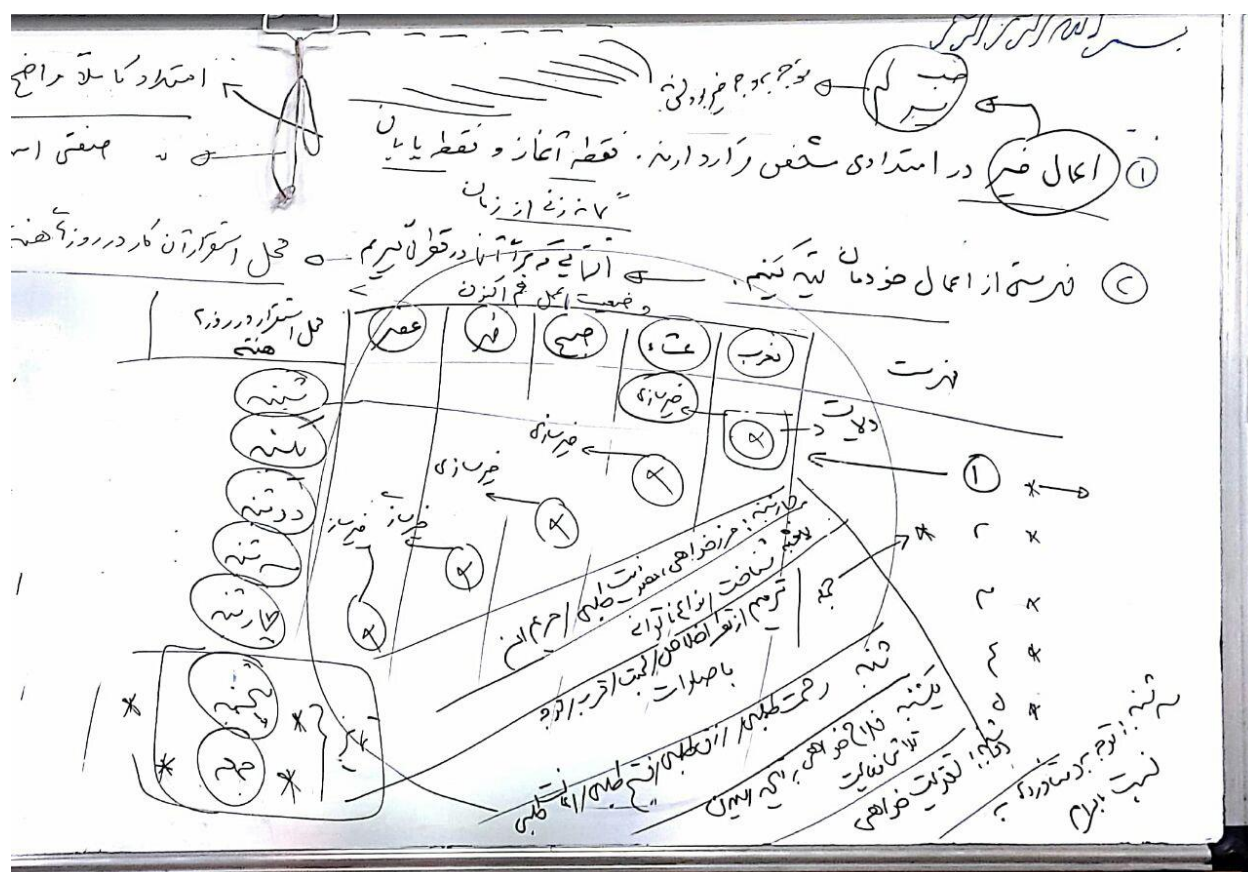
کسی که بیست سال معارف قرآنی را خوانده و هنوز به خروجی نرسیده است، خیلی بد است. گویی انقلاب برای شخصی هزینه کرده است و خود آن فرد قائل به انتقال آن چه آموخته است، نباشد! خاصیت عباد الرحمن این است که امامت می خواهد و «عصر» هر کاری امام شدن در همان کار است. اگر قائل به چنین نظامی نباشیم، وارث چیزهایی می شویم و بعد به بهانه های مختلف آن را در اختیار دیگران قرار نمی دهیم.

سیر کارها اگر مشخص باشد، این اتفاقات می افتد.

در هفته اصل را می گذاریم بر روز جمعه. همه آن چه در جمعه می خواهیم، بر همه ایام سیطره می یابد. این آیین نامه مربوط به کسی است که اوقات را رعایت کرده باشد.

با توجه به مضامین این دعاها در صحیفه فاطمیه:

- **روز جمعه:** بازنگری داشتن نسبت به عمل است از حیث «قرب» و «اخلاص». روز جمعه شارژکننده اعمال است و روز ترمیم با کمک «صلوات». خاصیت این روز می شود؛ ترمیم از نظر اخلاص عمل، محبت، قرب و توجه با صلوات. یک ترمیم کننده بیرونی می خواهد.
- **روز پنجشنبه:** در حکم پیش مقدمه روز جمعه است. لیست نواقص را استخراج می کند و آن چه را نیاز دارد لیست می کند. صلوات از نوع شناخت انواع ناتوانی هاست. «جهل»، «ضعف» و «فقر» دارد. اعمال را به این ترتیب پنجشنبه دار می کنیم. «دعا» بزرگترین خدمتی که به نوع بشر کرده است این است که لایه به لایه ظلمات را برطرف می کند و نورهای مختلفی را به او می چشاند.
- **روز چهارشنبه:** بحث «حراست» است. «حرزخواهی» و «مصونیت طلبی» است. ایجاد و قرار گرفتن در حریم امن است.
- **روز شنبه:** فضای بحث در این جا کاملاً تغییر می کند. اگر از ابتدای بحث تا به این جا پیگیری شود، تمایز این دعاها بسیار ملموس است. انواع صلوات ها خیلی جالب است. «رحمت طلبی»، «رزق طلبی»، «فتح طلبی» و «اعانت طلبی» خاص می خواهد.
- **روز یکشنبه:** «فلاح خواهی» و به نتیجه رسیدن است و فضای تلاش و فعالیت است.
- **روز دوشنبه:** نیاز نسبت به کارها زیاد شده است. روز «تقویت خواهی» است.
- **روز سه شنبه:** به «دستاوردها» رسیده است. به «صالح» رسیده است. در مغرب خودش به نتیجه رسیده است. توجه به دستاوردها به نسبت با مردم بودن، چرا که دستاوردهای انسان «اجتماعی» است.



از دعای «فی طلب حیاہ طیہ و تیسیر الامور» شروع کردیم. اعمال «خیر» را بر اساس «حب» و «یسر» باید انتخاب کرد. در این دعا معیارهای انتخاب عمل گفته شده است. عملی که بخواهد امتداد داشته باشد، حتما نیاز به انتخاب با ملاک‌های خیر دارد. وقتی عملی با این معیارها انتخاب شد و قرار شد امتداد پیدا کند، وارد این سیستم دعا‌های روزانه و هفتگی می‌شود.

توجه دوازده گانه انسان را خیر می‌کند. اعمال خیر را باید بر اساس حب و یسر انتخاب کنید و به وجه خیر بودنش توجه کنید؛ این وجوه شد دوازده وجه. برای جاری کردن خیر در امور باید از این دعا «فی طلب حیاہ طیہ و تیسیر الامور» استفاده کرد. بعد که خیر بودن این عمل مشخص شد به سراغ امتدادش می‌رویم. همه این‌ها در «دوره-شناسی» و «رشدشناسی» و «اقتضاءشناسی» قرار می‌گیرد.

دعای «فی طلب حیاہ طیہ و تیسیر الامور» دوره‌شناسی ما است و کمک می‌کند تا دوره رشدمان را تشخیص دهیم. هر امامی مؤلفه‌ای تعیین می‌کند که ببینیم آن کار مخصوص ما هست یا خیر.

برای سلامتی خودتان و همه سربازان دین صلواتی بفرستید.

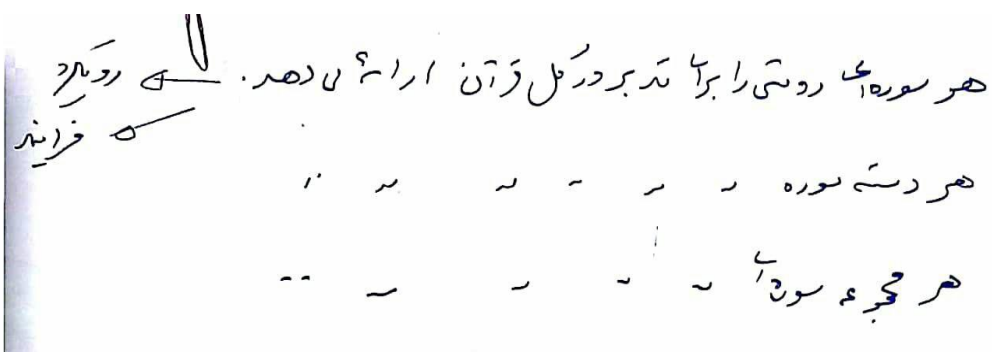
برای اینکه هر کس به حاجات خاصی که در نظر می گیرد برسد، صلواتی عنایت بفرمایید.

یکی از موضوعات مورد بررسی در هر سوره، روش اختصاصی آن سوره در مطالعه کل قرآن است. هر سوره‌ای روشی را برای تدبر در کل قرآن ارائه می دهد. این روش می تواند یک رویکرد باشد که جهت نگاه ما را تغییر می دهد و اینکه در خود روش، فرآیند وجود دارد و پیشنهاد مسیر نیز می دهد. ممکن است از سوره فقط رویکرد را بفهمیم و خود فرآیند سوره را متوجه نشویم که این بستگی به عمق مطالعه ما و عنایت سوره دارد.

برخی از سوره‌ها در یک دسته قرار می گیرند؛ مثل دسته سوره‌های «الر» یا «حوامیم». هر دسته سوره روشی برای مطالعه در تمام قرآن دارند. علاوه بر این هر دسته سوره خودش در دسته بالاتری قرار می گیرند؛ مثل «حروف مقطعه». این‌ها خودشان نزدیک به ۳۰ سوره در یک دسته هستند.

هر مجموعه سوره‌ای برای تدبر یک روش را ارائه می دهد. غیر از حروف مقطعه‌ها، دسته‌ای از سوره‌ها که با «تبارک» و «تسبیح» آغاز می شوند و یک مجموعه سوره هستند که با «اسماء الهی» آغاز می شوند. سوره‌های خطابی نیز چنین هستند. با «یا ایها الذین امنو» یا «یا ایها النبی» و ... آغاز می شوند و روشی برای تدبر در کل قرآن ارائه می دهند.

تا این جا سه حالت برای یافتن روش اختصاصی سوره مشاهده شد. برای یافتن روش اختصاصی هر سوره بهتر است ببینیم که سوره در چه مجموعه‌ای هست. اینکه در چه دسته‌ای قرار دارد و آن دسته چگونه دلالت می دهد. بعد به سراغ خود سوره برویم و ببینیم چگونه خود سوره دلالت می دهد.

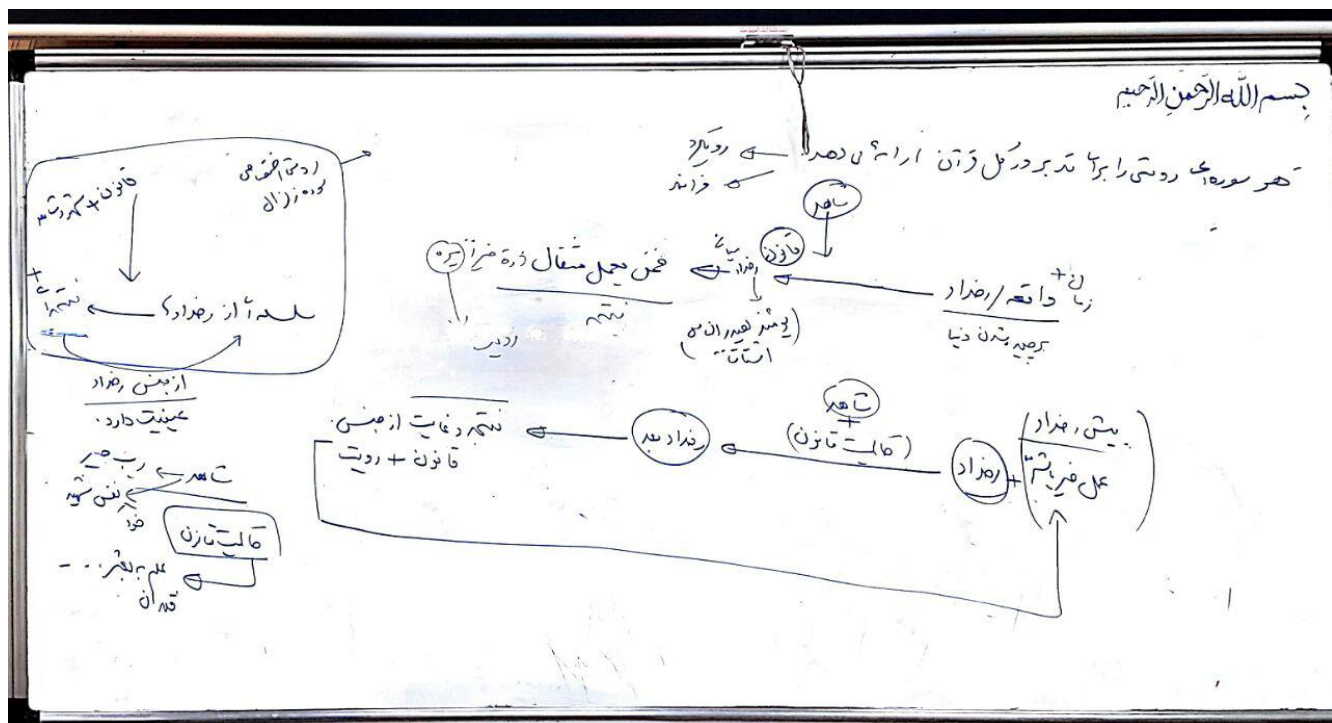


مجموعه سوره‌هایی که برای زلزال می‌توان در نظر گرفت به ابتدای سوره توجه می‌کنیم. سوره با «اذا» شروع شده است و در این دسته قرار می‌گیرد؛ مثل (اذا السماء انشقت)، برخی «اذا»ها بر سر اسم می‌آید و برخی بر سر فعل. هر سوره‌ای که با «اذا» شروع شده و وقوع یک رخداد را بیان می‌کند، می‌شود مجموعه سوره‌هایی که سوره زلزال در آن قرار می‌گیرد. این مجموعه سوره‌ها کلیتی دارند که فرد را با سه حالت مواجه می‌کنند؛ یا این رخداد در دنیاست یا برچیده شدن زندگی دنیایی است و یا به آخرت مربوط می‌شود.

دسته سوره‌ها هم به سوره‌های «اذا»یی تعلق دارد. «اذا»ها نوعاً مضمون شرط دارند و دلالت زمان در آن‌ها خیلی اهمیت دارد، که یا در دنیا هستند و یا در مورد برچیده شدن دنیا. این سوره‌ها، نظام تدبیری می‌دهند.

سوره را این‌گونه می‌خوانیم: واقعه یا رخدادی اتفاق افتاده است که جنس رخدادش از جنس برچیده شدن دنیاست. بعد از آن نتیجه‌ای واقع می‌شود. بحث رؤیت در این سوره و مجموعه سوره‌های «اذا»یی بسیار مهم می‌شود.

در سوره یک شاهد و یک قانون و یک اتفاق داریم.



نتیجه و غایتی از جنس قانون و رؤیت وجود دارد و یک حاکمیت قانون. این نتیجه فرد را به عمل خیر و شرّ باز می‌گرداند. در درون خودش یک پیش‌رخداد را با دلالت ضمنی می‌گوید.

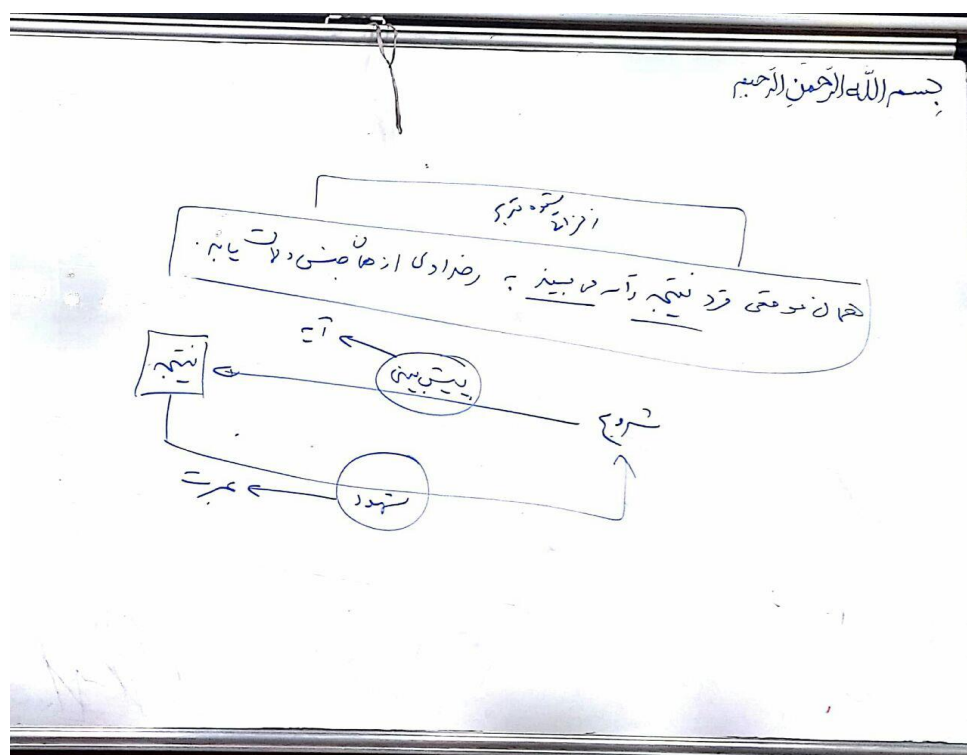
توقع می‌رود که سلسله‌ای از رخدادها با حاکمیت قانون و شهود شاهد، فرد را به یک نتیجه برساند و این می‌تواند روش اختصاصی سوره زلزال باشد. این نتیجه از جنس رخداد است. ممکن است در جاهای دیگر چنین نباشد؛ یعنی نتیجه عمل خیری که رؤیت می‌شود با آن چه اتفاق افتاده است از یک جنس است.

هر سوره‌ای را می‌توان بر اساس سوره زلزال خواند. ابتدا باید یک رخداد دید که تحت حاکمیت قانونی رخداد بعدی شکل بگیرد و نتیجه بدست آمده عین عمل انجام شده باشد و باید شاهدهی پیدا کرد؛ مثلاً در سوره عادیات ربّ خیر و نفس انسان، شاهد هستند. حاکمیت قانون در سوره عادیات قانونی است که منجر می‌شود عادیات (فوسطن به جمع) شود. توجه به (بعثر ما فی القبور) منجر به عادیات و عدم توجه به آن منجر به کنود شدن می‌شود. رخداد می‌شود کار عادیاتی. نتیجه و غایت (فوسطن به جمعا) است. باید بدانیم طبق (فوسطن به جمعا)، (والعادیات) اگر قبلش امامی از جنس (فوسطن به جمعا) فراهم نکرده باشد، نمی‌تواند (فوسطن به جمعا) شود. در واقع قبلش بذر آن را کاشته است و شما را سوق می‌دهد به بررسی پیشینه (والعادیات). کاری کردند که (فوسطن به جمعا) شد. نتیجه (فوسطن به جمعا) در مقدمه‌ای از عمل، از همین جنس محقق شده است. وقتی به یک نتیجه می‌رسیم چه

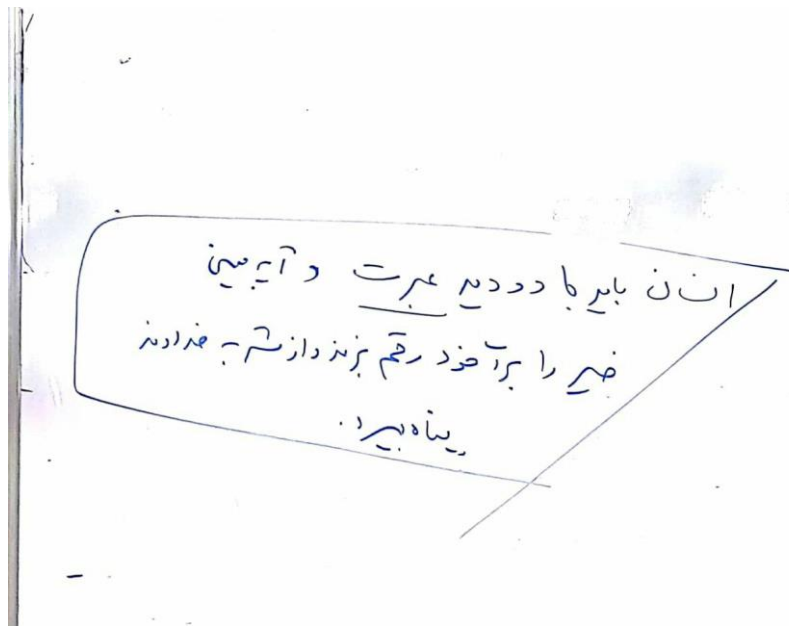
خوب و چه بد برای بررسی آن در تحلیل رخدادهایش به رخدادهایی از جنس همان نتیجه می‌رسیم. رخداد یک چیز نیست و نتیجه چیز دیگری.

در واقع روش اختصاصی سوره می‌شود اینکه جنس نتیجه را با جنس رخداد، هم جنس می‌کند و به آن رؤیت فرد را اضافه می‌کند. همان موقعی که فرد نتیجه را که می‌بیند به رخدادی از همان جنس دلالت می‌یابد. این می‌شود شیوه تدبیر زلزالی!

زمانی فرد در حال شروع است و می‌تواند نتیجه را پیش‌بینی کند. زمانی به نتیجه رسیده است و می‌تواند شروع را شهود کند. در دنیا شهود عبرت می‌دهد که رو به عقب است و زمانی که شروع را می‌بیند و آینده را می‌فهمد در واقع «آیه‌بینی» می‌کند و این «آوی» است.



انسان باید با دو دید «عبرت» و «آیه‌بینی»، «خیر» را برای خود رقم بزند و از «شر» به خداوند پناه ببرد. این پیشنهاد سوره زلزال است. سوره زلزال می‌گوید این حقیقت وجود دارد و نمی‌خواهد بگوید کار از کار گذشته است. می‌گوید عبرت بگیر و آیه‌بین باش..



هر آن چه در قرآن می خوانیم که از جنس نتیجه است، رخداد ایجاد کننده آن از همان جنس خواهد بود. همجنس بودن نتیجه و رخدادی که توسط انسان رقم خورده است. در سوره غاشیه کاری انجام می شد که (لا یسمن و لا یغنی من جوع) بود و فایده ای برای او نداشت. این نتیجه کاری است که او انجام می داد. چون در سوره زلزال گفته است (فمن یعمل مثقال ذره خیر یراه) است. در هر سوره ای فقط عمل ها را بیان می کند. بر اساس این سوره خواندن آیات بهشتی و جهنمی در واقع دلالتی از آیه شریفه (فمن یعمل) هستند که دلالت بر عمل خیر و شر دارند و آن آیات آن اعمال را شرح می دهند.

آیه عمل
 دلالت از آیه شریفه فَمَنْ یَعْمَلْ - -
 آیه بهشتی و جهنمی
 دلالت بر عمل خیر و شر دارد و آن آیات = آن اعمال را
 شرح می دهند

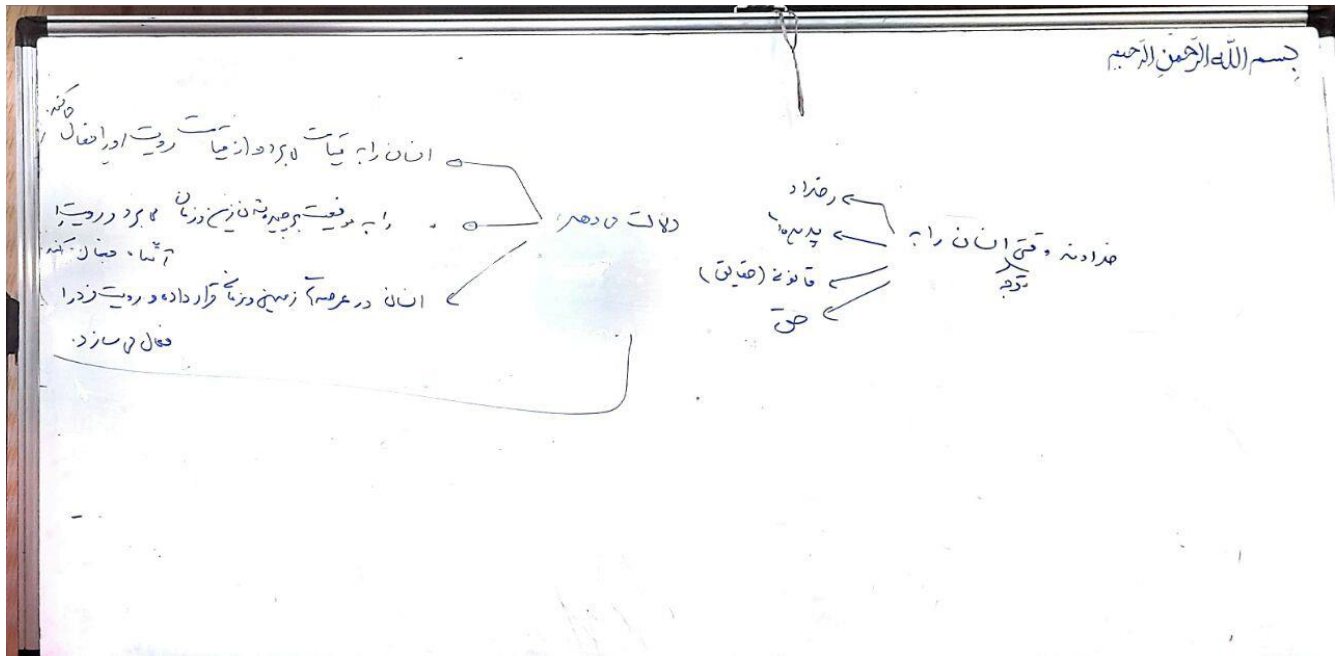
یکی از سوره‌هایی که خواندنش معادل کل قرآن است، همین سوره است. چون هر سوره‌ای به عملی می‌پردازد و نتایج آنها بیان می‌شود.

آیات جهنم و بهشت در واقع آیات عمل می‌شوند. «تدبر» در مورد برداشتی است که ما انجام می‌دهیم. در «تفسیر» می‌گوییم قرآن این را می‌گوید.

نکته مهم در تمایز این سوره با سایر سوره‌ها بحث رویکردی سوره است و نه روشی از نوع فرآیندی.

خداوند وقتی توجه انسان را به رخداد پدیده، قانون، حقایق و خودش دلالت می‌دهد از یکی از این منظرها پیروی می‌کند؛ یا انسان را یا به قیامت می‌برد و از آنجا همه چیز را به او نشان می‌دهد و رؤیت او را فعال می‌کند. این بسیار پیچیده و جذاب است که قبل از رفتن به قیامت می‌توان آن را دید و با قرآن خواندن فرد می‌تواند قرآن پیمایی کند. «حق‌الیقین» سوره حاقه یعنی همه تجلی همه حقایق در آن جاست. یا این که فرد را به موقعیتی می‌برد که بساط عمل و همچنین بساط زمین و زمان برچیده شده است و رؤیت را قبل از قیامت فعال می‌کند.

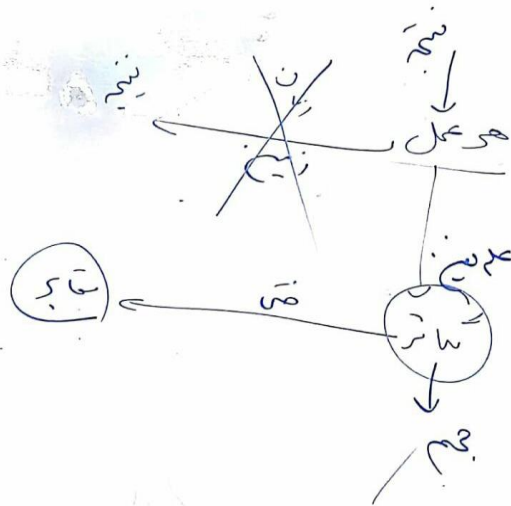
این فضای نصرتی و شهودی است که اختصاصات یک «رخداد» و «حق» و «قانون» را نشان می‌دهد. زمانی انسان را در عرصه‌های زمانی و زمینی قرار داده است و رؤیت فرد را فعال می‌کند. در قرآن این سه حالت به صورت تلفیقی هم بیان می‌شود. در هر سوره‌ای یکی از این رویکردها غلبه دارد البته در سوره‌های بلند نوعاً تلفیق هر سه مدل وجود دارد. کسانی که تهلیل می‌نویسند باید این سه رؤیت را ببینند و همه سوره را بتوانند با آن شبیه‌سازی کنند. به این ترتیب چشم ملکوتی انسان بر اثر قرار گرفتن در این سه حالت باز می‌شود و اگر کسی نتواند چنین کند، چشم ملکوتی‌اش بسته است تا در قیامت ببیند. اگر کسی بخواهد چشم ملکوتی‌اش باز شود، باید قدرت رؤیت یک پدیده، رخداد و قانون را از هر سه منظر داشته باشد.



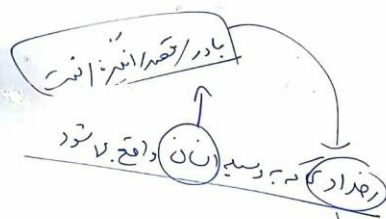
سوره مبارکه زلزال کاری می‌کند که انسان به صورت اختصاصی چشم ملکوتی‌اش برای مشاهده حقایق و رخدادها و ... در موقعیت برچیده شدن زمان و زمین باز شود، نتیجه ببیند و شروع. این اتفاق نیاز به استمرار و تمرین دارد. ممکن است یک فرد یک سال هر روز صبح بعد از نماز صبح یا در نافله‌هایش بخواند تا به این نتیجه برسد.

کسی که مست کرده و پشت فرمان نشسته است و از شما سبقت می‌گیرد و شما می‌گویید که کارش تمام است! یعنی عمل را می‌بینید و عمل به نتیجه گواهی می‌دهد. اگر کسی واقعا چنین باشد درصد خطایش به صفر میل پیدا می‌کند. هر کسی هر عملی را می‌بیند با خود عمل، نتیجه را ببیند و منتظر نباشد که زمانی و زمینی باشد تا به نتیجه برسد، این می‌شود دیدی از منظر سوره زلزال.

در سوره تکاثر یک «حتی» وجود دارد که در آن زمین و زمان باید باشد تا از «تکاثر» به «مقابر» برسید. اگر این تکاثر را با «علم یقین» می‌بینید، باید زمانی که سوره گفت: تکاثر، جحیم را ببینید. اما بجای «جحیم» دیدن، فرد می‌گوید ای کاش من هم چنین داشتم و چنان بود، خود تکاثر جهنم است. برای هر کسی هر جایی تکاثر باشد، جحیم است. اگر گناه کردی بدان سقوط کرده‌ای، کار خوب حتما نتیجه خوبی دارد. گول زمین و زمان را نباید خورد.



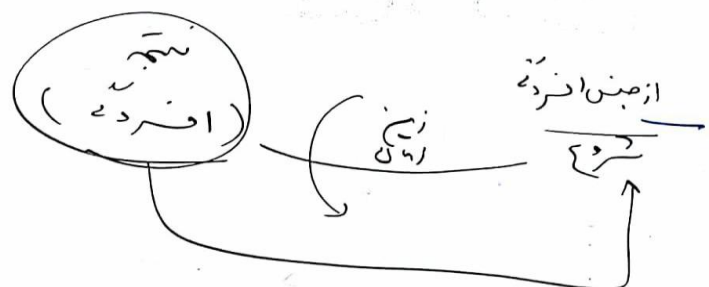
«عمل» رخدادی است که بوسیله انسان واقع می‌شود و یک‌سری قصد، باور و انگیزه دارد. ممکن است ظاهر رخدادی مشابه باشد اما در لایه باور، قصد و انگیزه خیلی متفاوت است.



ظاهر عمل مبنای تصمیم‌گیری در نظامات غربی و آمارهایی است که ارائه می‌شود.

زمانی به نتیجه یک عمل نگاه می‌کنید؛ مثلاً افسردگی نتیجه یک عمل است. این نتیجه به شروعی باز می‌گردد یعنی کاری از جنس افسردگی را آغاز کرده است. طبق این سوره اگر هر کسی عملی بیهوده انجام دهد، نتیجه‌اش افسردگی است.

روان‌شناس‌هایی که به بیماران افسرده پیشنهاد گوش کردن به غنا را می‌دهند، در واقع در حال تشدید افسردگی آن فرد هستند! «زمین» از ویژگی‌هایش مخفی کردن عمل است. تا در نهایت نتایج برملا شود. وقتی غنا گوش می‌دهد در تخلیش کارها را بزرگ می‌کند تا جایی که نمی‌تواند کار جدی و فایده‌دار انجام دهد و در این‌جا زمین‌گیر می‌شود. در شروع کار چون کارها تداخل دارد، متوجه آن اثر نمی‌شود. «افسرده» یعنی کسی که زمان دارد اما کار ندارد. جوانی که توان جسمی دارد و زمان هم دارد اما بلد نیست کاری انجام دهد، این فرد افسرده است. در هر عملی باید دانست که عمل از جنس «تقوا» فرد را از بیهودگی نجات می‌دهد.



«اضطراب» و «وسواس» نتیجه هستند و هر کدام محصول یک عمل‌اند. زمانی که با یک نرم افزار کار می‌کنید نگاه عرصه‌ای دارید و زمانی که می‌خواهید یک نرم افزار را بخرید، اگر بخواهید پول بدهید به کاربرد آن نگاه می‌کنید، این می‌شود نگاه زلزالی.

یک زمانی از بالا نگاه می‌کنید و در نظام ساخت، فرآیند و چگونگی و چرایی ایجاد آن نگاه می‌کنید؛ این نگاه قیامتی است و نگاه صفر و یکی است. کوچک‌ترین تحول در این نگاه نیز باعث تغییر اساسی در کاربردها می‌شود و هم در ارتقاء. نوعاً ما نگاه قیامتی کم دیده‌ایم.

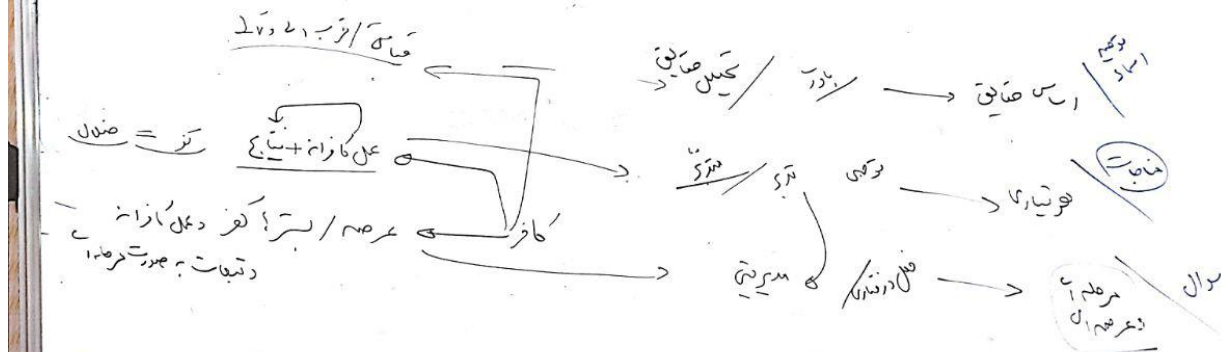
وقتی به «کفر» نگاه می‌کنیم، نگاهمان در عرصه و تبعات است. همین کافر با نگاه زلزالی می‌شود؛ یکی دیدن عمل و کافر. گویی هر که کافر شد حیران شد، این همانی می‌کند.

نگاه سوم از ناحیه قیامتی بررسی می‌شود. آیاتی که نوعاً در تفسیر و توضیحش به مشکل برمی‌خوریم از این دسته هستند. مثلاً آیه «ای پیامبر تو مانند صاحب حوت نباش»، آنگاه به اشتباه می‌گویند که حضرت یونس (علیه‌السلام) ترک اولی کرده است. در حالیکه آیه از یک منظر قیامتی و قرب الی الله و نسبت پیامبر با خدا و نه یونس (علیه‌السلام) با خدا، مطرح می‌شود. این نگاه اگر نباشد، ترک اولی معنا می‌شود. در نگاه سوم، این آیه بهترین آیه در تکریم حضرت یونس (علیه‌السلام) است. یونس (علیه‌السلام) به مقامی رسید که شد مقیاس رحمت خدا. از این زاویه نگاه خیلی متفاوت است. نگاه از بالا به یک جریان، موضوعات را خیلی تغییر می‌دهد. وقتی این رویکردهای سه‌گانه نباشد، نوع برداشت‌ها متفاوت می‌شود.

حقایق محصول تجربه نیستند، محصول نزول وحی هستند. (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ...) ^{۱۶} اگر با نگاه سومی نخوانیم، می‌شود گفت که خدا جایی را نشان می‌دهد که علم به اندازه کافی رسول ندارد اما با نگاه سوم، محتوای وحی است که تو را آگاه می‌کند نه این که رسول در آن جا بوده باشد.

آن‌چه برای ما کاربردی است، داشتن هر سه دید است. دید «قیامتی»، برای تحلیل حقایق مهم است و این دید جلوی خیلی از قضاوت‌های ما را می‌گیرد. دید «عمل معادل نتیجه است» در واقع اصل تدبیر می‌شود و فرد را از بیچگی خارج می‌کند و دید تدبیری می‌دهد و دید «آیات بستری و عرصه‌ای» دید مدیریتی می‌دهد. اولی نظام باوری دارد و دومی توجهی و سومی فعل و رفتاری می‌شود.

^{۱۶} سوره قصص، آیه ۴۴



داشتن این سه نگاه باعث توانمندی فوق العاده‌ای می‌شود. اساس حقایق دیده می‌شود و هوشیاری پیدا می‌کند و مرحله‌ای و عرصه‌ای می‌تواند مسیری را پیش ببرد.

«دعا» در واقع کارش تلفیق این سه با هم است. کاری که می‌کند این است که هر سه تا دید را ایجاد می‌کند. دعاهایی که به سمت توحید و اسماء می‌روند، در لایه باورها قرار می‌گیرند. مناجات‌ها در لایه هوشیاری و آنچه در دعا با عنوان سؤال مطرح می‌شود، در لایه سوم و مدیریتی قرار می‌گیرد. نوعاً این گونه است. «دعای سمات» دعای عجیبی است و هر سه لایه را دارد و تمرکزش در لایه سوم است. خدا را از زاویه اسماء پیامبرانی که ظهور پیدا کردند، می‌شناساند.

قرار گرفتن انسان در این سه جایگاه مهم است و دیدن رخدادها از مناظر مختلف. متهم کردن مؤمن، جرم بزرگی است. اگر این لایه‌ها شناخته نشود، کم‌کم مقابل رسول می‌ایستند و شک می‌کنند که آیا رسول بر مدار صدق است یا خیر! در سوره «انفال» و «توبه» به این موارد می‌پردازد که رسول امین است. اگر هر انسانی نتوانست «هستی» را با سه رویکرد فوق ببیند، در مواجهه با «رسول»، بدگمان می‌شود.

هرآن که نتوانست همت را با سه رویکرد خود ببیند
در سوابق پارسی بنیان درسد.

رسول هر بار با یکی از این سه رویکرد کارهایش را انجام می‌دهد و در نگاهی این موضوع، ایجاد عدم اطمینان نسبت به رسول ایجاد می‌کند.

آنچه فهم می‌شود لزوماً بنا نیست یک روز به مرحله اجرا برسد. برخی از امور نیاز به تمرین و ممارست بیشتر دارد. مواجهه هر انسانی با هر چیزی، به سه نحو قابل تحلیل و بررسی است. فرضاً در مورد حکومت اسلامی بنا داریم تحلیل کنیم؛ اینکه با کدام رویکرد صحبت کنیم تحلیل‌ها متفاوت است. کسانی به صورت نقادانه به حکومت نگاه می‌کنند و مشکلات را بررسی می‌کنند، این‌ها نگاهشان عرصه‌ای است. کسانی که به تأثیرات انقلاب در عالم توجه دارند و نتایج را بررسی می‌کنند، با نگاه زلزالی به مسائل می‌پردازند و نوع نگاه قیامتی به این صورت است که بر روی نظریه ولایت فقیه به صورت بنیادی به حکومت نگاه می‌کنند. این موارد امکان بررسی به صورت تلفیقی هم دارند. در مناظره‌ها این موارد به خوبی مشاهده می‌شود.

ترادفی بین بنیادین، مهارتی و کاربردی نیز پیدا می‌کند. کسانی که نمی‌توانند کار مهارتی کنند، قدرت عرصه‌پیمایی ندارند و نمی‌توانند یک عمل را به صورت مرحله‌ای ببینند که اگر کسی چنین نگاهی نداشته باشد، در آموزش شکست خواهد خورد. در این قسمت نقص زیادی در ما وجود دارد. علت نقص هم نداشتن هر سه نگاه با هم است. داشتن فقط یکی از این سه دیدگاه، ایجاد انحراف می‌کند. مرحله‌بندی یک کار و برنامه‌ریزی در مرحله عرصه‌ای است و مشکل در برنامه‌ریزی نشان از نقص در این نگاه عرصه‌ای است.

دومین مشکل این است که پیوستگی اعمال و نتایج را نمی‌داند؛ یعنی نمی‌داند نتیجه چه ربطی به عمل دارد یا چه اعمالی چه نتایجی را به همراه دارد. یعنی من می‌دانم چه می‌کنم اما نمی‌دانم چه می‌شود! از رویکرد دوم هر کار

خیر، جزایش خودش است. در رویکرد سوم نسبت با خدا و قوانین الهی را فهم کردن مهم می‌شود. خدا به این کار از عرش چگونه می‌نگرد و بحث رضایت خدا مهم می‌شود.

این سه دیدگاه بدون قرآن غیر ممکن است در کسی ایجاد شود. تلفیق این سه با هم فقط از طریق وحی ممکن می‌شود.

هر کاری که بر اساس قرآن نوشته و محقق نشد، محکوم به بطلان است. این اهانت به تجربه بشر نیست بلکه این به این دلیل است که داشتن این سه رویکرد بدون وحی امکان‌پذیر نیست و هر کاری نیاز به داشتن این سه رویکرد با یکدیگر دارد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) ملوات